

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

شماره ۱۰۲ شهریور/مهر ۱۳۸۲ ایلول ۵۷۶۳/تیشری ۵۷۶۴ September 2003

CHASHM ANDAAZ ®

با بهترین شادباش‌ها برای سال نو ۵۷۶۴

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM
(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر رابانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

نوشتارهای این شماره



چشم انداز

Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
سرپرست شورای نویسندگان: دکتر هوشنگ ابرامی
با همکاری: شهره حکمتی نوفر - مینو مقیمی - ژاک فراست - مهندس آرام‌نیا - ایرج فرنوش - مسعود باباخانی - ناصر مرادپور - پوران سلیمانزاده - آلبرت دانش‌راد - منوچهر اسحق‌پور - دکتر م. سینا - کیوان بن داود - دکتر موسی میکائیل - مهندس امیر شوشانی - ژرژ هارونیان - یوسف ستاره شناس - یوسف شریفی - دکتر بابک افرائیم و یوسف سیانی.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهرآمیز شما عزیزان

سازمان سیامک

تنظیم: لیلی کاهن

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

● دو خانواده که زیر پوشش کمک‌های مالی سازمان قرار دارند و از مدتی پیش درخواست ماشین دست دوّم یا سوّم کرده بودند در ماه گذشته به همّت دو خانوادهٔ نیکوکار دیگر صاحب ماشین شدند و موفق گردیدند به این وسیله با تسهیلات در پیدا کردن کار روبرو شوند و زندگی همسر و فرزندان خود را تأمین نمایند.

● طبق برنامهٔ ماهانه، در چند هفته گذشته به چندین خانواده کوپن‌های غذایی نسبت به احتیاجات آنها توزیع شد.

● تعداد قابل توجهی لحاف و ملافه و لباس به خانواده‌های نیازمند اهداء گردید.

● چند خانواده وسائل منزل در اختیار سازمان گذاشتند و تمام وسائل به خانواده‌هائی که قبلاً نیاز خود را اعلام داشته بودند اهداء شد.

● خانمی که به اتفاق فرزند خود زندگی می‌کند و ماشین ندارد و برای آمد و رفت به محل کار خود از دوچرخه استفاده می‌کرد یک روز به سازمان تلفن کرد و گریه کنان گفت: «دوچرخه‌ام را دزدیدند. چه بکنم حالا؟» او را به سازمان خواندیم تا پس از اطمینان از وضع او دوچرخه دیگری برایش تهیه کنیم.

● در این ایام مطابق سال‌های گذشته تمام اعضای سازمان سخت مشغول تهیه برنامه و اجرای مراسم ایام روش هشانا و کیپور هستند و با بهای نازل بلیط‌ها که موجب تعجب بسیاری از اعضای جامعه شده مراسمی برای این برنامه تهیه کرده‌اند و امیدوارند که بهتر از سالهای گذشته در خدمت برادران عزیز سازمان باشند.

جویای کار و نیاز به کار

از این پس در همین صفحه بدون ذکر اسامی افراد کسانی که جویای کار هستند با خلاصه‌ای از سوابق و تجربه و نوع کاری که جویای آنند و همچنین کسان و مؤسساتی که در پی کارگر و کارمند با مشخصات معینی هستند در این صفحه ذکر خواهیم کرد. از همه خوانندگان در این زمینه تقاضای همکاری داریم. آنچه ما را به اینکار برانگیخت صحنه‌ای بود که در یکی از روزهای ماه گذشته شاهد آن بودیم:

خانم جوانی بدون اینکه قبلاً تلفنی یا بوسیله‌ای دیگر با سازمان تماس گرفته باشد با حالتی سرشار از ترس و نگرانی وارد دفتر سازمان شد. بغض آلود می‌گفت: «شوهرم به علت اعتیاد به مواد مخدر زندگی ما را از دست داده و ما را ترک کرده و حالا من با دو بچه ۹ ساله و ۱۱ ساله بی سرپرست مانده‌ایم. تا امروز پدرم به ما کمک می‌کرد ولی او هم در تخت بیماری افتاده، به خدا من گدا نیستم. آمده‌ام فقط چند دلاری از شما بگیرم، شاید بتوانم غذایی درست کنم و تا فردا بچه‌هایم را زنده نگه دارم» به این جا که رسید زد زیر گریه و هق‌هق کنان دنبال حرفش را گرفت و گفت: «از صبح تا به حال خیلی با خودم جنگیدم که این جا نیایم. خجالت می‌کشم. گرسنگی بچه‌هایم وادارم کرد. من گدا نیستم. کار می‌خواهم. به دنبال کار می‌گردم. جوانم. انگلیسی را خوب می‌دانم، رانندگی می‌کنم. به من کار بدهید».

سازمان سیامک بلافاصله مبلغ ۳۰۰ دلار در اختیار او گذاشت و قرار شد تا وقتی مشغول به کار نشده ماهانه ۱۲۰ دلار کوپن غذائی از سازمان دریافت کند. او در برابر این همکاری سازمان از شادی فریاد کشید و چنان گریه‌اش شدت گرفت که قلب حاضران را به درد آورد. تقاضا داریم برای ارجاع کار به این مادر با دفتر سازمان تماس بگیرید.

با گروهی از یاران جامعه آشنا شویم

جک هارونی - منیژه یمطوبیان - ابراهیم دیانیم - موریس شمطوب - نادر و راشل کشفیان - دیوید و ویدا دلشاد - الهام برزیوند - مجید آبائی - ناصر یمطوبی - پرویز و فریده فاخری - پوران و ناهید سیانی - دکتر مهران سینا - الیاس ماقن.



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

من عزیزم رو میخوام

نوشتهٔ: داریوش فاخری

دوشنبه ۱۸ آگست، در لس‌آنجلس، روزی تاریخی بود. بیش از یکهزار نفر از مردم اجتماع در پی یک دعوت، برای بحث و گفتگو با مقامات مذهبی ایرانی این شهر، در محل کنیسای نصخ گرد آمدند.

۸ ماه پیش، پوران مقوم، اولین قدم برای این عمل سترگ را برداشت و تا آن شب علیرغم سختی‌ها و کارشکنی‌ها از پای ننشست. در میانه راه، به خاطر صداقتش، ایمانش و بی آلایشی نظرش از کمک عده‌ای برخوردار شد. بیش از همه استر نعیم بود. من، همسرم و دارا آبائی، راه را هموار می‌کردیم، با ساعتها بحث و وقت و در اختیار گذاشتن تجربه و حتی کمک‌های مادی. سازمان بنی بریت نیز کمک مالی عمده برای برگزاری این نشست را به عهده گرفت و کامران بروخیم در این راه بسیار همراهی کرد.

هدف این بود و است که چگونه این تن زخمی و خونبار یهودیت‌مان را درمان کنیم. آن شب به وضوح می‌دیدیم که تمامی افراد جامعه همراه با افراد جامعه مذهبی‌تر دل نگران‌اند. اما برای درمان، نظرات یکی نیست. جای، جایگاه بحث بود اما از بحث خبری نشد. صداها، اوج گرفتند. انگشت‌ها نشانه رفتند اما جوابها فراری شدند و در غایت جامعه بار دیگر افسرد.

بگذارید ببینیم چرا جامعه آن شب به نقطه انفجار رسید، چرا نتیجه‌ای که می‌خواستیم را نتوانستیم به دست بیاوریم و در نهایت، چه کار باید کرد؟

آن شب، برای اولین بار در طول تاریخ مهاجرت، مقامات مذهبی در مورد اعمالشان، با نظرات و خواسته‌های مردم آشنا شدند. این خود بزرگ‌ترین و مفیدترین دست‌آورد جلسه بود. چرا که بدبختانه این موقعیت الزامی برای پیشرفت جامعه و درک متقابل از طرف مقامات مذهبی در اختیار مردم گذاشته نمی‌شود.

۸ ماه تلاش برای برگزاری این نشست ساده نبود. برگزار کنندگان، به انواع شرایط دست و پاگیر و موانع گاه ناخوشایند تن در دادند که این نشست برگزار گردد. تاریخ‌ها عوض شد. کنیسای سایناى با ظرفیت بیشتر را قبول نکردند چون آن جا را محلی مذهبی نمی‌دانستند! شخص من، هما سرشار و دکتر مژگان حکیمی را برای گردانندگی آن نشست رد کردند. متن اعلامیه را مرور و عوض کردند. صورت و نحوه برگزاری جلسه را عوض کردند. برگزاری جلسه را به رئیس کنیسای نصخ دادند که گاه چون ناظم مدرسه، شرکت کنندگان را چون بچه‌ای کوچک، موجودی حقیر و صغیر به حساب می‌آورد و تهدید به اخراج می‌نمود. گاه چون فرماندار حکومت نظامی، با تهدید و ارعاب و ایجاد ترس سعی در ایجاد فضایی بسیار دور از شأن انسانهای شرکت کننده می‌نمود. من فکر می‌کنم مدیریت نصخ از بابت این همه من من گفتن ایشان، برای تبدیل محل مقدس کنیسا که جای بحث و گفتگوست به محلی شبیه بازداشتگاه نظامی، برای توهین‌های مکرر به شرکت کنندگان، برای گماشتن مأمورین بی شمار قوی هیکل و ترسناک امنیتی در گوشه و کنار سالن و یورش بی محابا و سریع به هر کسی که اعتراض می‌نمود و برای دستبند زدن به زنان و دختری که به جرم تقاضای ورود به جلسه و موقتاً در اطاقی جداگانه نگهداری شدند، بایستی کتباً و صمیمانه پوزش بخواهد. این اعمال نه در شأن یک کنیساست نه در شأن جامعه من. این اتفاق در کنیساهای غیر از این محل سابقه نداشته و ندارد. مشه ربنو در حالی که یک مأمور گارد برای سرکوب در کنارش ایستاده باشد با خداوند بحث و اعتراض نمی‌کرد. همین طور اوراهام و یا یعقوب. آیا تفاوت این افراد و این محیط با چماقداران حزب‌الله و ایران کنونی چیست؟ چرا این قدر نزول کرده‌ایم؟

کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرائی

«حافظ»

در سنهدرین ۳۷ می‌گوید: **«کسی که روح یک یهودی در قوم ایسرائل را می‌کشد و نابود می‌کند مانند آن است که تمامی دنیا را از بین برده است».**

آن شب روح‌های بسیاری آسیب دید. اما آن شب و ۸ ماه،

ما و برگزار کنندگان سازش کردیم که جامعه آرامش ببیند. ۸ ماه خودپرستی نکردیم تا جامعه پرستی‌مان را ثابت کنیم. تا آن شب بتوانیم برادروار در کنار هم بنشینیم و بزرگ‌تر بیاندیشیم. که بنا به گفته‌ای حاسیدی: «کسی که فکر می‌کند بدون دیگران قادر به زندگی است در اشتباه است. حتی بیشتر در اشتباه‌کسی است که فکر می‌کند دیگران بدون او نمی‌توانند زندگی کنند».

می‌خواستیم بدانیم چرا آن شب نقطه انفجار طاقت مردم شد. چراگاه نشانه‌هایی از نفرت را از یکدیگر مشاهده کردیم. و چقدر چشم‌انداز این رابطه تاریک است. در ایـــــزیا ۱:۱۸ می‌خوانیم: «**اینک بیائید تا با هم مستدلانه بحث و گفتگو کنیم**». این عصاره و خواست یهودیت از ماست. ما از مقامات مذهبی خواستیم بیایند و با مردم جامعه برای از دست رفتن عزیزانشان و عزیزانمان راه چاره بیابیم. چون اعتقاد داشتیم همچنان که تلمود می‌گوید: «**خوش آن جامعه‌ای که بلند پایگان آن به سخنان زیردستان گوش فرا می‌دهند زیراکه در چنین اجتماعی زیردستان نیز به بزرگان گوش فرا خواهند داد**».

با این اعتقاد همه ما در سالن جمع شدیم که «**همه چیز را همه گان دانند**». می‌دانستیم و باور داریم که هیچ کس در آن سالن نمی‌توانست ادعا کند که انسان کاملی است و از اشتباه مبرّی است. می‌دانستیم، باور داشتیم و امیدوار بودیم که جمع ما جمع «**به یقین دانان**» نیست. آمده‌ایم یاد بگیریم که گویا در **میدراش** است که می‌گوید: «**و سلیمان از همه انسانها، حتی از احمق‌ها خردمندتر شد**» این جمله را باز بخوانید. حکمت نهفته در این جمله بسیار سهمگین است.

در شماره پیش نوشتم که دین ما دین بحث و تبادل نظر است. دین ما اطاعت کورکورانه و تعبد بی چون و چرا نمی‌طلبد. دین ما دین «مشورت» است. تداوم ما مدیون این تعالیم و این انعطاف پذیری منحصر به فرد بوده و است.

در **Shoher Tob 12** می‌خوانیم که ربای **Yannai** گفته است: خداوند به مُشه، حکم نهایی بر قوانین را اعطا ننمود. او به عنوان نمونه قانون بخصوصی را در نظر گرفت و به مُشه آموخت که چگونه می‌توان از آن برای و برعلیه یک مورد بخصوص واقعی استفاده برد. مُشه پرسید «پس چگونه می‌توانیم تصمیم بگیریم؟» و خداوند پاسخ داد: «**مسأله را به بحث و شور و رأی عمومی بگذار و تصمیم نهایی را بر مبنای نظر اکثریت اتخاذ کن**».

دکتر شیرزاد ابراهیمیان، از سخنوران آن شب نیز بر این نکته پای فشرد که مُشه دموکراسی را پیش از یونانی‌ها به دنیا داد و پایه قضاوت مستقل از شئون دیگر اجتماعی را بنا گذاشت. او همچنین یادآور شد که در این دین است که انسان می‌تواند مستقیماً با خداوند حتی بحث و گفتگو کند. او درست می‌گفت مگر نه اینکه در شـــــیر هشـــــیریم می‌خوانیم که «**ایسرائل‌ها وقتی در سینای خواستند که مُشه به جای خداوند با آنها صحبت کند، مرتکب گناه شدند**».

به نظر من برای آنکه قدمی در راه بدست آوردن آنچه در آن شب به دست نیامد برداشته باشیم باید اول صادق باشیم، دوم از یکدیگر یاد بگیریم و بعد عمل کنیم.

بگذارید من شروع کنم.

ربایی از سخنوران آن شب، با این جمله شروع کردند «با من یا با وضوح کامل صحبت کنید یا مرگ بدهید».

ربای، انشاءاله صد و بیست سال زنده باشید ولی آن شب مردم به وضوح صحبت کردند. شما به شخص من گفتید که در مجله چشم‌انداز مقاله نمی‌نویسید چون دیگر خیلی «آنطرفی» شده. مجله‌ای که مملو از عشق یهودیت - مطالب تورا و یهودیت است. معنی حرفتان این بود که چون این مجله آن چیزی نیست که شما می‌پسندید آن را کنار می‌گذارید و از آن برای بحث و ارشاد جامعه استفاده نمی‌کنید. اگر این رفتار و نظر شماست پس بخش اکثریت جامعه که مثل شما نیست را نیز به همین طریق نگاه می‌کنید. جسارتاً می‌گویم این طرز فکر اشتباه است. من حاضرم در هر زمان و هر مکان که راه بحث و گفتگو باشد حتی در مجالس شما شرکت کنم، اگر اجازه بدهید.

مردم جامعه آن شب با این پرسش‌ها آمدند و بی جواب رفتند و هنوز نمی‌دانند که چرا اعضای پانل جواب سئوالات کتبی مردم را ندادند و سئوالات را هم علیرغم توافق قبلی به برگزار کنندگان، برای جلسات آینده مسترد نکردند.

رئیس برگزار کننده کنیسای نصخ بسیاری از سئوالات را نگهداشت و مسترد نکرد.

آیا واقعاً یکی از ربای‌های شرکت کننده در پانل به جوانی که از ایشان پرسیده بود پدر و مادرش شبات را نگه نمی‌دارند و کنیسا نمی‌روند، گفته‌اند در خانه بماند و کنیسا نرود؟ و در خانواده‌ای که در آن گوشت خوک!؟ می‌خورند توصیه کرده‌اند که جوان غذایش را در **Foil** بپزد و به زندگی در آن خانه ادامه بدهد؟»

اگر بیت همیقداش دوم به خاطر سینت هینام نابود شد مسئول این سینت هینام چه کسی بود؟ مردم یا رهبرانی که از مردم دور بودند؟

اگر قرار است که ما مثل اشکنازی‌ها چند دسته نشویم. مسئول این چند دستگی کیست؟

آیا مذهب در خدمت جامعه است یا جامعه در خدمت مذهب؟

وقتی یکی از ربای‌ها می‌گویند که چیزهایی که در ایران قبح

بود حالا عادی شده. در چند دهه گذشته در ایران (به نظرم مقصودشان تهران بود) از لحاظ مذهبی عقب رفته بودیم و حالا بدون آگاهی مذهبی - تعلیمات مذهبی هر که هر چه می‌خواهد می‌کند، گناه به گردن کدام مسئولین مذهبی در تهران ۲۵ سال پیش است؟

جامعه می‌خواهد بداند این هیأت ربانوت را چه کسی و مؤسسه‌ای انتخاب کرده است. مگر نه آنکه در **تلمود** می‌گوید: «**رهبر جامعه نباید بدون مشورت مردم انتخاب یا منصوب شود**». شرایط عضویت در آن آیا از مادر ایرانی متولد شدن است و فارسی حرف زدن؟ آیا چرا وقتی ربایی در آن نشست می‌گویند همه ما در هیأت کوچک‌ترین اختلاف نظری نداریم پس چرا یک ربای ریش می‌تراشد و بقیه ریش بلند دارند؟ چرا در یک کنیسا به کسی که با ماشین روز شبات رانندگی کرده باشد اجازه خواندن براخای تورا می‌دهند در یکی دیگر نمی‌دهند؟ چرا ربای‌های همان هیأت برای محل کنیسا با هم رقابت ناسالم می‌کنند. گاه به نظر می‌رسد که برای پیشرفت قلمرو حکومتی خود با هم در رقابتند - آیا باید خدای ناکرده به این نتیجه رسید که تمام مذهبیون افراطی تمام ادیان، یک دین دارند و آن هم توسعه قلمرو خود و افزایش تعداد متعبدین فکری و قشری است؟

جناب ربای دیگری گفتند که کلام، کلام خداوند است و حتی الفبا را هم مُشه ننوشته است. این درست ولی مشه هم چشم و گوش بسته همه چیز را قبول نکرد. من در خلوص نیت ایشان و دل نگرانی ربای‌های آن مجلس شکی ندارم. ولی وقتی می‌پرسند چرا در علم پزشکی کار را به متخصص می‌دهند ولی در دین یهود که هدفش «**انسان سازی است در چارچوب رفتاری**»، همه می‌خواهند دخالت کنند. مردم می‌پرسند آیا انسان تنها فرزند آدمهای مذهبی‌تر است؟ یا فرزند جامعه؟ آیا مذهب تنها عنصر و عامل شکل دهنده یا بخشی (شاید عمده‌تر) از اصول است؟

آن شب مردم نیامدند بشنوند که تا هنگامی که اصول هلاخا (قانون شرع یهود) را انجام می‌دهیم، یکی هستیم. می‌خواستند بشنوند ما یکی هستیم اگر حتی یکی از اصول هلاخا را آن گونه که **بعل شم طوب** گفته بود با لذت و از راه قلب و نه با ترس انجام بدهیم.

مردم نیامدند از ربائی بشنوند که ما مسئول میزان درک شنونده تعلیمات مذهبی خود نیستیم. آمده بودند بشنوند همان گونه که **تلمود** گفته است: «**تورا می‌تواند به ۴۹ طریق تفسیر شود**». و مشه آن چنان که در تورا می‌خوانیم تورا را برای اهرون - سران قبیله و مردان و زنان قوم به میزان توانایی درکشان تدریس نمود. جامعه امروز ما جامعه‌ای است که از درون آن رئیس جمهور مملکت - رؤسای نظامی کشور پر قدرت اسرائیل - کاشفان - مخترعین - دانشمندان و تحصیلکردگان و قلمزنان، نقاشان و نویسندگان بین‌المللی به چشم می‌خورند. یک ربای نه از راه تحکم بلکه از راه یادگیری با مردم جامعه، می‌تواند نقطه مشترکی برای همزیستی بیابد. آنگونه که شیرزاد ابراهیمیان آن شب گفت صدها سال پیش اگر یک ربای فقط به اندازه یک شماره یومیه نیویورک تایمز اطلاعات داشت عالم دهر بود. امروزه یک شماره نیویورک تایمز قطره کوچکی از دریای اطلاعاتی است که هر روزه در برابر انسانهای این دوران قرار می‌گیرد، که:

قطره، دریاست اگر با دریاست

ور نه او قطره و دریا دریاست

مردم با آمدنشان نشان دادند که این امر، امری مهم و حیاتی است و باید کاری در این مورد با نظرخواهی آنان انجام شود وگرنه جامعه تاوان سخت‌تری از تاوانی که امروز می‌پردازد را خواهد پرداخت.

اما نیامدند بشنوند که ضدیتی در روانپزشکی و مذهبیت روحانی، آنچنان که دکتر عمرانی می‌گفت، وجود ندارد و کار هر دو درمان است. مردم به نظر من برای درمان درد به یهودیت روی نمی‌آورند. یهودیت انرژی حیات بخشی است که زندگی را معنی می‌بخشد و زیباتر می‌کند، آن هم از طریق اخلاقیات و ارزش‌هایی که به زندگی ما وارد می‌کند. مادران و پدرانی که فرزندانشان در خانه آنان حتی آب نمی‌خورند آمده بودند بشنوند که آن چنان که در زوهر می‌خوانیم: «**پدر و مادر خود را احترام بگذار همان گونه که پروردگار را. زیرا هر سه آنان در خلق تو شریک بوده‌اند**».

آمده بودند بشنوند آن چنان که **ربی شیمون بریوخای** و به استناد **تلمود اورشلیمی** گفته بود: «**احترام به پدر و مادر از احترام به خداوند مهم‌تر است**».

وقتی مادری که از این لحاظ دلسوخته بود، از پشت میکرفن به ربای‌ها پرخاش کرد و از حد احترام به آنان گذشت، رئیس مجلس دهانش را بست. مریدان ربای‌ها به جوش آمدند و حتی یک ربای به طرفداری از آن زن (مادر) برنخاست و تقاضای اجازه برای ادامه سخنان او را نگرفت. کاری که پسندیده و شایسته و از لحاظ دین ما بر تمامی آنان واجب بود. مشه ۴۰ سال ایراد ایسرائلها را شنید و تهمت‌های آنان را با منطق و حساب جواب داد. حتی زمانی که متهم به دزدی شد. آن شب، شب وصل بود و صلح. در **ویقرا ربای ۹** می‌خوانیم که ربی مئیر برای برقراری آشتی میان یک زن و شوهر، به زن اجازه داد در حضور پیروانش بر روی او آب دهان بیاندازد. هنگامی که پیروان او از اینکه او به چنین خواری نسبت به خود

و تورا که مدرسش بود، زبان به اعتراض گشودند، ربی مئیر پاسخ داد: «آیا کافی نیست که آبروی مئیر همچون آبروی پروردگار باشد؟ اگر نام خداوند که در تقدّس نوشته شده، به خاطر آشتی یک زن و شوهر در آب تلخی شسته می‌شود تا حسادت را پاک سازد (کتاب اعداد ۵:۲۳) آیا نباید به مراتب اولیٰ در مورد آبروی من نیز مصداق داشته باشد؟! باید به ما می‌گفتند و یاد می‌دادند که **میمونید**، این بزرگ مرد و عالم دین ما می‌گوید «**عاقلان به تمام عقاید گوش می دهند**».

از طرفی دیگر حرف ربای‌های ما را نیز باید شنید. آنان زیبائی دین ما را مطالعه کرده‌اند. از بی تفاوتی و میزان کم معلومات بسیاری از افراد و خانواده‌ها رنج می‌برند. دل واپسند و نگران‌اند، اما به نظر عاجز زگفتن‌اند. راه رابطه برقرار کردن با اشخاص بزرگ‌تر وکم مذهبی‌تر را پیدا نکرده‌اند. به نظر من این موضوع هر دو طرف قضیه را به نقطهٔ استیصال آن شب کشانده بود.

دردهای جامعه کم نیست. طلاق بیداد می‌کند. ازدواج کم و کمتر می‌شود. جوانان بهترین سال‌های شباب خود را در تنهایی و دوران مجردی سپری می‌کنند. بچه‌های ما بدون پدر و مادر بزرگ می‌شوند. مسئله اعتیاد داریم و گرسنگی و آری بی هویتی. چاره چیست؟

از مزامیر یـاد بگیریم: «**چقدر زیـبا و دلپـذیر است که برادران با اتحاد با یکدیگر زندگی کنند**». و همچنین با درک شرایط یکدیگر و احترام متقابل نگذاریم زمان را بیش از این از دست بدهیم.

یاد بگیریم که آن گونه که فیلسوفی یهودی گفته بود: «**کسی که می‌خواهد با دیگران حرف بزند بدون آنکه با خدا صحبت کند، آرزویش برآورده نخواهد شد و کسی که بخواهد با خدا حرف بزند بدون آنکه با مردم صحبت کند صدایش شنیده نخواهد شد**».

یـاد بگـیریم که تداوم یهودیت در انحصار و مخصوص مذهبیون افراطی نیست. همه باید جمع شوند. فرد، خانواده، رهبران اجتماعی و مذهبی، جوان و پیر، زن و مرد در سمینارهای متعدد شرکت کنند تا این بار را به منزل مقصود برسانیم.

یاد بگیریم که یهودیت را نه از راه ترس، که اگر مذهبی‌تر نبودیم بچه‌هایمان معتاد و گمراه می‌شوند و خانواده از هم می‌پاشد (بسیاری را می‌شناسیم که این اتفاق در خانواده‌شان نیافتاده و برعکس در خانواده مذهبی فرزندی گمراه شده است) بلکه از سر عشق یادشان بدهیم.

یاد بگیریم که تداوم یهودیت در چگونگی اجرای بی چون و چرای مذهبیون نیست بلکه درک و اجرای ارزش‌های زیبای دین یهود است که حتی در خانواده‌های امروزی‌تر فرزندان سالم و با ارزشی به جامعه تحویل می‌دهند. که عقیده دارم انسان پای‌بند ارزش‌های اخلاقی به مراتب با ارزش‌تر از انسان مجری بی چون و چرای دستورات و مراسم دینی است.

یاد بگیریم که ساعت زمان را نمی‌توان متوقف کرد. باید چون گاندی فکر کرد که می‌گفت «من درها و پنجره‌های خانه‌ام را نمی‌بندم تا جلو باد را بگیرم. من می‌گذارم باد وارد خانه و در آن جریان داشته باشد ولی هرگز هم نخواهم گذاشت باد مرا با خود ببرد».

باید **یـادگـرفت** که این دین همراه با سنت - قومیت و ارزش‌های آن می‌تواند برای مقابله با تهاجم فرهنگ زمانه ما را یاری دهد.

همچنان که برادرم داوید فاخری همیشه می‌گوید باید پیش از آنکه کنیسا باز کرد کلاس فراگیری زبان عبری ایجاد نمود تا فرد و خانواده خود قادر به درک و تمیز تعالیم و بهره‌بری از ارزش‌های دینی باشند، تا بتوانند یک مبادله فرهنگی مبتنی بر خرد و هوشمندانه با ربای خود داشته باشند.

دکتر ابراهیمیان پیشنهاد دلپسندیده‌ای داد که زمانه ما ربی یوحانان بن زاکای دیگری می‌طلبد که با وقوف به زوال و نابودی ناگزیر قوم یهود با آینده نگری منحصر بفرد خود راه دیگری را برای تداوم یهودیت پیش روی قوم خود گذاشت. بدین سان است که رشد می‌کنیم. عمل می‌کنیم.

در ضمن بیائید حال که با جامعه‌ای پدر مرده روبروئیم اشک صورت مادر را که دل شکسته نظاره‌گر پرخاش و رویارویی فرزندانش برای ارث پدر است را پاک کنیم که عاجزانه و در گوشه‌ای از اطاق زمزمه می‌کند: «**من عـزیزم رو شالم میخوام**».

جناب ربای زرگری

حادثهٔ ناگواری که برای خانوادهٔ عزیزتان در اورشلیم اتفاق افتاده همه ما را بسیار متأثر نموده است. شما و خانواده عزیزتان در دعای شبانه ما هستید.

داریوش فاخری
از طرف سازمان سیامک

چرا «رنگین‌کمان: برنامه‌ای از جامعهٔ یهودیان ایرانی» خاموش شد؟

نوشتهٔ: ژرژ هارونیان

در طیّ روزها و هفته‌های گذشته بسیاری از دوستداران برنامهٔ رادیوئی رنگین کمان از بنده و فریار نیکبخت، دیگر مجری آن برنامه، این پرسش را مطرح کرده‌اند که چه شد رنگین کمان ناگهان و بدون اطلاع قبلی تعطیل شد؟ و چرا برنامه‌ای که در طول هفت یا هشت ماه پخش آن جای خود را در میان خیل عظیمی از «رادیو گوش کن‌های» این شهر باز کرده بود و به قول مجریان فنی رادیو صدای ملی ایران، بیشترین تعداد تلفن کننده را داشته خاموش گردید و مدیر رادیو آقای بهروز ناظر هیچ دلیلی برای این تصمیم به شنوندگان خود ارائه نداد؟

در این نوشتار تلاش می‌کنم به این پرسش‌ها پاسخ بدهم و همانگونه که در برنامهٔ رادیوئی همواره تکرار می‌گردید این نوشته را نیز در واقع قدم کوچکی می‌پندارم برای پیشبرد بحث اساسی «برقراری دموکراسی و تحمل در میان ایرانیان» برای آنان که کمتر با رنگین کمان آشنا هستند این مقدمه کوتاه لازم است. در تابستان سال ۲۰۰۲ میلادی به دنبال طرح مطالبی بحث انگیز دربارهٔ باورهای مذهبی مسلمانان و یهودیان ایرانی در یکی از برنامه‌های رادیو صدای ملی، موج اعتراضات نسبت به نظریات مجری برنامه به سوی مسئولین رادیو سرازیر گردید. این اعتراضات تا حدی بود که نامه‌ای تهدیدآمیز از سوی یک وکیل دادگستری به صاحبان فرستندهٔ KCRN و مدیر برنامه آقای بهروز ناظر ارسال گردید و در آن تقاضای برکناری آن مجری و طرح دعوای حقوقی به علت تهمت و افترا بر علیه دست اندر کاران رادیو ذکر شد. البته این اولین بار نبود که نظریات «ضد مذهبی» این برنامه‌ساز بازگو می‌شد ولی از آنجا که در این گفتار نه تنها «رفتار اجتماعی» یهودی ایرانی بلکه حتی ظاهر افراد مذهبی یعنی پوشاک و یا ریش مردان و رعایت «کاشر» خرده گرفته شده بود که بسیاری از شنوندگان را رنجانده و برافروخته نموده بود. مدیر رادیو برای ایجاد «توازن» از چند نفر فعالین اجتماعی جامعه یهودی ایرانی دعوت کرد در جلسهٔ حضوری در این باره صحبت کنیم و چاره‌جوئی بنمائیم. در پی مذاکرات این نتیجه شد که بهترین قدم ارائه یک برنامهٔ ویژه رادیوئی می‌باشد که در طی آن با حضور ایشان پیام همدلی و همدردی داده شود. ما فعالین نیز این را موقعیت مناسبی یافتیم برای نه تنها بازگو کردن نزدیکی و ارتباط دیرینه ایرانیان و یهودیان بلکه در کنار آن پیام «تحمل فرهنگ‌ها و باورهای دیگران» را مطرح نمائیم. این برنامه به خوبی انجام شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت که پایه‌ای گردید برای «رنگین کمان: برنامه‌ای از جامعهٔ یهودیان ایرانی». نام رنگین کمان را نیز از این جهت برگزیدیم که به شنوندگان یادآوری کنیم که ملت ایران مانند آسمان صاف آن همگی یکسان و یکرنگ نیستند و این «رنگ‌ها» و تفاوت‌های آنان است که زیبائی دارد و با درک بهتر از یکدیگر و اقدام گذاشتن به حقوق دیگران آن فردای بهتر ساخته خواهد شد.

در طی این برنامه (کلاً ۲۸ برنامه) به گوشه‌های تاریک سرگذشت یهودیان ایران اشاره کردیم. مطالبی که بسیاری از شنوندگان نمی‌دانستند و هنوز هم متأسفانه بسیاری نمی‌دانند.

جریان به زور اسلام آوردن یهودیان مشهد در قرن نوزدهم را گفتیم. مسئله شیندلر ایران (زنده‌یاد حسین سرداری) را بازگو کردیم. از عشق یهودیان به موجودیت و پایداری اسرائیلِ باز دوباره استقلال یافته سخن گفتیم و با شنوندگان خود ساعت‌ها به بحث نشستیم که چرا مبارزه با تروریست‌های فلسطینی در کنار مبارزه با حکومت ایران می‌باشد و گفتیم که معتقدیم یهودیان ایرانی رسالتی تاریخی دارند تا روابط دوستی و تاریخ میان ملل ایران و اسرائیل را تداوم بخشند.

این رسالت و گفتگوهای بی رودربایستی محدود به شنوندگان غیر یهودی نبود بلکه در عین حال با «مخالف خوانان» در درون جامعهٔ خود نیز سرشاخ شدیم. در کنار آنانی که بر ما خرده می‌گرفتند که اعتراضات واضح ما به مسئولین جمهوری اسلامی اثر معکوس دارد و باعث جری شدن بیشتر آنها در آزار رسانی به یهودیان مقیم ایران است به کار خود ادامه دادیم. گروهی نیز اشکال در این داشتند که «موقعیت خاص» جامعه را متوجه نیستیم و فقط آنان که در مقامهای پشت پرده با فرستاده‌های دولت ایران هستند «مصلحت» را می‌دانند و یهودیان ایرانی «حق» اعتراض به جمهوری اسلامی را ندارند. موضعی که در این روز و روزگار و این شرایط قابل قبول هیچ آزادیخواهی نمی‌تواند باشد.

در نهایت همین آقایان مصلحت اندیش بودند که با طرح این انتقاد خنده‌آور که «برنامه‌ای از جامعه یهودیان ایرانی» عبارتی است غلط از دید انشائی، آقای ناظر را زیر فشار قرار دادند که آقا برنامهٔ رنگین کمان باعث اشکال شده و بهتر است نام آن تغییر یابد و اگر نشود خود می‌دانید. در این مرحله بود که مدیر رادیو صدای ملی که در وضع ناهنجار مالی نیز قرار داشت (و فعلاً تعطیل گردیده) نخواست خود را درگیر مبارزه‌ای دیگر کند و تسلیم شد.

آنچه که در نهایت باعث خاموشی «رنگین کمان» گردید در حقیقت همان عاملی بود که باعث ایجاد آن شده بود. «عدم تحمل عقاید و باورهای دیگران» عارضه‌ای که تا برطرف نشود جامعه به جلو نمی‌رود. تا زمانی که در میان ما ایرانیان با «تهدید و ارعاب» به جای مبارزه اصولی، مسائلی حل می‌شود سزای ما همین است که می‌بینیم و مبارزه ادامه خواهد داشت. □

GHNLA@AOL.COM

آیا در یهودیت، دین یک امر خصوصی، شخصی و فردی است؟

گاهگاه در مباحثی که دربارهٔ دین و مذهب در میان ما در می‌گیرد با دو عقیدهٔ جداگانه و اغلب متضاد بر می‌خوریم و عجب آنکه موضوع مورد بحث چیزی نیست که اهمیت بسیار مهمّی داشته باشد. مثلاً یکی می‌گوید روز شنبه با پای پیاده به کنیسا باید رفت و دیگری با پوزخند این کار را خاصّ ملّاها می‌داند. یکی می‌گوید همیشه باید کیپا بر سر گذاشت و دیگری اعتراض کنان آن را در ردیف «وصله جودی» و ستارهٔ زرد می‌داند که زمانی معرف یهودی بودن فرد، در خارج از خانه بود. یکی می‌گوید آنچه در خانه و خارج از خانه می‌خوریم باید «گلات کاشر» باشد و دیگری معتقد است که کاشر نگه داشتن حدّی دارد. یکی می‌گوید «روز شبات» جواب تلفن را نباید داد و دیگری از چنین روشی سخت انتقاد می‌کند.

چنین بحث‌هائی گاه خیلی هم داغ و جدّی می‌شود. خون به دیده می‌آورد، رگ‌های گردن وَر می‌آید و صداها اوج می‌گیرد و در این میان است که یکی از حاضران میانجیگری می‌کند و با لحن دوستانه و آرام می‌گوید: «اصلاً این بحث‌ها درست نیست. دین یک امر خصوصی است. هر کس هر جور دلش بخواهد عمل می‌کند. به کسی چه مربوط است که آدم دین‌اَش را چطور نگه می‌دارد؟» و با چنین گفته‌ایست که یکباره آتش مباحثه و مجادله فرو می‌نشیند و طرفین دعوا (!) می‌پذیرند که دین یک مسئلهٔ شخصی است و هر کس به سلیقهٔ خودش می‌تواند عمل کند.

آیا این «قضاوت» درست است؟ آیا در یهودیت، دین یک امر فردی است؟ مسائلی که اغلب مورد بحث قرار می‌گیرد ممکنست نمودهائی از دینداری باشد ولی بدا بدان زمان که کلّ دین یهود را همین مسائل بدانیم. پذیرفتن این که دین یهود فقط با امور شخصی ارتباط دارد نادیده گرفتن اصول اساسی یهودیت است. اگر یهودیت را در دو بخش جداگانه یعنی «ارتباط انسان با خدا» و «ارتباط انسان با انسان» بدانیم بخش نخستین را پایه و اساس دومین بخش خواهیم یافت. دریغا که در بخش اوّل نیز در طول دراز زمان به قدری شاخ و برگ‌های گوناگون خلق کرده‌ایم که حتی اهمیت این بخش بنیانی را نیز از یاد برده‌ایم و به راه دیگری افتاده‌ایم. عجیب نیست که اغلب اوقات کسانی را می‌بینیم که در ارتباط خود با خدا، پس از مراعات همان «مسائل معمولی» انتظار دارند که خدا نیازشان را برآورد و چون نتیجه‌ای از اعمال خود نمی‌بینند از خدا قهر می‌کنند.

دین یهود دین شخصی نیست. دینی است که با اجتماع سر و کار دارد. یهودیت در پی ایجاد یک جامعهٔ ایده‌آل است. جامعه‌ای که «نور ملّت‌ها» باشد و به اقوام و ملل دیگر نشان دهد که اجتماع آدمی چگونه باید اداره شود و ارتباط انسان با انسان چگونه باید باشد. رسوم و سنن و دعاها و نیایش‌ها هر کدام به جای خود و در حد معمول و منطقی خود درست ولی اینها اموری‌اند که حتی قبیله‌های ابتدائی هم از آنها به دور نیستند.

دوستی می‌گفت در یک «شب شبات» در خانهٔ یکی از خویشان مطابق معمول بحث مذهبی در گرفت. صاحبخانه به مسائل مذهبی آنقدر علاقمند بود و جزئیات را مراعات می‌کرد که نزدیکانش او را «ربای خانوادگی» لقب داده بودند. زبان عبری را می‌دانست و دعاهای روزانه را به صورت کامل می‌خواند. بحث آن شب در این باره بود که پس از «براخای شراب» اوّل مردها جام شراب را بچشند یا زن و مردها با هم. صاحبخانهٔ دیندار معتقد بود که اصلاً لزومی ندارد که خانم‌ها لب به شراب بزنند و فقط کافی است که آقاها و آقا پسرها این رسم را بجا بیاورند. آن دوست می‌گفت وقتی من به این عقیده او اعتراض کردم «ربای خانوادگی» گفت: «توی تورا نوشته» من که از این حرف او سخت تعجب می‌کردم گفتم: «تورا را بیاور نشانم بده». گفت: «نداریم» تعجب من بیشتر شد و پرسیدم «نداری تورا در خانه‌ات؟» گفت: «نه». گفتم: «فارسی‌اش، انگلیسی‌اش، عبری‌اش هر کدام را داری بیاور». گفت: «هیچ کدام را نداریم» و این مرد عزیز از کسانی بود که دین را امری خصوصی می‌دانست.

بسیاری از قوانین و اوامری که در کتاب آسمانی ما آمده صریحاً یا تلویحاً مربوط به رابطه انسان با انسان می‌شود. عجبا

که این دسته از فرمان‌ها و قانون‌ها که در خلق جامعهٔ ایده‌آل انسانی اصل مطلبند نادیده گرفته می‌شوند و در عوض اعمالی که بیشترشان خود ساخته‌اند و نشانگر شخصی بودن دین قدرت و اهمیت می‌گیرند.

در هدفِ بزرگ و عالیِ اجتماعی بودن دین یهودیت است که ما در کتاب مقدس خود شاهد قوانین گوناگون در ارتباط انسانها با یکدیگر می‌شویم. از ۶۱۳ فرمانی که از بهر ما بر شمرده‌اند فقط چند فرمانِ محدود است که مربوط به رابطه آدمی با خدا می‌شود و جنبهٔ شخصی پیدا می‌کند و البته همان طور که اشاره شد همین فرامین محدود نیز پایه‌های استوار برای قوانینی هستند که باید شالوده جامعه ایده‌آل باشند. بی اعتنائی به اینگونه قوانین بی اعتنائی به یهودیت و نمایانگر سقوط دین یهود است. در یهودیت، از فرد و ایمان او به پروردگار یکتا که بگذریم به رابطه فرد با فرد می‌رسیم و یکباره با رشد عظیم روابط اجتماعی روبرو می‌شویم. خانواده را که باید عنصر و هستهٔ اصلی اجتماع دانست واحدی پر اهمیت می‌بینیم که بر پایه فرامین خاص باید استوار و ماندگار بماند. در همین واحد از روابط جنسی زن و شوهر، روابط زناشوئی آن دو، و روابط فرزندان و والدین سخن می‌رود. دهها فرمان و قانون در زمینه مالی و اقتصادی عرضه می‌شود. درستکاری در داد و ستد مطرح است. از بهره و گرو و آنچه امروز در زبان روزمره به نام mortgage خوانده می‌شود بحث می‌شود. به مقام زن و نقش حساس او در جامعه اشاره می‌رود. قوانین قضائی با دقت بسیار توصیف می‌گردند، امور اداری و آموزش و سپاهیگری و آنچه مربوط به حفظ اجتماع سالم می‌شود یک به یک توضیح داده می‌شوند و بعد، بالاتر از همه از قوانینی گفتگو می‌شود که خارج از جامعهٔ کوچک یهودی جنبهٔ جهانی پیدا می‌کنند و مربوط به آزادی و یگانگی و برابری اجتماع انسانی می‌شوند. واکنش این قوانین را در «اعلامیهٔ حقوق بشر» (۱۷۸۹) که فرآورد انقلاب کبیر فرانسه است، در «قانون اساسی ایالات متحدهٔ آمریکا» (۱۷۸۷) که بزرگ‌ترین افتخار آمریکائیان است و نیز در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» که در سال ۱۹۴۸ همزمان با استقلال ایسرائل به وسیلهٔ سازمان ملل متحد به تصویب رسید به روشنی و وضوح می‌بینیم.

دریغ است که ما یک چنین ندای آسمانی را که ارمغان یهودیت به دنیاست نادیده و ناشنیده بگیریم و با توسل به امور ظاهری که در انجام یا عدم انجام آن کاملاً مختاریم دین یهود را صرفاً یک امر شخصی بدانیم. برای آنکه نشان داده شود که تا چه حد ما اجتماعی بودن یهودیت یعنی رابطه انسان با انسان را از یاد برده‌ایم و در خصوصی بودن دین یهود غرق شده‌ایم بهتر آنست مثالی بزنیم. یکی از معیارهای تمدن معنوی در جوامع آدمی حفظ و مراقبت و نگهداری از افراد معلول یا باز به زبان امروزی، اشخاصی handicap است. در روم باستان، رومیان که خود را برتر و بالاتر از جوامع دیگر می‌دانستند هر کودکی که سالم به دنیا نمی‌آمد با شمشیر و نیزه پدر به قتل می‌رسید. در کتاب قطور ۸۴۴ صفحه‌ای «هیتلر در سال‌های ۱۸۸۹ تا ۱۹۳۶» تألیف «**ایان کرشاو**» می‌خوانیم که در اوائل اوج گرفتن قدرت حزب نازی پدری کتباً از هیتلر می‌پرسد با فرزندش که ناقص به دنیا آمده چه کند و جواب پیشوا آنست که بلافاصله او را بکُشد. در آمریکای امروزه که آن را پیشرفته‌ترین کشور دنیا می‌دانند برای مراقبت از اینگونه افراد دهها و صدها قانون خاص وجود دارد.

بذر حفاظت از معلولین در اسفار پنجگانه نهفته است. سه هزار و سیصد سال پیش زمانی که بشر در ابتدائی‌ترین شکل می‌زیست به ما گفته شد «به ناشنوا ناسزا مگو و پیش پای کور سنگ لغزش مگذار» (لاویان ۱۹:۱۴) و آن هنگام که موسی با قوم خویش وداع می‌گفت و جماعت را پیش روی خوانده بود گفت: «نفرین باد بر آنکه کوری را در راه گمراه کند» (دواریم ۲۷:۱۸).

اگر چنین گفته‌هائی الهام دهندهٔ پایه قوانین مربوط به محافظت و مواظبت از معلولین نیست پس چیست؟ این گفته‌ها که نمونه‌ای کوچک از اجتماعی بودن یهودیت و برقراری روابط درست و انسانی افراد با یکدیگر است کجا و چگونه مورد نظر ما قرار گرفته است؟ نه تنها آن را از یاد برده‌ایم بلکه در مواردی درست بر خلاف آن هم عمل کرده‌ایم. وقتی خانمی که چهار ستون بدنش سالم است و هیچ گونه ناراحتی جسمی ندارد در یک محل شلوغ در پارکینگ مخصوص معلولین ماشینش را پارک می‌کند و بعد علامت آبی را هم بالای آئینه جلواش می‌زند و خوش و سرمست به دنبال کارش می‌رود آیا بر خلاف اصول یهودیت عمل نکرده است؟ همین خانم با خوشحالی برای رفیق همدمش تعریف می‌کند که: «قربونش برم الهی فری جون خواهر زاده‌ام را که تازگی مطب باز کرده و با یک نسخه مرا به ادارهٔ رانندگی فرستاد تا این علامت هَندی‌کَپ را بگیرم».

و آن دکتر که یک جوان یهودیست در این ماجرا چه نقشی داشته؟ او هم با همهٔ به اصطلاح روشنفکری‌اش و پشت پا زدن به اعمال به قول خودش «ملا بازی» آنچه را فراموش کرده اصول اجتماعی بودن یهودیت است. آن خانم زرنگ ممکنست گوشت بیرون را نخورد، کنیسا هم برود، مزوزا را هم هر روز ماچ کند ولی در نظر ندارد که در یهودیت آنچه اهمیت بنیانی دارد قوانین مربوط انسان با انسان است و پنداشتن و انگاشتن این که در دین یهود صرفاً مسائل شخصی مطرح است لطمه‌ایست بزرگ و نابخشودنی به نخستین دین توحیدی.

مثالی را که در بالا گفتیم فقط از برای نمونه بود وگرنه مثالها فراوانند. در این زمینه می‌توانید به کتاب «در جستجوی حقیقت» رجوع کنید.

هوشنگ ابرامی



سال نو روش هشانا را به عموم همکیشان عزیز تبریک می‌گوئیم.

بنیاد مگبیت



پرویز نظریان دربارهٔ مرکز توان‌گرائی اجتماعی شهروندان ایسرائل سخن می‌گوید

شنیده بودیم پرویز نظریان ، اخیراً به خاطر خدماتش به سرائل از دانشگاه تل‌آویو کترای افتخاری گرفته برای بجاد تغییر و تحولی در سیستم انتخاباتی این کشور به سمراه گروهی از یاران و مکارانش مشغول فعالیت‌هائی ست، اما نمی‌دانستیم این عالیت‌ها چیست. در دعوتی که وی در ماه گذشته از سردبیران چشم‌انداز به عمل آورد برای آگاهی جامعهٔ یهودیان ایرانی طلاعاتی در این زمینه در اختیار ما گذاشت. فشردهٔ این طلاعات چنین است:

هر چندکه ایسرائل در منطقه خاور میانه تنها کشوریست که ا نظام دموکراسی اداره می‌شود ولی قانون انتخابات آن عملاً موکراتیک نیست زیرا رأی دهنده به شخص رأی نمی‌دهد. به عزب رأی می‌دهد. به گروه رأی می‌دهد و گروهها به خاطر نافع خود ناچار تبدیل به دسته بندی‌های سیاسی و فرقه‌ای ی‌شوند که منجر به عدم ثبات دولت‌ها در ایسرائل می‌گردد. در ۵ سال گذشته که از حیات ایسرائل می‌گذرد ۳۰ دولت تشکیل شده و دولت‌ها به جای آنکه دوره چهار ساله خود را بگذرانند قط بین ۱۷ تا ۲۴ ماه مقاومت آورده‌اند. در این نیم قرن و اندی قط دو بار اتفاق افتاده که یک دولت توانسته ترم چهار ساله خود را به پایان برساند که یک بار آن در دوره بگین بود که به خاطر مسئله صلح با مصر اجباراً بر سر پای ماند.

به طور متوسط کنست از ۱۶ حزب به وجود می‌آید و اغلب یکی از دو حزب بزرگ ناگزیرند که با احزاب کوچک ائتلاف کنند تا اکثریت را به دست آورند و لیدر آنها نخست وزیر بشود. ا این ائتلاف‌ها روی منافع گروهی حساب شده است و دوام و ائی ندارد. عدم ثبات دولت‌های ایسرائل لطمه بسیار شدیدی اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مردم می‌زند. احزاب لیتی که بعضی مخالف استقلال ایسرائلند رو به رشد هستند و ن، با در نظر گرفتن سیستم موجود خطر بزرگی برای ایسرائل وجود آورده. اگر امروز درمان این از هم پاشیدگی را پیدا نیم ده سال دیگر دیر است و بیست سال دیگر خیلی دیر.

از طرف دیگر بر خلاف تصوّر جاری، همه مردم ایسرائل طور که باید به حقوق سیاسی و وظایف خود آشنائی ندارند و انسته وضع جاری را تقویت می‌کنند. مثلاً داوید لوی که اکشی است از مراکشی‌های ایسرائل جبهه‌ای می‌سازد و آنها شمال تا جنوب و از شرق تا غرب به گروه او می‌پیوندند و در جه انتخابات گروهی می‌شود و حال آنکه در یک سیستم وکراتیک انتخابات باید منطقه‌ای باشد و از دسته بندی‌ها تراز کند.

«مرکز توان گرائی اجتماعی شهروندان ایسرائل» برای دستیابی به چنین دگرگونی پدید آمده است. کار این مرکز بیشتر پژوهش و آموزش است. پژوهش توسط گروهی از کارشناسان ورزیده در علوم سیاسی که با مطالعات علمی دریابند که چه سیستم انتخابات منطقه‌ای برای ایسرائل سودمند است و آموزش به شهروندان ایسرائل برای آنکه متوجه شوند سیستم موجود نه دموکراتیک است و نه به نفع آنان.

مخالفین چنین اقلیت‌های ایسرائلی هستند ولی گروه تحصیلکرده و جوان بیشتر تمایل به پایان بخشیدن سیستم کنونی و برقراری سیستم منطقه‌ای دارند. برای چنین تغییری لزومی به رفراندم نیست بلکه بر اساس قانونی که چهارده سال پیش به تصویب کنست رسیده کافی است ۵۱ درصد رأی موافق اخذ گردد که این امر کار ما را تا حدودی آسان می‌کند ولی مدت زمانی لازم است تا بدان مرحله برسیم که امیدوارم کمتر از ۵ سال باشد.

برای آنکه مردم بهتر متوجه بشوند فرق قضیه چیست بد نیست مثالی بزنم. در انتخابات ایالتی کالیفرنیا هر کانتی یا به عبارت دیگر هر منطقه جغرافیائی نماینده‌ای را که به خدمات آتی او اعتماد دارد به کنگره ایالتی می‌فرستد. حالا فرض کنید انتخابات منطقه‌ای نباشد و حزبی یا گروهی باشد. در آن صورت ایرانی‌ها، هندی‌ها، اسپانیش‌ها، کره‌ای‌ها، چینی‌ها و افراد دیگری که تبارشان به کشورهای دیگر می‌رسد کسانی را به مجلس می‌فرستند که فقط منافع خاص آنها را در نظر داشته باشند و نه منافع کل جمعیت یک منطقه را. ایسرائل در حال حاضر با این مشکل روبروست. من به ایجاد این تحول که بر اساس تحقیقات علمی و نیز آموزش همگانی مردم ایسرائل از طریق تلویزیون و دیگر رسانه‌های گروهی خواهد بود بسیار امیدوارم زیرا اگر ۱۳ درصد مردم اقلیت‌های دیگر کشور ایسرائل و ۱۲ درصد مذهبی‌های خود ما با این امر مخالف باشند و ۵ درصد دیگر هم از افراد دیگر به آنان اضافه شود ۷۰ درصد مابقی هواخواه سیستم انتخابات منطقه‌ای خواهند بود، مشروط بر آنکه این کار شتابزده و بی حساب نباشد و بر اساس تحقیق و تعلیم انجام بگیرد. و این کاریست که «مرکز توانگرائی اجتماعی شهروندان ایسرائل» در پی آنست. □

برای کامران خاورانی

من اگر خدا بودم

من اگر خدا بودم،
نور تابان آفتاب را،
بر قلب سیاه غار دشمنی می‌فشاندم.
بوسه‌های گرم مهربانی را،
بر بالهای ابر بهاران می‌نشاندم.
ماران و افعیانی را که مرزها نام گرفته‌اند،
از بهر عدم در جهنم لانه می‌دادم.
تفنگ را در چنگ سرباز رزمنده،
به شاخه‌گل سپید رنگ بدل میکردم.
کینه‌های کهنهٔ پر درد را،
به آغوش خاک می‌سپردم.
فانوسهای فروزان را،
بر شاخه‌های درختانِ جنگل تاریک جهل
می آویختم.
بارهای سنگین نیرنگ و دروغ و دورنگی را،
در شعله‌های سرکش راستی خاکستر می‌کردم.
دستها را در دستها می‌فشردم،
و خنده‌های پاک دوستی را،
بر لبها نقش می‌زدم.

من اگر خدا بودم،
با خروشی تندتر از غرش تندر،
بر آدمیزادگان نهیب می‌زدم:
ای جاندارانِ مظهر عقل و خرد و فهم و دانش و
دانائی!
دنیائی را که به دست شما سپرده‌ام،
این چنین می‌خواهم من.

هوشنگ ابرامی

لس‌آنجلس، جولای ۲۰۰۲

خراب بشه آمریکا!

از: شهره حکمتی نوفر

میرزا محمود چند روز قبل بالاخره بعد از سالها زمین‌گیر بودن عمرش را داد به شما. همسرش محترم خانم دل تو دلش نبود تا مراسم عزاداری تمام شود تا او بتواند دلی از مسافرت رفتن در بیاورد.

محترم خانم در تمام سال‌هایی که او و میرزا محمود در لوس‌آنجلس زندگی می‌کردند، فقط چند دفعه توانسته بود به بهانه معالجه کمر درد و پا درد با تورهای خانم‌های عضو کمیته‌های خیریه به پالم اسپرینگ و هات اسپرینگ برود ولی مسافرت دریایی با کشتی و از همه مهم‌تر سفر چین به دلش مانده بود.

میرزا محمود چند سال بعد از آمدن به آمریکا سکته کرده بود و نیمه فلج اغلب ساعت‌هایش را در خانه و به روی صندلی چرخدار می‌گذراند. اگر چه محترم خانم چندان دل خوشی از میرزا محمود نداشت ولی از آنجائی که هنوز بچه‌های دم بخت در خانه داشت نتوانسته بود میرزا محمود را روانه خانه پیران کند. در ثانی هزینه گران آن را نمی‌توانست بپردازد و از همه مهم‌تر چگونه می‌توانست خودش را بیچاره و مظلوم نشان دهد؟

سال‌ها بعد هم که بچه‌ها ازدواج کردند حوصله اینکه دو جای مختلف به دیدن پدر و مادرشان بروند را نداشتند. بنابراین میرزا محمود بیخ گلوی محترم خانم گیر کرده بود.

خوشبختانه با کمک دفاتر حقوقی قالتاق زاده و کلک نژاد و از صدقه سر دولت آمریکا «حقوق و مزایای قانونی و از کار افتادگی» محترم خانم و میرزا محمود رویهم نزدیک به دو هزار دلار در ماه می‌رسید. تازه اگر کوپن غذا و کارت بیمه مدیکل و پول دکتر و دوا را نیز به آنها اضافه می‌کردید درآمد آن دو به بیشتر از ۳۵۰۰ دلار در ماه می‌شد. بیچاره جوان لیسانسه هم این قدر حقوق نمی‌گیرد و اگر هم بگیرد باید ۱/۳ آن را به عنوان مالیات تحویل دولت بدهد تا دولت آمریکا بتواند به محترم خانم‌ها و میرزا محمودها «حقوق بازنشستگی و از کار افتادگی» بدهد. با هم بگوئید: «خراب بشه آمریکا».

از آنجائی که به توصیه ربانوت محترم اجرای مراسم عزاداری دیگر نباید همانند عروسیِ بدون ارکستر باشد، خانواده مرحوم میرزا محمود در رادیوها اعلام کردند که: «هزینه مراسم عزاداری به نفع خیریه می‌رسد». ولی چه خیریه‌ای؟ از خرس مو می‌توان کشید ولی از خانواده میرزا محمود یک مو نمی‌توان کشید. با وجودی که هر هفته همگی دست جمعی به کنیسا می‌رفتند و اول از همه سر میز شیرینی حضور به هم می‌رساندند و هر هفته پاکت برای اهدای پول می‌گرفتند حرام از یک دلار! در جامعهٔ ایرانی - یهودی - آمریکایی لوس‌آنجلس چندین رسم مهم و حیاتی اختراع شده که قابل توجه است. آنها از این قرارند:



طرح از ژاک فراست

قهرمان قصه در روز قبل از سکته (!)

۱ - اگر پسر خاله، دختر عموی همسایه دست چپی مادرتان شما را به عروسی دعوت کند که شمار مهمانانشان به ۹۰۰ نفر برسد و شما نروید، نه تنها باید هدیه‌ای برای عروس و داماد بفرستید بلکه باید آنان را در مهمانی بعدیتان دعوت کنید.

۲ - اگر شب شبات به خانه‌ای دعوت شدید روز یکشنبه قبل از ظهر باید تلفن بزنید و از صاحب مهمانی به خاطر شبی فراموش نشدنی تشکر کنید.

۳ - باید بسیار مواظب باشید تا هدیه‌های سرگردان را دوباره برای هدیه آورنده نبرید.

۴ - اولین شرط وارد شدن به گروه «آدم حسابی‌ها» گرفتن یک مهمانی به نفع خیریه در منزل شخصی شما است.

۵ - و از آنجائی که خدا را شکر همه در لوس‌آنجلس با یکدیگر «کازِن» هستند، در مراسم ختم مادر مرده‌ای که سال‌ها کسی احوالش را نپرسیده و حتی بیاد ندارد که او هنوز زنده است یا مرده باید شرکت کنید.

به همین دلیل هم صدها نفر در گرمای

۱۰۰ درجه در بهشتیهٔ «ولی» در مراسم خاکسپاری مرحوم آقا براخا اسرائیل زاده موسوم به میرزا محمود شرکت کردند و بعد به دعوت صاحبان عزا برای اجرای مراسم مینها و عربیت و خوردن شله زرد و حلوا به منزل شهرام خان پسر بزرگ میرزا محمود که در تپه‌های مشرف به دریا سکونت داشتند دعوت شدند.

چند هفته قبل که حال میرزا محمود رو به وخامت می‌گذاشت به توصیه شراره خانم همسر شهرام خان، خانه از داخل و بیرون رنگ و روغن شده بود. گل‌های تازه در باغچه‌ها کاشته شده بود و چوب‌های کف پوش برق و جلا دیده بود. در ضمن چندین تابلو و مجسمه از آنتیک فروشی‌های دور و نزدیک به امانت گرفته شده بود.



طرح از ژاک فراست

محترم خانم روی مبل بزرگ و پشت به منظره دریا نشسته بود تا بقیه بتوانند از پشت سرش منظره دریا را نگاه کنند و حسرت بخورند.

زن‌ها به دور محترم خانم نشسته بودند و «وای بر من» کنان به گفته‌های او گوش می‌دادند که گهگاهی نیز چند قطره اشکی نثار گفته‌های خود می‌کرد. محترم خانم می‌گفت: «وای بر من برای میرزا محمود بیچاره. آن خانه و زندگی را گذاشت و آمد آمریکا که گوشه خانه زمین‌گیر شود».

ترجمه: خانه و زندگی مورد بحث خانه کلنگی سه اتاقه واقع در منطقه‌ای در جنوب شرقی تهران بود با بام کاه گلی که همیشه چکه می‌کرد.

«وای بر من برای آن همه آنتیک و فرش‌ها که گذاشتیم و آمدیم توی این مملکت بی در و دشت که همه چیزش آشغال خالیه».

ترجمه: آنتیک‌ها شامل چند کاسه گل سرخی بند زده، چند تا صندلی لهستانی لق لقو که از پشت سفارت انگلیس خریداری شده بود و دو تا دو ذرعی رنگ و رو رفته بود.

«وای بر من برای آن درخت‌های میوه که گذاشت و آمد اینجا که دلش به چند تا گلدان توی بالکن خوش باشه.»

ترجمه: درخت‌های میوه شامل یک درخت توت که تابستان‌ها زیر سایه آن می‌نشستند و دو تا درخت زردآلو که زردآلوهای کرم خورده و کج و کوله می‌داد.

«وای بر من برای آن جاه و مقام‌ها که گذاشت آمد توی این خراب شده که گوشه خانه بیافتد».

ترجمه: میرزا محمود کارمند بایگانی ادارهٔ دادگستری بود که بعدازظهرها جلوی اداره برای دهاتی‌ها عریضه و نامه می‌نوشت. «وای بر من برای آن همه عقل و شعور که از بین رفت».

ترجمه: میرزا محمود گاهگاهی روزنامه‌هایی را که به دور سبزی پیچیده شده بود می‌خواند و برای محترم خانم تفسیر می‌کرد.

مردان شروع به خواندن قدیش می‌کنند. چند سینی خیار و سیب پوست کنده و کوکو و حلوا را به داخل اتاق می‌آورند. مهمانها با چنگال پلاستیکی با دستمال کاغذی تکه‌ای میوه و حلوا بر می‌دارند و براخای حائص و حاآداما می‌گویند.

ساعتی بعد مهمانها از مهماندارانِ «عزاداران» خداحافظی می‌کنند و به طرف اتوموبیل‌های آخرین سیستم خود به راه می‌افتند.

محترم خانم آبی به سر و صورتش می‌زند. شراره از رستوران سر کوچه دستور چند تا پیتزای قارچ می‌دهد. نوه‌ها غرغر کنان از جلوی تلویزیون و صفحه کامپیوتر بلند می‌شوند و بشقاب‌های کاغذی و چنگال‌های پلاستیکی را جمع می‌کنند و در کیسه می‌اندازند.

محترم خانم یلوپیج ایرانی را جلویش می‌گذارد و برای چند تا از برگذار کنندگان تورهای مسافرتی پیغام می‌گذارد تا در اولین فرصت مسافرتی به چین بکند.□

به دنبال دیدار شارون و بوش

از: لالی ویموت (نیوزویک)
برگردان: ناصر مرادپور

ملاقات اخیر اریل شارون، نخست وزیر اسرائیل، هشتمین دیدار او با پرزیدنت بوش بود. بوش به اجرای طرح صلح خاورمیانه که تا کنون ظاهراً موجب ترک مخاصمه بین فلسطینیان و اسرائیل شده و مانع فعالیتهای تندگرایان تروریستی گردیده امید بسیار دارد. در دیدار اخیر، پرزیدنت بوش، شارون را تشویق به اعطای امتیازات بیشتری کرد تا شاید بتوان از این طریق صلح را پابرجاتر نمود. شارون در مصاحبه‌ای با نیوزویک عقاید خود را چنین بازگو می‌کند.

پرسش: دیدارتان با پرزیدنت بوش چگونه بود؟

شارون: فکر می‌کنم که دیدار خوبی بود. روابط نزدیک ما، همکاری نزدیکمان و دوستی دیرینه‌مان در این ملاقات مثل همیشه به چشم می‌خورد. البته این مسئله به این معنی نیست که ما در هر مورد، با هم توافق داریم. هر قدمی که پرزیدنت بوش برای برقراری صلح بردارد ما سپاسگزار خواهیم بود.

پرسش: درباره ماجرای عراق هم صحبت کردید؟

شارون: بوش به اهمیت اقدام علیه رژیم‌های استبدادی پی برده. البته در حال حاضر مشکلات عراق تمام نشده ولی به گمان من تاریخ، بعد از جنگ جهانی دوّم، سقوط این رژیم را یکی از مهمترین وقایع خواهد دانست.

پرسش: آیا از اقدامات ابوماذن در امور زیربنائی علیه تروریسم راضی هستید؟

شارون: هنوز هم ترور ادامه دارد. البته نه به شدت گذشته، تحریکات هم کمتر شده. ولی ما شاهد آن نیستیم که گروههای تروریستی ریشه‌کن شده باشند. نخست‌وزیر فلسطینی‌ها چندی پیش در قاهره گفت که علیه حماس و جهاد اسلامی اقدامی نخواهد کرد. این باعث نگرانی است.



پرسش: آزادی زندانی‌های فلسطینی و دیواره‌های ایمنی در مرز دو منطقه جزء برنامه صلح نبوده و حال آن که فلسطینی‌ها این دو مسئله را در مذاکرات پیش کشیده‌اند و روی آنهم اصرار می‌ورزند. عکس‌العمل شما در این باره چیست؟

شارون: به نظر من برای جلوگیری از اینگونه انحرافها باید رئیس حکومت خودگردان، یاسر عرفات را از کار برکنار کنند و جلو کارشکنی‌های او را بگیرند. با اینهمه ما قبلاً عده‌ای از زندانی‌ها را آزاد کرده‌ایم و در آینده هم عده بیشتری را آزاد خواهیم کرد. ولی آنهائی را که دستهایشان آغشته به خون قربانیان است نمی‌توانیم آزاد کنیم. در مورد دیواره‌های ایمنی هم فقط محل‌هائی را مورد نظر داریم که از نظر امنیت شهروندان ایسرائیل برایمان اهمیت حیاتی دارند. من به پرزیدنت بوش توضیح داده‌ام که غرض از این دیواره‌ها تعیین مرزهای سیاسی نیست.

پرسش: جواب پرزیدنت بوش در این مورد چه بود و به چه توافقی رسیدید؟

شارون: آنها را خواهیم ساخت ولی به نحوی که هدف از امنیت را تأمین کند. اولین مسئولیت من حفظ جان شهروندان ایسرائل است.

پرسش: آیا فکر می‌کنید در حال حاضر که ابوماذن تمام سازمانهای امنیتی را تحت کنترل ندارد علیه تروریست‌ها عمل کند؟

شارون: اگر عرفات بگذارد چرا، می‌تواند. تحول کامل در حکومت فلسطین بوجود نیامده. اینکه عرفات نیروی نظامی را زیر نظر داشته باشد تحول واقعی نیست. اگر زودتر تغییر و تحول جدی در دستگاه اداری فلسطین ایجاد نشود، بعداً انجامش دشوارتر خواهد گردید. الان حماس قدرت پیشین را ندارد. رو به ضعف رفته. چرا که ما به آنها ضربات شدیدی زدیم و بسیاری از افراد این دسته را دستگیر کردیم. ولی تحت کنترل در آوردن آنها وظیفه حکومت فلسطین است.

پرسش: قبل از اینکه به یک توافق

رسمی برسید تا چه مدت مایلید آتش‌بس ادامه داشته باشد؟

شارون: آتش‌بس مهم است ولی طولانی کردن آن به سازمانهای تروریستی این اجازه را می‌دهد که خود را از نظر نظامی تقویت کنند، موشک‌های خطرناک‌تری در اختیار داشته باشند و از طریق قاچاق اسلحه، مجهزتر بشوند.

پرسش: آیا صدام را تهدیدی برای ایسرائل می‌دانستید؟ بعضی معتقدند که ایران برای ایسرائل خطرناک‌تر است.

شارون: عراق که یک رژیم جنایتکار بود و دهها هزار نفر از اتباعش را به فجیع‌ترین شکل به کشتن داد خطرناک بود. ولی خطر جدی آنهائی‌اند که سلاح‌های مخرب‌تری در اختیار دارند.

پرسش: آیا باور دارید که عراق سلاح‌های کشتار همگانی در اختیار داشت؟

شارون: این راز بزرگی نیست. همه می‌دانند که عراق در حکومت صدام از این سلاح‌ها استفاده کرد و حتی در مورد سلاح اتمی نیز اطلاعات کافی در اختیار داشت.

پرسش: مطابق برنامهٔ صلح، ایسرائل باید خانه سازی در منطقهٔ فلسطینی‌ها را متوقف کند و پایگاههای مرزی را برچیند. آیا شروع به انجام این مرحله کرده‌اید؟

شارون: پایگاههای غیر مجاز را از میان برمی‌داریم. تا کنون تعدادی از آنها برچیده شده‌اند و مابقی هم در آتیه از میان برداشته خواهند شد.

پرسش: چرا در یکی از گفتارهایتان از پایان بخشیدن به «اشغال» اشاره کردید؟ آیا این به معنای تغییر فکر شما نیست؟

شارون: نه. در طرز فکر من تغییری داده نشده و غرضم از آنچه گفتم این نیست. در آن گفتار منظورم آن بود که بگویم برای ما مناسب نیست که به مردم فلسطین حکومت کنیم. نتیجهٔ مذاکرات صلح آمیز باید تأمین امنیت کامل برای طرفین باشد. و وقتی صحبت از امنیت است ایسرائل به هیچ نوع سازشی تن در نخواهد داد.

پرسش: برای صلح دائمی چه باید کرد؟

شارون: قبل از هر چیز دنیای عرب باید بپذیرد که مردم یهودی حق دارند که با داشتن یک حکومت یهودی در یک کشور یهودی زندگی کنند. ما هنوز شاهد این پذیرش نیستیم. اگر چنین شود به همه اختلافات و نفاق‌ها خاتمه داده خواهد شد. و بعد از این، ایسرائل یک رهبری بسیار قوی می‌خواهد که از عهده سازش‌های دردآمیز در مورد مناطقی که گاهواره ملت یهود بوده است بر آید و این چیزیست که من در انجام آن کوشا هستم.□



به دنبال دیدار محمد عباس و بوش

از: لالی ویموت (نیوزویک)
برگردان: ناصر مرادپور

نخست وزیر فلسطین، محمد عباس اخیراً با پرزیدنت بوش در واشنگتن دیداری داشت. پیش از آن که این دیدار انجام پذیرد خبرنگار نیوزویک با وی که به نام «ابوماذن» نیز شهرت دارد گفتگوئی به عمل آورد. گزیده‌هائی از این مصاحبه را در زیر می‌خوانید:

پرسش: خیلی از اسرائیلی‌ها عقیده دارند که فلسطینیان اسرائیل را به عنوان یک کشور یهودی نمی‌پذیرند. آیا در مذاکرات صلح، اسرائیل به عنوان یک سرزمین یهودی مطرح است؟

ابوماذن: ما در سال ۱۹۹۸ وقتی خیلی واضح گفتیم که قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را می‌پذیریم در واقع موجودیت اسرائیل را پذیرفتیم و حق ملتهای این منطقه را برای زندگی در صلح و امنیت شناختیم.

پرسش: آیا آنچه را در برنامه صلح خاورمیانه در امور کشور فلسطین به نوشته در آمده کاملاً مورد قبول شماست؟

ابوماذن: ما برنامه صلح را به طور تمام و کمال قبول داریم و هیچگونه اصلاحیه‌ای را برای آن تقاضانکرده‌ایم.

پرسش: رابطه‌تان با اریل شارون چطور است؟ آیا به او اعتماد دارید؟

ابوماذن: اخیراً با او چند بار ملاقات داشته‌ام و درباره اجرای برنامهٔ صلح گفتگو کرده‌ایم. در انتظار آنم که نظر او را در این باره بیشتر بدانم.

پرسش: آیا منتظرید که ساختن خانه‌ها و پاسگاه‌های مرزی متوقف شود و همان طورکه در برنامهٔ صلح آمده آنچه هم از ۲۰۰۱ به این طرف ساخته شده از میان برداشته شود؟

ابوماذن: نه تنها این بلکه همه نکات



مورد نظر دیگری که در برنامهٔ صلح آمده مورد نظر ما است. علاوه بر اینها زندانیان فلسطینی باید آزاد بشوند و به اشغال نظامی خاتمه داده شود.

پرسش: ولی مسئله زندانیان که در برنامهٔ صلح ذکر نشده.

ابوماذن: چرا، نه بطور مستقیم بلکه در برنامه کار آمده.

پرسش: انتظار دارید که همه زندانی‌های فلسطینی آزاد بشوند؟

ابوماذن: بله. همهٔ زندانی‌ها. به طوری که بتوان به تمام اختلافات پایان داد و دوران تازه‌ای را در روابط بین دو ملت آغاز کرد.

پرسش: طیّ دو سال گذشته خیلی از ایسرائیلی‌ها در حمله‌های تروریستی کشته شدند. چرا ایسرائیل باید این زندانی‌ها را که قاتلان همان مردم‌اند از زندان خلاص کند؟

ابوماذن: ایسرائلی‌ها هم به نوبه خود فلسطینی‌ها را کشتند. هر دو طرف در کشتن یکدیگر دست داشته‌اند. ما باید از هر دو ملت بخواهیم که آنچه را در گذشته اتفاق افتاده فراموش کنند و برای زندگی صلح‌آمیز آینده آماده شوند.

پرسش: ولی آیا نباید خود شما برای جلوگیری از اعمال تروریستی جداً اقدام کنید؟

ابوماذن: برای این کار اقداماتی کرده‌ایم. مخصوصاً در نوار غزه. این منطقه اکنون تحت کنترل است.

پرسش: در مورد ساحل غربی چطور؟

ابوماذن: این منطقه هنوز تحت اشغال نظامی است و در نتیجه ما مسئولیتی در مورد آن نمی‌توانیم داشته باشیم.

پرسش: شایع است که شما فقط ۳۰ درصد از نیروی امنیتی را تحت کنترل خود دارید و مابقی زیر فرمان یاسر عرفات است. آیا همین طور است؟

ابوماذن: در حال حاضر برای هماهنگی دستگاههای امنیتی اقداماتی کرده‌ایم و در این باره با مشکلی روبرو نیستیم.

پرسش: آیا در تقسیم قدرت با عرفات قراردادی که به شکست انجامید تهیه نکرده بودید؟

ابوماذن: خیر. قراری هست اما شکستی نیست. گاهگاه مسائلی پیش

می‌آید که قابل حل است.

پرسش: آیا عرفات باید اعمال شما را مورد تأیید و تصویب قرار دهد؟

ابوماذن: حتماً. همه اعمال را. تمام اعمال را. او رهبر مردم فلسطین است.

پرسش: مردم امیدوارند که شما بتوانید به طور مستقل عمل کنید.

ابوماذن: نه. من نمی‌توانم مستقل باشم. من جزئی از حکومت خودگردان فلسطین هستم.

پرسش: ایسرائل قصد دارد دیواره امنیتی بسازد. آیا این امر برای شما ایجاد اشکال نمی‌کند؟

ابوماذن: این یک دیوار جدا کننده است که در منطقهٔ ما ساخته می‌شود و در واقع ایجاد مرز می‌کند. مسلماً چنین کاری باب امروز نیست و امیدوارم که یسرائلی‌ها آنرا که نوعی تجاوز به حریم ما است از میان بردارند.

پرسش: آنچه از نظر شما قابل بحث و سازش نیست و از آن عدول نمی‌کنید چیست؟

ابوماذن: ما خواهان کشور مستقل خویشیم. ما می‌خواهیم ایسرائل از تمام مناطقی که در جنگ ۱۹۶۷ تحت اشغال خود در آورد عقب نشینی کند. می‌خواهیم اورشلیم شرقی پایتخت ما باشد. می‌خواهیم ایسرائلی‌ها تمام سکونتگاهها را تخلیه کنند و علاوه بر اینها خواهان آنیم که برای پناهندگان یک راه حل عادلانه یافت شود.

پرسش: آیا منظورتان حق بازگشت فلسطینی‌ها به ایسرائل است؟

ابوماذن: نه. گفتم راه حل عادلانه. مسلماً ما نمی‌خواهیم بازگشت ۴/۵ میلیون پناهنده را تقاضا کنیم. لااقل آنها باید حق انتخاب داشته باشند.

پرسش: منظورتان دریافت پاداش است؟

ابوماذن: قطعنامهٔ ۱۹۴ سازمان ملل می‌گوید یا بازگشت و یا پاداش.

پرسش: نظرتان دربارهٔ پرزیدنت بوش چیست؟

ابوماذن: تا آن جا که او به ما قول داده که نظرش را در مورد عقب نشینی ایسرائل به مرزهای ۱۹۶۷ و ایجاد فلسطین مستقل جداً دنبال خواهد کرد به او اعتماد داریم.

پرسش: آیا حماس یک تهدید جدی برای خود شما نیست؟

ابوماذن: خیر. فکر میکنم که حماس اکنون قصد دارد که جزئی از جامعه ما باشد. اگر ایسرائل به مرز ۶۷ برگردد همه چیز برای حماس قابل قبول خواهد بود.



از هر سوی سخنی کوتاه

از یادداشت‌های منتشر نشدهٔ زنده‌یاد دکتر حبیب لوی

عبای نجس

از میان بد نام‌ترین و رذل‌ترین شیوخ و ملاهائی که آشوبگرانه نه تنها علیه یهودیان بلکه علیه مردم بیچاره ایران توطئه می‌چیدند و آنها را بازیچهٔ دست خود می‌کردند باید از سید ریحان‌الله نام برد. او همان کسی است که در آستانهٔ انقلاب مشروطه پدربزرگ مرا که همه او را در محله به نام عزرا یعقوب خیّر می‌شناختند در یک روز سرد زمستان به برف روبی خانه‌اش واداشت و در نتیجه او به سینه پهلو دچار شد و در سن چهل سالگی درگذشت.

فشار و تهدید علیه یهودیان به حدی بود که همه به ستوه آمده بودند. به فرمان این ملای ریاکار «جهودها» دائم در ترس و هراس بسر می‌بردند، کتک می‌خوردند، نجس به حساب می‌آمدند، باید به جامهٔ خود وصلهٔ «جودی» می‌زدند، موهای سرشان را می‌چیدند و بسیاری محدودیت‌ها و سخت گیری‌های غیر انسانی دیگر.

در این میان دو نفر یهودی به نام‌های «رحمیم میشائلی» و «آقاجان طبیب زاده» که با هم رفیق بودند از این اوضاع چنان به تنگ آمدند که تصمیم گرفتند بروند در محضر سید ریحان‌الله مسلمان بشوند. اشهدی گفتند و آقا یکی یک عبا به آنها داد و به عنوان دو شخص «جدیدالاسلام» از دفتر آقای مجتهد آمدند بیرون. وقتی رحمیم به خانه رسید و مادرش او را دید، از عبای دوش او فهمید که پسرش گوئیم شده شروع به داد و شیون کرد و موهای سرش را کشید و مشت به سینه کوبید. گریه و زاری و عزاداری مادر ادامه پیدا کرد و رحمیم مجبور شد که هر روز دو سه ساعتی در آرام کردن او کوشش کند. بالاخره دید که پیش بینی‌اش درست از آب در نیامده و دیروز به خاطر «جهود بودن» در عذاب بوده و حالا به خاطر مسلمان شدن! این بود که رفت محضر آقا و جریان را شرح داد و گفت: «حضرت آقا. لطفاً این عبا را پس بگیرید چون من باید به جهودی‌ام برگردم» و آقا گفت: «برو بد جهود! من آن عبای نجس را می‌خواهم چه کنم؟»□

صحنه‌هائی از کتاب دواریم

در کتاب دواریم آنجا که سخن از پاداش و کیفر است و انتخاب میان مرگ و زندگی، می‌خوانیم که اگر قوم به قوانین الهی بی اعتنا شود میان ملل دیگر پراکنده خواهد شد و به سرنوشتی دچار خواهد گردید که در آن «یک نفر هزار نفر (از بنی اسرائیل) را تعقیب کند و دو نفر ده هزار نفر را اسیر نماید» در همین کتاب خطاب به قوم آمده است که «آنگاه خدایت اسیری ترا برگردانده بر تو رحم خواهد آورد و رجوع کرده ترا از میان جمیع امت‌هائی که خدایت ترا در آنها پراکنده کرده است جمع خواهد نمود. اگر آوارگی تو تا کران آسمان باشد خدایت ترا به زمینی که پدرانت مالک آنها بودند باز خواهد گرداند و تو مالک آن خواهی ماند».

من وقتی این قسمت‌ها از کتاب دواریم را می‌خوانم به یاد صحنه‌هائی از هفتاد هشتاد سال در تهران و صحنه‌هائی دیگر از اورشلیم امروز می‌افتم. جمعیت ما در محلهٔ تهران قریب شش هزار نفر بود. در کنار محله، کاروانسرای ذغالی‌ها بود که صاحبش سید داود بود. او مرد تنومند درشت هیکلی بود که آدم را به یاد غول بیابان می‌انداخت. سید داود خیلی با اسرائل‌ها بد بود. گاه و بیگاه می‌آمد دم محله، شروع می‌کرد به عربده زدن و فحش و بد و بیراه به «جهودها» دادن. فحش‌هایش بسیار رکیک بود و اگر دستش به یکی از ما می‌رسید خدا می‌داند که چه بلائی به سرش می‌آورد. به هر حال همین که او با صدای بلند شروع به فحاشی می‌کرد شش هزار یهودی محله زهره ترک می‌شدند. تند و تند دکان‌ها را می‌بستند، پا به فرار می‌گذاشتند و به کنج خانه‌های خود می‌خزیدند. بدین ترتیب یک مسلمان شیعه هزارها یهودی را تعقیب می‌کرد.

و بعد در جنگ شش روزه دیده‌ایم که وضعی پیش آمد که یک سرباز ایسرائلی هزار عرب مصری را به اسارت در می‌آورد. □

از ربای بپرسیم

نوشتهٔ: ربای جوزف تلوشکین
ترجمه: یوسف سیانی

روش هشانا، آغاز سال نو

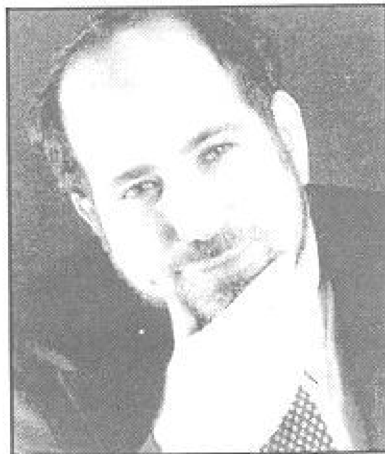
- رابطه پسح و روش هشانا چیست؟ کدامیک از این دو آغاز سال است؟

شاید عجیب‌ترین واقعیت درباره سال نوِ یهودیان - روش هشانا - این باشد که در هفتمین سال تقویم عبری یعنی ماه تیشری واقع می‌شود. مثل این می‌ماند که در ممالک غربی مردم شروع سال را به جای اوّل ژانویه، در اوّل ماه جولای جشن بگیرند. یهودیان پسح را در ماه اوّل تقویم خود، - ماه نیسان - از این رو جشن می‌گیرند که رویداد خروج از مصر در این ماه اتفاق افتاد و پایه‌های یک ملّت یکتاپرست گذارده شد. ولی تیشری یادآور ماهی است که در آن خدا دنیا را خلق کرد.

بر رویِ هم اعیاد یهودیان با وقایع تاریخی ملّی ارتباط دارد. پسح بستگی با خروج پیدا می‌کند، شاووعوت اهدای تورات را به یاد می‌آورد و پوریم خاطره‌ای از سقوط مرگبار هامان است. روش هشانا و یوم کیپور تا حد بسیار ماهیت فردی دارند. مطابق تعلیمات یهودیت، در این ایام و نیز روزهای پیش از آن هر یهودی باید در رفتار و کرداری که طی سال پیشین داشته مرور کند و به ویژه اعمال ناشایست خویش را از مدّ نظر بگذراند و با خود تعهد کند که از تکرار آنها بپرهیزد. این ایام زمانی است که زندگی مذهبی و اخلاقی یهودی توسط خود وی باید ارزیابی شود و در آستانه سال جدید تصمیمات جدیدی در راه بهبود زندگی اتخاذ گردد. مطابق آنچه سنّت یهودی به ما می‌آموزد، در آغاز سال نو، خداوند تصمیم می‌گیرد که طی سالی که گام در آن می‌گذاریم چه کس باید بماند و چه کس باید برود. نیایش‌های این ایام از بهر جلب لطف و مرحمت پروردگار در اخذ تصمیم اوست.

وسیله‌ای قوی که برای انگیزش احساس پشیمانی در هر یک از دو روز روش هشانا یکصد بار در کنیسا نواخته می‌شود شوفار (شاخ قوچ) است. اگر یکی از دو روز این عید شبات باشد شوفار نواخته نمی‌شود.

رامبام در شرح علّت نواختن شوفار می‌گوید این آوائی است که فریاد می‌زند: «بیدار شوید. ای به خوابِ عمیق رفتگان، بیدار شوید. ای به خوابِ سبک رفتگان، بیدار شوید. اعمال گذشته خویش را به خاطر آورید و از برای خطاهای خود توبه (تِشوا) کنید».



دمیدن در شوفار کار آسان و ساده‌ای نیست. حتی کسانی که در این کار تجربه بسیار دارند گاه برای آن که صدای درست را به گوش جماعت برسانند دچار اشکال می‌شوند. شوفار در سه نوای خاص نواخته می‌شود. نوای ممتد که «تِکیا teki'ah» نام دارد، نوای ناله‌آمیزی که در سه پاره شکسته می‌شود و «شواریم shva'rim» خوانده می‌شود و نوای بغض‌آلودی که در نه پارهٔ شکسته به گوش می‌رسد و «تروعا tru'ah» نامیده می‌شود.

مراسم نیایش روش هشانا طولانی است و از آغاز روز شروع می‌گردد و تا یک یا دو ساعت بعدازظهر ادامه پیدا می‌کند. اغلب دعاها به صدای کسی خوانده می‌شود که آوائی دلنشین دارد. کتاب دعا یا سیدور ایام روش‌هشانا و کیپور با سیدور معمولی تفاوت دارد و آن را «مَخزور makhzor» می‌نامند.

در یکی از مهم‌ترین نیایش‌های روش هشانا که مسئله «مرگ و زندگی» را به میان می‌کشد چنین گفته می‌شود: «در ایام روش‌هشانا به نوشته در می‌آید و در روز کیپور ممهور می‌گردد که چه کسانی در سال آتی دنیا را ترک بگویند و چه کسانی در آن به دنیا بیایند، کی باید زنده بماند و کی باید بمیرد، کی باید سیر عمر باشد و کی کوتاه عمر، کی باید در صلح و صفا زندگی کند و کی باید شاهد ناآسودگی‌ها شود... امّا، توبه و پشیمانی، دعا و تصمیم به انجام کارهای خوب نام ما را در کتاب زندگان خواهد نوشت».

دعای «آوینو ملکنو (پدر ما، پادشاه ما) از نیایش‌های معروف این ایام است که تمام افراد حاضر در کنیسا همصدا با هم آن را می‌خوانند: «پدر ما. پادشاه ما. جوابمان را آنچنان بده که انگار خطائی از ما سر نزده، با لطف و مرحمت خود نجاتمان ده».

تم مرگ و زندگی می‌توانست روش هشانا را به دو روز ترس‌آور و رعب‌انگیز بدل کند اما برای ممانعت از ایجاد چنین احساس و تصوری یهودیت به ما تعلیم می‌دهد که با روحیه بسیار خوش بینانه‌ای این ایام را برگزار کنیم و اعتماد داشته باشیم که خداوند توبه ما را خواهد پذیرفت و عمر طولانی به ما خواهد بخشید. □



Mothers For Tomorrow

Attention: Talented Young Iranian Jews

The Mothers for Tomorrow chapter is seeking to honor and recognize students with exceptional talent in

MUSIC, ART AND ACADEMICS

Application Criteria:

SCHOLASTIC
Junior and high school students with 3.8 GPA or higher
One letter of recommendation from an academic source
List of extracurricular activities, honors and awards for past two years
Copies of final report cards for past two academic years
Contact: Niloofar Ghodsian Roofian @(310) 278-3710

ARTS
Talented artists ages 7-18 in any medium or style
One letter of recommendation from an art expert
List of honors and awards for past two years

Contact: Nooshin Noghreian Yazdi @(310) 488-4774

MUSIC
Talented musicians ages 7-18 in any instrument or style
One letter of recommendation from a music expert
List of honors and awards for past two years

Contact: Nazila Day-Zadeh Sina @(310) 748-3213

Art and Music to be presented in exhibit and concert January 2004

APPLICATION DEADLINE IS SEPTEMBER 30, 2003

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هفتاد و چهارم

۱۰۸ ـ نقد شناسی کتاب مقدس (۲)

در مقالهٔ گذشته سخن از یک «خیزش علمی» در راستای شناخت کتاب مقدس به منظور محکم نمودن پایه های ایمانِ بدون تعصب بر ستون های استوار ملی، تاریخی و فرهنگی گذشته چهار هزار ساله ما به میان آمد. در این راستا انتظار ما از خواننده اینست: **اول بفهم و سپس اعتقاد پیدا کن؛ اعتقاد پیدا کن تا بفهمی!** به عبارت دیگر، نگارنده **علم و ایمان** را جدا از هم نمی داند و آن دو را لازم و ملزوم یکدیگر می شمارد. در این مورد در گذشته طی نوشتاری نظر خودم را ارائه داده ام.[1]

آنچه در پی می آید حاصل سالها زحمت و کند و کاو دیگران است. ما در این سلسله مقالات به کار آنان اشاره می کنیم و در پایان کتابنامه ای از پژوهش آنها به این نوشتار ضمیمه میسازیم. بدیهی است یک نفر نمی تواند بر همه علوم احاطه یابد. هرکدام از این پژوهندگان در محدوده کارشان در یکی از اسفار کتاب مقدس، گاهی بخشی از آن یک سفر،[2] تخصص یافته اند. کار من، **با عرض سپاس، بهره گیری از زحمات آنهاست.**

اگر از حماسه منظوم گیلگامِش، متعلق به چهار هزار سال پیش، و اسطوره توفان نوح یا قوانین حمورابی (شاهی در بابل ۱۹۵۵ تا ۱۹۱۳ ق م) در این مقالات سخن میرود، خواننده نباید بپندارد که این پدیده ها را نگارنده کشف کرده است. خیر، چنین نیست! صدها سال است که مردم تحصیل کرده و با مطالعه این مطالب را، که حاصل پژوهش دانشمندان این رشته است، میدانند. ضمناً تأکید دارم بگویم که این نوشتار، و نیز نوشتار های مشابه قبلی من،[3] ترجمه یا خلاصه نویسی از یک یا چند کار بخصوص نیست. نخست اینکه من از ترجمه «تنفر» دارم و این موضوع را بارها شفاهاً و کتباً آشکار نموده ام. دوم اینکه، اغلب نکات این نوشتار از درون یادداشت های قدیم و جدید من برچین شده که دور و بر آن را با برداشت ها و نتیجه گیری های خودم از آنچه خوانده ام، با قلم و مداد حاشیه نویسی نموده ام. به این دلیل است که پیشنهاد میکنم آنچه را می خوانید خود شخصاً با رجوع به مآخذ و یا به نوشتارهایی که در کتابنامه آمده (یا با آنچه که در کتابنامه نیامده) مقابله کنید و آنگاه به قضاوت بنشینید.

یوسفوس فلاویوس، که در مقاله گذشته از او یاد نمودیم، در کتاب **ضد اپیون**، که جر و بحثی است در دفاع از یهودیت علیه اپیون یونانی ساکن اسکندریه، به او میگوید: **یهودیان حاضرند در حفظ حرمت کتاب مقدس جان فدا کنند، تو یک یونانی را بمن نشان بده که حاضر است برای کتابهایش جان خود را فدا کند!** در هرحال، باید تأکید نمود که پس از ختم تدوین تنخ،[4] در مقام حرمت تقدس آن کتاب خجسته همان بس که نشاید و نباید چیزی بر آن افزود یا از آن کاست. به عبارت دیگر، اگر بر همه، حتی بر مذهبیون، ثابت شود که قسمتی هایی از کتاب دانیال را به صورت نامربوط و خارج از رخداد های واقعی کسی دیگر نوشته و آنها را بر کتاب نامبرده افزوده، باز هم به کنار نهادن آن قسمت ها را جایز ندانند. و نیز اگر احیاناً آیات یا فصول حقیقی و مستند تازه ای مربوط به کتاب اشعیا کشف گردد، آنها را هم نباید بر کتاب مقدسی که در دست ماست افزود. از این روست که ربی یشوع ناصره ای (حضرت عیسی) با استحکام اعلام نمود که وی نیامده است حتی کوچکترین حرف عبری را بر کتاب مقدس بیافزاید یا از آن کم کند. با این مقدمه، میتوانید حدس بزنید تا چه اندازه کار «نقد شناسی کتاب مقدس» برای پژوهشگران راستین، بی طرف و بی غرض، که توصیف متدولوژی کار آنان در مقاله گذشته آمده، مشکل میگردد.

بدون اینکه وارد جزئیات بشویم، که ورود به آن گستره این مقالات مختصر را به کتابی قطور مبدل خواهد ساخت، لازم است روشن سازیم که کار اساسی نقد علمی کتاب مقدس از اروپای قرن نوزدهم شروع گردیده و یولیوس ولهاوزن Julius Wellhausen (آلمان ۱۸۴۴ ـ ۱۹۱۸) را پایه گذار آن میشناسند.[5] اساس کار وی و سایر پژوهندگان بر این مبناست که با قرائت توراة متوجه شدند که پاره ای از مطالب با هم همخوانی ندارد و پاره ای دیگر تکراری است و بخش هایی نیز در رابطه با ذکر رخداد ها یا مطالب از نظر زمانی موخرند و با مقدم بودن یا مقدم دانستن کتاب یا نوشتار مطابقت نمی کنند.[6] بر اساس این یافته ها، این پژوهندگان برای توراة چهار مأخذ یا نسخه اصلی در نظر گرفته اند. به عبارت ساده دیگر، اینها

معتقدند که فردی یا افرادی که در یک یا چند محدوده زمانی پنج اسفار توراة را تدوین کرده اند، چهار نسخه کم و بیش متفاوت روبروی خود داشته اند.

این پژوهندگان چهار نسخه اصلی را چنین تیره بندی کرده اند: آن نسخه یا بخش را که در آن خدا بنام الوهیم Elohim خوانده شده، و هنوز بنامی دیگر خوانده نمیشد (مانند بخش هایی از کتاب آفرینش)، به علامت E مشخص نمودند. آن نسخه یا بخش را که در آن خدا بنام یهوه Jehovah خوانده شده، به علامت J تیره بندی نمودند. بخش هایی را که گمان میرفت کاهنان نوشته یا تدوین نمودند Priestly Document نام نهاده و حرف اختصاری P را برای آنها تعیین نمودند. نسخه اصلی چهارم را بنام پنجمین سفر توراة، یعنی سفر تثنیه (به عبری: دباریم) Deuteronomic خوانده و حرف اختصاری D را بر آن نهادند. در حالیکه مندرجات سه نسخهٔ اصلی (E, J, P) در اسفار آفرینش، خروج و اعداد پراکنده اند، نسخه اصلی چهارم، یعنی D ، یک دست نوشته شده و گویا نسخه های متفاوت نداشته است.[۷]

به اعتقاد این ناقدان پژوهشگر، تدوین کننده یا تدوین کنندگان کارشان را بر پایه چند متُد متفاوت انجام داده اند: گاهی همان مطلب را برگرفته از دو مأخذ متفاوت، با اختلاف جزئی، دو باره و به صورت تکراری، پشت سر هم، یا دور از یکدیگر، نوشته اند. گاهی به همین گونه ولی با اختلاف اساسی تر، و از جهاتی متضاد با یکدیگر، کار خود را انجام داده اند. گاهی دو حکایت یا روایت را در هم آمیخته آنها را به یک حکایت یا روایت تبدیل نموده اند. شاید هم در مورد یک حکایت مآخذ جداگانه داشته اند، ولی فقط یکی از آنها را انتخاب نموده اند (برای مثال، به قول این پژوهشگران، داستان مربوط به حضرت ابراهیم).

به باور پژوهندگان، مقابله فصل اول کتاب آفرینش با فصل دوم آن نشان میدهد که اینها از دو مأخذ تا حدی متفاوت نسخه برداری شده اند. به اعتقاد آنها دو نسخه E و J در اینجا ادغام شده و یا کنار هم قرار گرفته اند. مثلاً تضاد هایی میان این دو فصل در مورد مقدم یا موخر بودن آفرینش آدم و گیاهان بچشم میخورد. مفسرین سنت گرا مانند راشی (ربی شلومو یصحاقی ۱۰۴۰ - ۱۱۰۵) و دیگران البته راه های تأویلی یافته اند که جلوی این تضاد ها را بگیرند. مثلاً میگویند دو نوع گیاه آفریده شده، یکی قبل از آفرینش آدم و نوع دیگر پس از آفرینش آدم. و نیز به همین گونه در ارتباط با آفرینش بهائم، راشی میگوید که در توراة مقدم و موخر وجود ندارد — و با این استدلال مشکل را حل میکند. نمونه دیگر با رها ساختن بردگان ارتباط دارد. طبق سفر خروج (فصل ۲۱، آیات ۱-۱۱) برده را باید در سال هفتم آزاد نمود. طبق سفر لاویان (فصل ۲۵، آیات ۳۹-۵۴) برده را باید در سال پنجاهم بردگی اش آزاد کرد. بدیهی است مفسران سنت گرا را دلایلی است که ارائه میدهند، چون به اعتقاد آنان توراة کاملاً عاری از تضاد است.

حکایت توفان در دوره نوح نیز مساله برانگیز است. گرچه عده ای را عقیده براین است که کم و بیش همان حکایت در منظومه چهار هزار سال پیش گیلگامِش دیده شده، ولی در حکایت مندرج در سفر آفرینش (فصول هفتم و هشتم) تفاوت هایی بچشم میخورد. مثلاً در فصل هفتم، آیه دوم اعلام گردیده که بنا به دستور خدا، نوح از بهائم پاک هرکدام هفت جفت، و از بهائم ناپاک یک جفت به درون کشتی جای میدهد. و اما در آیات هشتم و نهم سخن از یک جفت بهائم پاک و ناپاک آمده است. این تفاوت ها، به عقیده پژوهندگان، نشان میدهد که در برابر تدوین کنندگان دو نسخه از حکایت توفان وجود داشته و گویا آنها مایل بودند هر دو روایت را به اطلاع خوانندگان برسانند.[۸]

در این مقاله کوتاه از آوردن آن بخش از نوشتار ها، بخصوص قوانین و مقررات، که در جاهای متعدد در همان سفر یا اسفار مختلف تکرار شده و یا با تفاوتهایی چند آورده شده اند، صرفنظر میکنیم. خوانندگان علاقمند میتوانند آنها را در کتب و رسالات مربوطه پژوهندگان مطالعه کنند. و نیز توصیه میکنیم که به موازات از مطالعه تفاسیر و تعابیر سنت گرایان مذهبی، که آنها نیز به جای خود محترمند، دریغ نورزند، چون راه درست آنست که دو طرف قضیه را بدانند و سپس به قضاوت بنشینند.

باید آگاه بود که مذهبیون، در هر مقام و طیف، توراة را **תורה מן השמיים** (یعنی توراة آسمانی) خوانند. رامبام در اصل هشتم از سیزده ارکان ایمان یهودیت تأکید دارد که توراة (از سوی خدا) به حضرت موسی اعطا (متجلی) گردیده است.[۹] رامبام موضوع را بیش از این جدی گرفته و در **میشنه توراة** (هیلخوت تشوبا، ۳، ۸) اعلام میکند: توراة کلام خداست و کسانی که میگویند حضرت مُشه بن عمرام (حضرت موسی بن عمران) آن را از خود گفته، یا حتی یک کلمه یا یک حرف را از خودش

گفته، کافرند. همین عقیده را رامبان (ربی مُشه بر نحمان ۱۱۹۴ - ۱۲۷۰) و حتی دانشمند هومانیست منتسب به عقلیون چون اسحاق آباربانِل (۱۴۳۷ - ۱۵۰۸) در الهی بودن توراة ابراز میدارند.[۱۰]

در متن توراة اشاراتی چند به نحوه نوشتار یا نام بخصوص نوشتار آمده است. مثلاً آمده است که کلام خدا بر روی الواح سنگی نوشته شده (خروج، فصل ۲۴، آیه ۱۲؛ فصل ۳۴، آیه ۲۸). حضرت موسی کلام خدا را در کتاب نوشت (خروج، فصل ۱۷، آیه ۱۴؛ فصل ۲۴، آیات ۴، ۷ و آیات دیگر). در سفر اعداد (فصل ۲۱، آیه ۱۴) سخن از کتابی بنام ספר מלחמות ה' (کتاب جنگ های خدا) آمده است — بدیهی است در اسفار دیگر، مانند سفر یهوشوع، از مراجع و کتب دیگر نیز یاد گردیده است.

این پرسش که این نوشتارها از ابتدا به چه خط و زبانی روی سنگ، گل یا پوست درختان و بهائم حکاکی شده توجه پژوهشگران را بخود جلب کرده است. اکثر آنان معتقدند که بنی اسرائیل پس از خروج از مصر و سکونت در کنعان، در مجموع، خط و زبان ساکنان بومی این سرزمین را پذیرفتند. مقایسه خط و زبان قدیمی کنعان، که در حفاری های باستانشناسی یافت شده، با قدیمی ترین خط و زبان عبری، قرابت این دو را بخوبی نشان می دهد. ولی، در هر حال، این دلیل نمیشود که بنی اسرائیل قبل از ورود به کنعان خط و زبان بخصوص خود را نداشته اند، که متأسفانه در این مورد اسنادی در دست نیست. (ادامه دارد)

۱ در بارهٔ ارتباط میان علم و ایمان نکاتی در مقالهٔ چهل و هشتم نگارنده در چشم انداز لس آنجلس آمده است.

۲ در تلفظ فارسی - عربی sefr و در تلفظ آرامی - عبری sepher و آن جزئی از کتابی بزرگ و به ویژه توراة (کتاب مقدس) است.

۳ برای نمونه رک به مقالات مربوط به «مساله خروج بنی اسرائیل از مصر» در شماره های پیشین چشم انداز (از شماره ۹۷ به بعد).

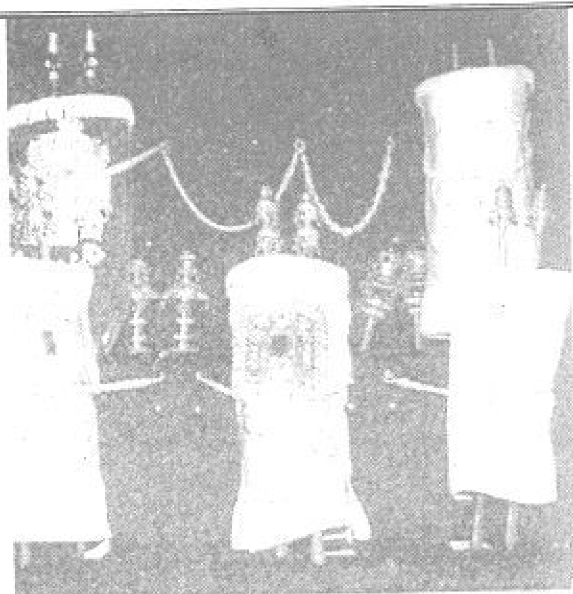
۴ طبق سنت، اغلب، عزرا سوفر (تقریباً ۴۵۰ ق م، همزمان با اردشیر اول) را گردآورنده و تدوین کننده نهایی کتاب مقدس دانند. این موضوع را تلمود (ببا بترا، برگهای ۱۴ - ۱۵) و نیز یوسفوس فلاویوس، که یک مرجع تاریخی قدیمی است، تأیید میکنند، ولی، بطوریکه در ادامه این سلسله مقالات خواهیم دید، پژوهندگان این ادعا را قبول ندارند.

۵ به علت موجز و مختصر بودن این مقالات عجالتاً از بردن نام سایر پژوهندگان خودداری میشود. خواننده محترم میتواند نام و کار آنها را در کتب و مقالات متعدد در ارتباط با موضوع مورد بحث بخواند. نکته ای که شاید دیگران چندان توجهی به آن نداشته اند، انتقادات تقریباً هزار و صد سال پیش یک یهودی ایرانی ساکن بلخ است بنام حیوی که در باره او میتوانید رجوع کنید به جلد دوم پادیاوند (۱۹۹۷)، ص ۲۵ به بعد.

۶ ایمان ارتدکسی بر این پایه است که توراة از سوی خدا در صحرای سینا به حضرت مُشه بن عمرام (حضرت موسی بن عمران) اعطا (الهام / متجلی) گردیده است (نک به ببا بترا، همانجا، و به مقدمه رساله میشنایی پیرقه آووت). لازم به یادآوری است که علمای تلمود نیز گاه به گاه به چنین مشکلاتی که در توراة نوشته شده اشاره نموده اند (برای مثال نک به برایتا دِربی بیشماعِل در سِفرا، بخش هفتم). برایتا Berāytā مجموعه ایست بسیار مهم از نوشتار های میشنایی که ربی یهودا هناسی به عللی آنها را در میشنای مدون خود (سال ۲۰۰ میلادی) وارد نکرده است. برایتا به زبان آرامی یعنی خارجی (چون از میشنا خارج گردیده یا خارج مانده است). و نیز در کتب دیگر تلمودی، مانند حگیگا (۱۲، ص یکم)، براخوت (۷، ص یکم) به اینگونه مشکلات و تضاد ها در توراة اشاره گردیده است. در باره انتقادات مفسران و دانشمندانی چون اوراهام ابن عزرا (۱۰۹۲ - ۱۱۶۷) و دیگران ممکن است اشاراتی در این سلسله مقالات بنمایم.

۷ اینگونه مَتُد پژوهشی نیز در ارتباط با سایر کتب مقدسه ادیان مختلف، از جمله عهد جدید و قرآن، وجود دارد. چنین مَتُدی را در ارتباط با قرآن، به عربی قِراء ات (در تلفظ qerā'āt) خوانند.

۸ در نوشتار پاره ای از ناقدان چنین ایراد گردیده که چرا در آیه چهارم فصل هفتم نوشته شده که چهل روز و چهل شب باران بارید، و در آیه ۲۴ همان فصل و نیز در فصل هشتم آیه سوم مدت آن صد و پنجاه روز اعلام شده است. به گمان نگارنده پژوهشگران محترم ممکن است در این مورد دچار اشتباه شده اند، چون میتوان پنداشت که مقصود نویسنده آن بخش از توراة «چهل روز و شب» بارندگی بوده، و «صد وپنجاه روز» با مدت ته نشستن آبها و پیدا شدن خشکی ارتباط داشته باشد. در هر حال، در این برهه از زمان، که بسیاری از مطالب غامض مانده اند، بهتر است این مشکل را لاینحل گذاشت، چون توراة صریحاً نه به این و نه به آن اشاره نموده است. نص توراة چنین است: «ויגברו המים על הארץ חמישים ומאת יום» وغلبه یافت آب بر روی زمین صد و پنجاه روز».


پوشش بُردُری دوزی سفر تورا ویژه ایام روش هشاناست

۹ در مورد اصول سیزده گانه ایمان یهود نک به تفسیر رامبام بر میشنا، مقدمه فصل دهم رساله سنهدرین. عمراني، شاعر یهود ایران، آن را در سال ۱۵۰۸ میلادی به نظم کشیده است. نک به جلد یکم پادیاوند (۱۹۹۲)، ص ۲۲ . شرح و بحث دیالکتیکی یهودا بن العازار کاشانی در این مورد مفصل است (رک به کتاب وی، نامبرده در بالا، ص ۲۱۳ - ۲۳۷ (به فارسیهود)، ۴۴۳ - ۴۷۳ (به عبری). شاید بی مورد نباشد در اینجا خاطر نشان سازم که یهودا بن العازار بر سر اصل و فرع دانستن ارکان ایمان یهودیت با رامبام اختلاف عقیده دارد و در حالیکه رامبام را بزرگترین دانشمند دنیای یهود قرن دوازدهم میداند از او در این مورد بخصوص ایراد میگیرد و مؤدبانه انتقاد میکند.

۱۰ در توجیه صریح اینکه حضرت موسی توراة را از سوی خدا نوشته، نک به سفر خروج، فصل هفدهم، آیه ۱۴، فصل سی و چهارم، آیه ۲۷؛ سفر اعداد، فصل سی و سوم، آیه ۲؛ سفر تثنیه، فصل سی و یکم، آیات ۹، ۱۱، ۲۴، ۲۲ .



جشن صدمین شماره چشم انداز


گروهی از همکاران بخش فارسی

خیلی دلمان میخواست برای صدمین شماره چشم انداز جشن مفصلی با حضور خوانندگان آن داشته باشیم. فرصت کم بود و برنامه های دیگر اجازه این کار را نداد. ناچار نویسندگان مجله در خانه آقای فاخری جمع آمدند و خانواده کوچک چشم انداز به نمایندگی از سوی خانواده بزرگ آن جشن ساده ای بپا داشتند. جایتان خالی بود. این عکسها یادبودی از آن روز است.


گروهی از همکاران بخش انگلیسی و فارسی

پاکستان و یهودیان آن

از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

کشور پاکستان واقع در شرق ایران کشور مستقل اسلامی است که پس از تقسیم هندوستان (یکی از کشورهای مشترک المنافع انگلستان) توسط سازمان ملل در ۱۹۴۷ بوجود آمد. (۱)

یهودیان پاکستان:

سکونت تاریخی یهودیان این سرزمین برای چندین قرن به عقب باز می‌گردد. در واقع یهودیان از قرون وسطی در این کشور جایگزین شدند، ولی جامعهٔ متشکّل یهودی در پاکستان در قرن ۱۹ بوجود آمد و تدریجاً در جریان قرن بیستم جمعیت یهودیان آن افزایش یافت. اکثر یهودیان در کراچی (پایتخت) و شهر کوچک دیگری به نام پشاور ساکن شدند. یهودیان پاکستان از نسل بِنِه ایسرائل هستند. بنه ایسرائل بزرگ‌ترین و قدیمی ترین گروه یهودیان هند است.



از نقطه نظر اجتماعی وضع یهودیان کم و بیش به مانند سایر کشورهای اسلامی با محدودیت‌هائی همراه بوده است، به ویژه در جریان جنگ‌های اسرائیل و اعراب در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷. در این سالها تظاهرات و اغتشاشات بسیاری علیه یهودیان پاکستان و علیه کشور اسرائیل صورت گرفت. مردم عامی به کنیسای کراچی حمله بردند و آن را چپاول کردند. در این جریانات جامعهٔ کوچک یهودی شهر پشاور از میان رفت. این عملیات و تجاوزات حسّ عدم امنیت را در میان یهودیان کشور ایجاد نمود و در نتیجه موجب کوچ یهودیان به هندوستان و سپس به اسرائیل گردید، و تنها معدودی از آنان در کراچی باقی ماندند. به طور کلّی در طی زمان جمعیت یهودیان پاکستان رو به کاهش رفت. یهودیان از دیر زمان در امور بازرگانی و صنعتی به موفقیت‌هائی دست یافتند و نیز عده‌ای کارمند دولت بوده‌اند.

یهودیان پاکستان به زبان مراثی **Marathi** تکلّم می‌کنند و این زبانی است که مشتق از زبان سانسکریت که زبان اصلی شرق و جنوب ایالت بمبی در هندوستان می‌باشد. تکلّم به این زبان توسط یهودیان نشانهٔ وابستگی آنان به نسل بِنِه ایسرائل است. در ۱۸۹۳ یهودیان کنیسائی را در کراچی به نام ماغن شالم بنا نهادند. یهودیان پاکستان با وجود جمعیت قلیل‌شان انجمن خیریه را در کراچی جهت کمک به افراد بی بضاعت در اوائل قرن بیستم بنا نهادند. از سایر تشکیلات آنان سندیکای یهودیان کراچی را می توان نام برد که در سال ۱۹۱۸ جهت کمک به تأمین مسکن برای بینوایان یهودی بر پا گردید. همچنین انجمن مردان و جوانان یهود وابسته به بِنِه ایسرائیل که در سال ۱۹۰۳ بنیان گذارده شد و در امور اجتماعی، مذهبی و ورزشی فعالیت داشت. (؟)

---

۱ - در این جا بی مناسبت نیست که چند نکته‌ای به اختصار در مورد کشور و مردم پاکستان ذکر شود: از نقطه نظر مذهبی اکثریت جمعیت پاکستان سُنّی مذهب هستند و به روش **Hanafi** ارتودکس وابستگی دارند. از دیگر ادیان: شیعه (شامل فرقهٔ اسماعیلی از پیروان آقاخان محلاّتی و شیعهٔ اثنی عشری و **Bohars**). اقلیت‌های مذهبی و دباتیس و احمدی (این دو مذهب حضرت محمّد را آخرین پیغمبر اسلام نمی‌دانند. اقلیت احمدی غیر مسلمان شناخته شده و از ۱۹۷۴ مورد آزار از جانب حکومت بوده‌اند. از سایر اقلیت‌های دینی اقلیت‌های کوچک‌مسیحی، هندی، و معدودی یهودی بوده‌اند. سردسته‌های مذهبی اسلامی پیر (مرد مقدّس)، امام، مُلاّ یا مولانا یا علما نامیده می‌شوند و به پیروان آنان مُرید خطاب می‌گردد. مردم پاکستان به زبانهای اردو، پنجابی، بلوچی و **Brahui** تکلّم می‌کنند. آزادی اجتماعی و سیاسی بخصوص برای زنان در پاکستان نادر است. پاکستان در مجاورت ایران در غرب، هندوستان در جنوب و شرق و افغانستان در شمال قرار دارد.

ایران در گذرگاه زمان

از: مهندس امیر شوشانی
(نیویورک)

مردمی که با جانفشانی‌ها و از خود گذشتگی‌ها از انقلاب ایران حمایت نمودند، اکنون دچار سرخوردگی و ناامیدی شده‌اند، زیرا حکام سرکوبگر و ستم پیشه نه تنها آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم را بسیار محدود نموده‌اند، بلکه در اثر اقتصاد بد و سطح زندگی پائین، بیکاری، رشوه خواری، فحشا، اعتیاد و نداشتن امکان پذیرش دانشجویان بیشتر و سختگیری به زنان خشم جوانان و زنان را برانگیخته‌اند.

حمایت یک جانبهٔ آمریکا از تظاهرات اخیر دانشجویان موجب گرفتاری مردم شده است زیرا اگر این حمایت جهانی بود، بهانه‌ای در دست قضات نبود تا اینکه تظاهر کننده را نوکر آمریکا بنامند.

مردم و دانشجویان بزرگ‌ترین تظاهرات را چندی پیش برگزار کردند و تندترین شعارها را فریاد زدند: «مرگ بر دیکتاتور! توپ و تانک و فشفشه. آخوند باید کشته شه». در یکی از روزها جوانان چماقداران لباس شخصی را مورد حمله قرار دادند و موتور سیکلت‌های آنها را به آتش کشیدند و مردم دور آتش رقصیدند.

وزارت کشور و مسئولین دانشگاه‌ها اجازه تظاهرات روز ۱۸ تیر ماه را ندادند و رئیس سازمان بازرسی کل کشور مردم را از برگزاری تظاهرات منع نمود و گفت چنان برخوردی با متظاهرین خواهد شد که کسی جرأت مجدد برای تظاهرات نکند. محافظه کاران فعالیت رسمی دفاتر خبرنگاران خارجی را محدود و آنها را به بازجوئی فرا خواندند و زهرا کاظمی عکاس خبرنگار کانادا که از زندانیان اوین عکسبرداری می‌نمود مورد ضرب و شتم واقع گردید و جان سپرد.

کلیه افرادی که قابلیت رهبری تظاهرات را داشتند، دستگیر نموده و به زندان فرستادند. دکل‌هائی در نقاط مختلف تهران به ارتفاع ۶ - ۷ متر نصب نمودند که کارکرد آنها بلوکه نمودن تلویزیون‌های ماهواره‌ایست و چماقداران و اوباش به باتون‌های الکتریکی که شوک الکتریک وارد می‌سازد و فرد مورد اصابت ۳ - ۴ دقیقه بیهوش می‌شود مجهز شده‌اند.

آنها که بازنده شدند، مردم و جوانان خون باخته و زجر و زندان کشیده بودند و سرکوب و اختناق، گریبان مردم را دوباره فشرد.

جریان گفتگوی تهران با واشینگتن در چند ماه قبل به طور ناگهانی قطع شد. در این گفتگو آمریکا خواست‌هائی داشت و آن اینکه ایران از کمک رسانی به حزب‌الله و جهاد اسلامی و حماس باید دست بر دارد و اجازه دهد صلح خاورمیانه به نتیجه برسد یا حداقل اختلافات حل شود و افراد القاعده که در ایران زندگی می‌نمایند را تحویل دهد و از ادامه کوشش برای بدست آوردن سلاح‌های مخرب جمعی پایان دهد.

آمریکا بهبود روابط با ایران را به سود خود می‌داند زیرا تهران با نفوذی که بر شیعیان عراق دارد از این توانایی برخوردار است که به ثبات یا اختلال در وضع عراق مؤثر باشد و نیز مناسبات او با حزب‌الله و گروه‌های مشابه در خاورمیانه این کشور را در وضعی قرار داده است که بتواند به انجام توافق برای برقراری صلح خاورمیانه کمک کند.

تهران ۱۴۵ تروریست مظنون را به عربستان سعودی و پاکستان تحویل داد و آمریکا به تلافی آن سازمان مجاهدین خلق را در عراق خلع سلاح نمود. «ژان لوئی برگر» رئیس عملیات ضد ترور فرانسه دستور توقیف بیشتر از ۱۵۰ نفر از رهبران و هواداران شورای ملّی مقاومت را صادر نمود.

توافق‌ها و همراهی‌ها بدینگونه به مرحله اجرا در آمد. زیرا پرزیدنت بوش به علّت بدی وضع اقتصادی آمریکا و کوشش‌های بی حاصل گرین اسپین رئیس بانک مرکزی جهت بهبود وضع اقتصادی و بیکاریِ بیش از ۲ میلیون نفر نسبت به بیکاری رایج و بدهی مازاد بر ۳۷۵ تریلیون و مخارج گزاف جنگی فرصتی پیدا نمی‌کند که بیش از این خود را گرفتار اوضاع ایران یا سوریه نماید. به ناچار با رژیم ستمگر و خونخوار و سرکوب پیشه ایران از در سازش در آمده و آنچه را که در مورد پشتیبانی از آرمان‌های آزادیخواهانه و دموکراسی در ایران با بوق و کرنا در رسانه‌های گروهی تبلیغ می‌نمود به فراموشی سپرده و دنیا شاهد بود که روز ۱۸ تیر که قرار بود در ایران اعتصابات سراسری انجام شود، نشد و ملاها هم سوار کار خود بودند. □

جوانان خود را تشویق کنید که مثل سال‌های گذشته با حضور خود در مراسم سازمان سیامک برای روش هشانا و کیپور در حفظ پیوندِ میان دو نسلِ حاضر نقش ساز باشند.

مایک تایسون رئیس جمهور آینده آمریکا!

تفسیر سیاسی / ورزشی

به قلم: پهلوان پنبه

بعضی از یهودیان آمریکا نگران آنند که اگر در انتخابات ریاست جمهوری آقای لیبرمن کاندیدای ارتودکس انتخاب بشود تکلیف ایسرائل و مردم یهودی دنیا چه خواهد شد. این نگرانی البته چندان بی جهت نیست زیرا در ایامی که یهودی‌ها دست و پایشان بسته بود و اجازهٔ هیچ گونه کاری نداشتند و عملاً در زندانهای دسته جمعی به اسم «گتو» و «محله» محبوس بودند همهٔ وقایع مهمی که به مذاق بعضی خوش نمی‌آمد زیر سر توطئه‌گری‌های آنها دانسته می‌شد و از آن بدتر اگر فاجعه‌ای رخ می‌داد آن را هم کار یهودی‌ها می‌دانستند. معلوم است که با چنین طرز فکری وقتی رئیس جمهورِ بزرگ‌ترین کشور دنیا یهودی باشد اگر آب از آب تکان بخورد می‌گویند این آقای محترم و دار و دستهٔ همکیش او دستهایشان توی کار بوده.

اما این نگرانی مطابق تفسیر دقیق و عالمانه‌ای که در اینجا خدمت شما عرض می‌شود به کلّی بیهوده است. به طوری که رَوَند کار در دنیای سیاست آمریکا نشان می‌دهد به احتمال بسیار زیاد رئیس جمهور آینده آمریکا آقای مایک تایسون بوکسور معروف گوش خوار (لطفاً گوشتخوار نخوانید) خواهد بود.

خدا شفا بدهد این آقای «رانولد ریگان» را که وقتی صحنه‌های آرتیستی را ترک کرد و رفت سیاستمدار شد و به بزرگ‌ترین مقام سیاسی هم رسید سنت جالبی را گذاشت و به همه فهماند که «اگر بخواهی! اگر تصمیم بگیری! اگر در راه هدف‌ات قدم برداری به آن خواهی رسید» به خاطر همین بدعت گزاری بود که چندی پیش جناب آقای «ونتورا» کشتی‌گیر غول پیکر و گردن کلفت، خیلی ساده به مقام فرمانداری ایالت «ویسکانسین» رسید و با آن صدای رعب‌آورش شروع به فرمان دادن کرد.

و حالا بین صد و پنجاه شصت نفری که کاندیدای فرمانداری کالیفرنیا شده‌اند آنکه از همه جلوتر و موفق‌تر است و احتمال برنده شدنش در میان رقبای آقای دیویس فرماندار فعلی بیشتر است همین آقای «آرنولد شوازینگر» است که اسمش هم مثل قد و هیکلش کلّی پیچ و تاب دارد. به این ترتیب جای تعجب نیست که اگر پیش‌بینی کنیم که آقای مایک تایسون، رئیس جمهور آینده خواهد شد و خیال همه همکیشان را از اینکه مبادا با انتخاب لیبرمن آبِ گل‌آلود، از آنچه هست گِل آلودتر شود را راحت خواهد کرد.

البته در اینجا احتمال یک خطر برای یهودیان خواهد بود و آن اینکه به قول یک آقای محترم مذهبی دو آتشه چون ما قرنها منتظر «ماشیح» بوده‌ایم و او نیامده است، خداوند، «تایسون» گوشخوار را قدرت خواهد داد تا گوش همه آنهائی که مرتب به آن‌ها گفته می‌شد: «بشنوا (شِمَع)» و نمی‌شنیدند از بیخ بِکَند و همه را کیفر بدهد و خیال کل جمعیت را راحت و آسوده کند. به همین خاطر رندی می‌گفت بهتر است ما از الان تا وقتی که این جناب رئیس جمهور خواهد شد دقیقاً «بشنویم» شاید که خدا دلش رحم بیاید و ما گناهکاران را کیفر ندهد.



بگیر که آمدم

به هر حال این طور که معلوم است در آینده نزدیک کلیه دانشگاه‌های معتبر آمریکا از جمله هاروارد و یِئل و پرینستون، دانشکده‌های علوم سیاسی خود را تخته خواهند کرد و دانشجویان خود را به رینگ‌های بوکس، باشگاههای زیبائی اندام، میدان‌های مسابقات اتومبیل‌رانی و سوار کاری، و صحنه‌های کشتی‌گیری خواهند فرستاد. سیاستمدارانی مثل جورج واشنگتن و ابراهام لینکلن و تئودور روزولت به درد دنیای امروز آمریکا نمی‌خورند دیگر. دنیا دنیای دیگریست. میدان سیاست امروز ورزشکار و قلدر و یکه بزن می‌خواهد. حقا که در آمریکا کِشتی‌بان را سیاست دگر آمده است. امیدواریم که این کِشتی به سرنوشت «تای تانیک» دچار نشود و خداوند عقل و تدبیر و سیاست لازم را به رهبران سیاسی آمریکا چندان ارزانی بخشد که همه سلامت به مقصد برسند.

و در خاتمه ناگفته نماند که ما ایرانی‌ها که همیشه صدایمان را بلند می‌کنیم که ما با داشتن کوروش اوّلین پیشروان آزادی بوده‌ایم در اینجا هم می‌توانیم بگوئیم ما ایرانی‌ها در اینکه ورزشکارهایمان سیاستمدار بشوند نیز اولین بوده‌ایم. پهلوانْ شعبان را که یادمان نرفته. □

یهودیان آذربایجان غربی

پای صحبت دکتر م. سینا

(٤)

برگ‌هائی پراکنده، از اوضاع اجتماعی یهودیان ایران در دورانِ بین دو انقلاب

وضع زنان یهودی در رضائیهٔ دوران پهلوی

در جامعهٔ یهودیان ایرانی زن ارومیه‌ای به نام «زن خانه‌دار و اهل خانه و زندگی» شهرت داشت. زیرا اغلب دختران در رضائیه، قبل از سن ۱۸ تا ۲۰ سالگی و حتی در سنین کوچک‌تر ازدواج می‌کردند و هیچ کدام به شغل و مسئولیت‌های خارج از محیط خانه دسترسی نداشتند و بعد از ازدواج، بیشتر مسئولیت رسیدگی به امور خانه مثل پخت و پز و تربیت و رشد و تکامل بچه‌ها را به عهده می‌گرفتند. ضمناً بنا به رسم سنت‌های قدیمی و اعتقادات مذهبی و عوامل موقعیت زندگی، برای‌داشتن روابط اجتماعی تنها وفاداری به خانه و شوهر و بچه‌ها را مهم‌تر از همه چیز وظیفه خود می‌دانستند. طبق سنت‌های قدیمی و اعتقادات به اصول دین یهود زن خانه‌دار پایه و اساس و ستون تشکیل آینده خانواده محسوب می‌شد و باور بر این بود که رفتار و کردار زن خانه‌دار و مسئولیت وی در محیط خانواده وحدت و یگانگی خانواده را به طور استوار نگه می‌دارد.

معمولاً در رضائیه کلیه افراد و اعضاء خانواده همیشه با صمیمیت و یگانگی کامل در دور یک سفره جمع می‌شدند و با هم غذا می‌خوردند. این زندگی مشترک به صورت یک واحد خانوادگی تا دوران بلوغ و ازدواج فرزندان ادامه داشت. بچه‌ها تا هنگام ازدواج همیشه در کنار والدین تحت نظر پدر و مادر باقی بودند حتی مواردی دیده می‌شد که اولاد ذکور پس از ازدواج نیز با زوجه خود به خاطر احترام به خانواده و والدین چند صباحی در جوار خانوادهٔ پدری به زندگی ادامه می‌دادند. پدر معمولاً احترام رئیس خانواده را حفظ می‌کرد و در جامعه به نام «عیالوار» نامیده می‌شد که در رأس خانواده خود قرار گرفته بود. مقام زن خانه‌دار در اجتماع آنروز از لحاظ تساوی و حقوق انسانی متأسفانه قابل مقایسه با شرایط و وضع فعلی نبود. مردان و حتی اولاد ذکور خانواده به استناد هلاخا و سنت‌های قدیمی از امتیازات و حقوق انسانی بیشتری برخوردار بودند و احساس برتری نسبت به همسران داشتند. اصل بر این بود که «زن می‌بایست تبعیت مطلق از مرد یا شوهرش داشته باشد». یعنی به اصطلاح دنیای فرنگی امروزه زن در موقعیت و درجه پائین‌تر اجتماعی از مرد قرار داده می‌شد کما اینکه زن‌های ارومیه آن زمان به استناد هلاخای یهودی و اصول مذهبی تکرار شده به وسیله پیشوایان دینی همیشه مورد اجحاف قرار داشتند و از حقوق اجتماعی و ارثی به مأخذ متساوی برخوردار نبودند. این اندیشه و تفکر وجود داشت که زن باید همیشه تابع فرمان شوهر باشد. در این مورد بنده وارد این مبحث طولانی و حتی کسل کننده که با دنیای امروزی هیچگونه سازگاری و توافق ندارد نمی‌شوم. فقط به خاطرم رسید که از تجاوز حقوق انسانی زن از زنان کتک خورده از شوهر یادآوری کنم.

در مطالعه از این ناهنجاری‌ها در اجتماع یهودی آنروزها دلیل قاطع به نظر می‌رسد که به سبب ازدواجهای زودرس کودکی و بی سوادی زنان و عدم امکانات در تحصیل و نرفتن به مدارس بوده که زن خانه‌دار یهودی از تساوی حقوق انسانی و اجتماعی خود اطلاع و آگاهی نداشت. متأسفانه این معضل بزرگ اجتماعی در بعضی از کشورهای اسلامی در خاورمیانه هنوز رواج دارد. به هر حال از وضع زندگی زمان ارومیه در آن زمان زن خانه‌دار کمتر از فامیل و خانواده خود دور می‌شد. تنها تفریح زنان ارومیه و ساعات فراغت آنان محدود بود به ملاقات‌های موقتی با همقطاران و زنان دیگر و همسایه‌ها و گفتگوهای زنانه در مجالس عقد و عروسی‌ها و اعیاد در روزهای شبات و یا در دکان قصابی موقع خرید گوشت کاشر و یا در کنیساها.

در تاریخ ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ شمسی به دستور رضاشاه کبیر فرمان کشف حجاب در سراسر ایران به مرحله اجرا در آمد. برای اجرای آن کلیه اقلیت‌های مذهبی طی مراسم و جشن‌های مفصل لباس آزاد پوشیدند و تعویض پوشش قدیمی زنان به لباس دلخواه برای کلیه نسوان آزاد گردید و کشف حجاب شد. زنان یهودی و مردان و بچه‌هایشان این جشن را در یکی از خانهٔ بزرگ یهودی با حضور نماینده دولتی از فرمانداری رضائیه جشن گرفتند با کلاه و لباس‌های نو و آزاد پوشش‌های قدیمی را عوض کردند. با کشف حجاب و آزادی زنان ارتباطات اجتماعی و تفاهم و حسن همجواری با همسایه‌ها برای زنان یهودی رضائیه بیشتر شد و زنان احساس کردند که در به دست آوردن حقوق اجتماعی و تساوی خود با مردها کوشا باشند و از همه مهم‌تر تعدادی از دختران یهودی ارومیه به مدارس راه یافتند و مشغول تحصیل شدند. زن یهودی نیز مانند زنان اقلیت‌های

دیگر چشم و گوشش برای زندگی بهتر و آزادی بیشتر بازتر شد و از همه مهم‌تر به عواقب ازدواجهای زودرس یا قبل از بلوغ و در سنین کودکی آگاهی یافتند.

ازدواجهای زودرس:

سن ازدواج طبق قوانین کشوری و نیز رسم و آئین جوامع و حتی هلاخای یهودی معمولاً برای دختر بعد از ۱۶ سالگی و برای پسر سن ۱۸ تا ۲۰ سالگی توصیه شده است. متأسفانه در رضائیه در میان برخی از فامیلهای جامعهٔ یهودی طبق عادات و یا رسوم و سنت‌های قدیمی دختران را قبل از بلوغ کامل و در سال‌های بچگی شوهر می‌دادند و یا والدین آنها را در این سن وادار به ازدواج می‌کردند. معمول بود که خانواده‌های خویشاوند و فامیل در همسایگی‌های دیگر از دوران کودکی پیش خودشان دختر و پسر را کاندیدای ازدواج برای آینده نام‌گذاری و انتخاب و در نظر می‌گرفتند و به اصطلاح مجلی خودشان بزرگان قوم و زنهای میان سال فامیل در مواقع بریدن بند ناف نوزاد هنگام زایمان با نام گذاری لفظی نوزاد را برای ازدواج آتی رزرو می‌کردند. اغلب ازدواجها در داخل فامیلها و اینگونه ازدواج‌های سنین قبل از بلوغ به وسیله والدین و توصیه و صلاحدید مادر بزرگ‌ها و مادران انجام می‌گرفت و بعد اجازه پدر گرفته می‌شد. قبل از نامزد شدن دختر و پسر هیچ گونه اطلاعی نداشتند و یا حتی بعداً کمتر با همدیگر ملاقات و یا در تماس بودند مگر پس از مراسم و جشن نامزدی. این عوامل بی خبری دختر و پسر و ازدواجهای انتخابی از طرف فامیل و صلاحدید بزرگان خانواده باعث می‌شد که در برخی از ازدواجهای قبل از بلوغ اختلالات و عوارض پزشکی و روانی بوجود آید و این موضوع اثر روحی و روانی در دختر ازدواج کننده در سن نابالغ ایجاد می‌کرد که ازدواج وی به صورت معامله یا کالای انتقالی احساس می‌شد در این صورت دختر احساس تحصیل می‌کرد و از لحاظ زندگی در این محیط اجتماعی خود را در سطح پائین‌تر از مرد حساب می‌کرد. در نتیجه این اندیشه در مخیله زن رسوخ می‌نمود که زن باید همیشه تابع شوهر باشد و در هر مورد لازم است با شوهر و خانوادهٔ آن و حتی بستگان او در تمکین و مدارا رفتار نماید.

دفتر ازدواج و طلاق رسمی در ارومیه و هیچ کدام از شهرستان‌های آذربایجان و حتی در کردستان برای یهودیان وجود نداشت عقد و ازدواج به وسیله حاخام یا پیشنماز کنیسا به وسیله یک ورقه به مثابه سند ذمه‌ای یا قول نامه که هنوز تا این تاریخ به زبان آرامی معمول است تنظیم می‌شد و در روز قبل از عروسی طی مراسمی در زیر پرده عروسی (پیر دین به اصطلاح محلی) برای زوجین «حاتان وکلا» و فامیل‌های وابسته مطالبی قرائت می‌شد و بعد سه نفر از شهود از فامیل و غیر فامیل آن را امضاء می‌کردند. عاقد آن را به نام «کتوبا» یا سند ازدواج به عروس خانم می‌داد و توصیه می‌کرد که آن را تا مدتی از زیر بالش خود بگذارد. این ازدواج‌های زودرس با کیفیت و مقدماتی که ذکر شد همیشه توأم با اختلافات سنی قابل توجهی بین زن و مرد انجام میگرفت.

این مسئله خود به خود که یک نوع شرایط ناموزون و نامتناسب از نظر اجتماعی ایجاد می‌کرد و سبب اختلالات و مشکلات در زندگی آتی می‌شد.

ولی با وجود این آگاهی‌ها و اطلاعات داده شده از طرف زعمای قوم معمرین آن زمان عقیده داشتند این ازدواجها پر برکت و پایدارتر و کثیرالاولادتر می‌باشند. به طور مثال اظهار می‌شد که تا اواخر سلطنت شاه فقید به جز یک مورد بخصوص هیچکدام از ازدواجها چه زودرس و چه به موقع در جماعت کلیمی ارومیه به طلاق کشیده نشده بود. حتی این اصطلاح در ارومیه معمول بود که بزرگان قوم و معمرین می‌گفتند: «تابوت زن باید از خانه شوهر بیرون رود». در مورد اختلافات و ناسازگاری‌ها بین زن و شوهرها و خانواده‌ها اغلب به طور کدخدا منشی به وسیله هیئتی از معمرین جماعت حل می‌شد.

در مورد ازدواج‌های زودرس و در سنین کودکی نسوان در رضائیه و عواقب ناشی از آن موردی به صورت واقعهٔ حقیقی به یاد دارم که ذکرش از نظر اجتماعی جالب و لازم به نظر می‌رسد: یکی از یهودیان با فاصله سنی نسبتاً بیش از معمول تقریباً دو برابر با دختری از یک فامیل مشهور در رضائیه ازدواج می‌کند که به قول مادر دختر در سن ۱۳ سالگی بود. آن موقع چند سال از قانون اجباری داشتن شناسنامه برای افراد متولدین ایرانی گذشته بود بچه اول در یک سال پس از عروسی به دنیا آمده پدر بعد از یکی دو سال از تولد بچه یادش می‌افتد که باید برای فرزندش شناسنامه بگیرد. برای گرفتن سجل بچه به اداره مربوط مراجعه می‌کند. معمولاً برای گرفتن هر شناسنامه برای نوزاد باید سجل والدین همراه و تقدیم شود. پدر با اظهار این که تاریخ تولد بچه چیست مأمور اداره سجل و احوال را متوجه می‌کند که سن مادر در موقع زایمان در حدود ۱۳ سالگی بوده و هنوز به سن قانونی ازدواج نرسیده بوده است. در جواب توضیح داده می‌شود که جماعت کلیمی در رضائیه به علت نداشتن دختر خانه ازدواج رسمی عقد نامه به وسیله ملای محل شرعی انجام می‌گیرد. مأمور اداره سجل با اظهار اینکه ازدواج خلاف قوانین کشوری است و حتی عاقد قابل تعقیب است پرونده را به دادگستری محل احاله می‌نماید. سالها این پرونده در دست رسیدگی و تحت تعقیب بود که تا با وساطت و جریمه نقدی و داشتن اولادان دیگر منع تعقیب موقت صادر شده.

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________________

Tel., Home: ( ) ____________ Bus: ( ) ____________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________________

Tel., Home: ( ) ____________ Bus: ( ) ____________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ____________ آدرس: ____________________

Tel., Home: ( ) ____________ Bus: ( ) ____________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

گاه شُمار

به مناسبت آغاز سال نو عبری

نوشته: یوسف ستاره شناس

تقویم یا گاه شمار، ابتدایی‌ترین و قدیمی‌ترین ابزار بشر برای برنامه‌ریزی و آینده نگری در زندگی به شُمار می‌رود.

انسان از هنگامی که خود را شناخت کوشید تا با کاربرد «گاه»های مختلف به زندگی خود نظم ببخشد. شاید بتوان نخستین «گاه» را نوبت‌های گرسنگی دانست که زمان خوردن و آشامیدن را روشن می‌کرد و سپس گاهِ خواب و بیداری و گذشت روز و شب برای او مفهوم یافت.

حرکت ماه، گاه بعدی بود که چرخش و تکرار فصول هم گاه «سال» را به زندگی انسان وارد کرد. بشر با شکل‌گیری و پیشرفت تمدّن‌های اولیه، دو نوع گاه شماری قمری (ماهیانه) و شمسی (سالانه) را ملاک سنجش زمان در مقیاس‌های بزرگ دانست.

از آن پس صورت‌های متنوعی از گاه شماری و تقویم ابداع شد که بسیاری از آن‌ها با گذشت زمان و رخدادهای تاریخی، تغییر یافته یا فراموش شدند.

بابِلی‌ها را می‌توان اوّلین مردمی دانست که در تدوین سالنماها کوشیدند. تمدّن باستانی بابل توجه ویژه‌ای به نجوم و اختر شناسی داشت و نخستین جدول‌های گاه شماری یا سالنما را در قرن هفتم پیش از میلاد و زمان سلطنت آشور بانیپال منظم ساخت.



نشانه‌هایی از مصریان باستان در دست است که تمدّن آن‌ها در ۴۰۰۰ سال پیش، تقویم منظمی از ترکیب گاه شمار خورشیدی - قمری بود و شروع سال، با بالا آمدن آب رود نیل و طلوع ستارهٔ شعرای یمانی همزمان می‌بود.

از مهم‌ترین و نامدارترین تقویم‌های تاریخ، گاه‌شمارهای بابلی، عبری، سومری، مصری، آشوری، چینی، مایاها، اسکندری، یونانی، رومی، هندی، بخت‌النصری، سُلوکی، تُرکان، اسلامی، اَرمَنی، یَزدگردی، جَلالی یا ایرانی، ژاپنی، ژولیانی، گِریگوری یا میلادی است.

وجه مهم تفاوت آن‌ها قدمت، مبداء شمارش، نقشهٔ سال و خورشیدی یا قمری بودن آن‌هاست.

هم اکنون حدود ۴۰ تقویم با مبداء و زمان آغاز سال متفاوت در جهان به کار می‌رود.

● تقویم اسلامی: یک چرخهٔ ۱۲ ماهٔ قمری دارد که آغاز هجرت حضرت محمد از مکه یا مدینه است و آن را ستاره شناسان، ۱۵ جولای ۶۲۲ پس از میلاد می‌دانند. اینک در سال ۱۴۲۱ هجری قمری هستیم.

در این تقویم چرخهٔ ماه‌ها در میان فصول، هر ۳۳ سال یک بار می‌چرخد و ماهی چون رمضان، هر سال ۱۱ روز زودتر از سال پیش آغاز می‌شود. مسلمانان برای تنظیم آداب دینی خود ماه جدید را با دیدن هلال ماه شروع می‌کنند. اما امور مدنی کشورهای مسلمان بر پایهٔ تقویم جدولی تنظیم می‌شود و کاربرد آن هم در کشورهای مختلف اسلامی یکسان نیست. سال هجری قمری با ماه محرم آغاز می‌شود و در هر سه سال، یک بار ماه ذیحجه را کبیسه یا ۳۰ روزه می‌گیرند.

تقویم ایرانی که نمونهٔ اصلاح شدهٔ تقویم جلالی یا خیامی است و سال‌ها را به خورشیدی می‌شمارد. به گفته‌ای کیومرث نخستین پادشاه ایران، اعتدال بهاری و روزی را که آفتاب به اولین دقیقهٔ برج حَمَل در می‌آید مبداء تقویم خود نهاد.

در سال ۴۶۵ هجری قمری به امر جلال‌الدین مَلِک شاه سلجوقی و سعی حکیم عمر خیام و دانشمندان دیگر به این تقویم بر اساس گاه شمار خورشیدی یا اوستایی که متعلق به ساسانیان بود، تدوین شد.

این گاه شمار در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی به نام تقویم رسمی کشور ایران در مجلس شورای ملّی پذیرفته شد و مبداء آن هجرت پیامبر اسلام قرار گرفت. اما شمارش سال‌ها خورشیدی است و هر چهار سال یک بار اسفند ماه ۳۰ روزه محاسبه می‌شود تیز پس از انقلاب فرانسه، تقویم جلالی به سفارش منجمان مدنی در آن کشور استفاده شد.

● تقویم میلادی یا گریگوری: برگرفته از قدیمی‌ترین تقویم رومیان که در سال ۸۳۸ ق.م. پدید آمده است و در ۴۶ ق. م. ژولیوس سزار قیصر روم، آن را با تغییراتی به نام تقویم جولیانی و رسمی روم برای ۱۵۰۰ سال در اروپا رایج کرد. در قرن ششم میلادی یک راهب مسیحی، مبداء گاه شمار را سال تولد حضرت عیسی نهاد و در ۱۵۸۲ می‌دانیم به فرمان پاپ

گریگوری سیزدهم اصلاح شد و به تقویم گریگوری تغییر نام یافت.

تقویم چینی که حدود ۴۵۰۰ سال پیش تدوین شد، بر اساس موقعیت خورشید و ماه سامان یافت و مبداء ویژه‌ای برای شمارش سالها ندارد. در آن سال‌ها بر پایهٔ چرخه‌های ۶۰ ساله محاسبه می‌شوند و روز اول ماه‌های ۲۹ یا ۳۰ روزه مصادف روزهای آغاز هلال ماه در آسمان است.

هر دو یا سه سال، یک ماه کبیسه به آن افزوده می‌شوند تا با تقویم خورشیدی تطبیق داشته باشد و سال نو همزمان با سال نو میلادی در اوایل بهمن آغاز می‌شود.

روایت است که هر سال به نام ۱۲ حیوان و بر اساس تقدم و تأخر دیدار این حیوانات با بودا نهاده می‌شود، ولی امور اداری چین بر پایهٔ تقویم گریگوری تنظیم می‌شود. تقویم سنتی را هم برای تعیین زمان جشنها و فعالیت‌های کشاورزی به کار می‌برند. اکنون در سال ۴۶۳۶ چینی هستیم.

● **تقویم هندو** از تقویم‌هایی است که در شبه قارهٔ هند به کار می‌رود. قمری است و سال‌های کبیسهٔ آن مصادف سال‌های کبیسه تقویم گریگوری است. مبداء آن دورهٔ ساکا است که در اعتدال بهاری سال ۷۹ پس از میلاد آغاز شد. سال جدید هندو که اکنون ۱۹۲۱ است در اسفند ماه آغاز می‌شود.

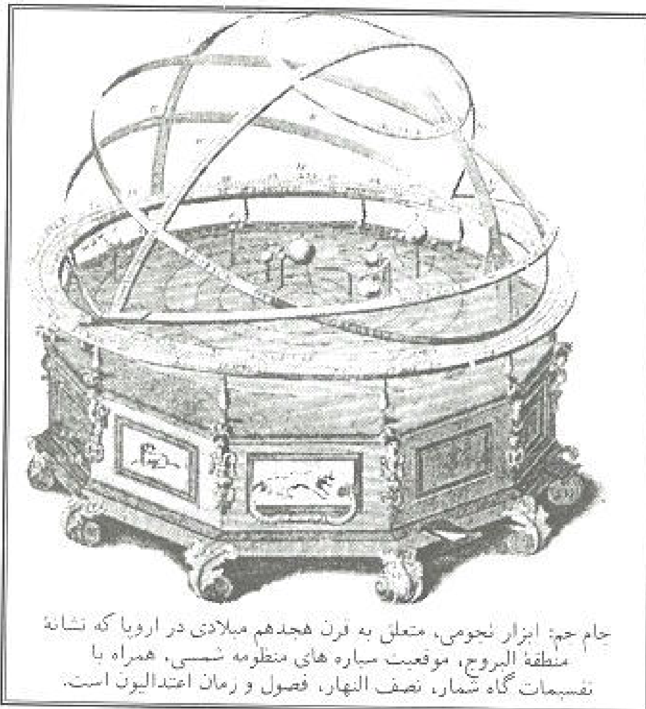
تنوع فرهنگی سبب شده که تاریخچهٔ تقویم‌ها در هند بسیار پیچیده و دارای ۳۰ تقویم باشد که هندوان، بودایی‌ها و دیگران برای تعیین جشن‌های مذهبی خود از آن بهره برند.

● **تقویم عبری** که برای برگزاری مراسم و جشن‌های مذهبی یهودیان به کار می‌رود.

نخستین دستور خدا به بنی ایسرائل توسط حضرت موسی، تعیین حلول ماه عبری نیسان برای مبداء شمارش ماه‌های سال بود. خدا به مُشه (موسی) و اَهَرون (هارون) در سرزمین مصر چنین فرمود: «این ماه (نیسان) برای شما اول ماه‌ها باشد. این ماه برای شما اولین ماه از ماه‌های سال خواهد بود.» (تورات جلد دوم یا سِفِر شِموت، ۱۲، ۱ و ۲).

بر این اساس، تعیین شمارهٔ روزها، آغاز ماه‌ها و شمارش سال‌ها از مهم‌ترین موارد توجه علمای یهود بوده است. طبق فرمان خدا اعیاد سه گانهٔ یهود (پسح یا سالگرد خروج بنی ایسرائل از مصر، شاووعوت یا نزول تورات در کوه سینا، سوکوت یا جشن سایبان‌ها) باید در موعد مقرر و مراسم عبادی ویژه برگزار شود.

همچنین روزهای روش هشانا یا آغاز سال نو و یوم کیپور یا روزهٔ بزرگ برای بخشایش گناهان که با آداب و احکام خاص همراهند، به دقت تعیین می‌شوند، زیرا به اعتقاد یهودیان، در چنین ایامی است که خدا سرنوشت سال گذشته را بررسی



جام جم: ابزار نجومی، متعلق به قرن هجدهم میلادی در اروپا که نشانهٔ منطقهٔ البروج، موقعیت سیاره های منظومه شمسی، همراه با تقسیمات گاه شمار، نصف النهار، فصول و زمان اعتدالیون است.

فرموده و چگونگی وضعیت و گذران زندگی را برای سال پسین رقم می‌زند. نیز جدا سازی بَروما (سهم کوهن‌ها) مَعَسیر (یک دهم) از محصول و بهایم و استفاده از میوهٔ درختان غرس شده، بسته به تعیین دقیق روزها و ماه‌های سال بود.

دانستن شمارهٔ سال‌ها برای این مهم بود که به فرمان خدا در تورات، پایان هر دورهٔ هفت ساله، سال شمیطا است که کشاورزی تعطیل می‌شد و گروهی از محکومان جرایم مالی آزاد می‌شدند.

در سال پنجاهم و پایان هفت دورهٔ هفت ساله یوول فرا می‌رسید که آن نیز شامل احکام خاصّ خود بود و برای همین شمردن سال‌ها اهمیت بسیار داشت.

طبق آیهٔ ذکر شده در بالا، ماه‌های عبری با حلول ماه آغاز می‌شود و با حلول بعدی (یک دور گردش ماه به گرد زمین) پایان می‌یابد. زمان دقیق شروع ماه، وقتی است که کره ماه بین زمین و خورشید قرار دارد و در این حالت، قابل دیدن نیست. این زمان به زبان عبری سولاد و به معنای «تولد» است. فاصلهٔ زمانی دو مولاد برابر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ و یک سوم ثانیه است.

بنابراین یک سال قمری ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه خواهد بود و از سال شمسی که حدود ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است، ۱۰ روز و ۲۱ ساعت و ۱۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه کوتاه‌تر است و این تفاوت، موجب گردش ماه‌های قمری نسبت به سال شمسی می‌شود.

از سوی دیگر، طبق فرمان تورات، عید پسح یا سالگرد

خروج بنی ایسرائل از مصر همواره باید در اوایل بهار و سوکوت یا جشن سایبان‌ها نیز در اوایل پاییز برگزار شود.

در صورتی که اگر سال عبری طبق ماه‌های قمری شمرده شود، پس از گذشت ۹ سال، عید پسح از اول بهار به آخر پاییز منتقل خواهد شد و این خلاف فرمان خداوند در تورات است.

این اعیاد و جشنها افزون بر یادبود مذهبی و تاریخی، جنبهٔ کشاورزی هم دارند.

عید پسح هنگام برداشت جو، شاووعوت وقت تقدیم نوبرانهٔ برداشت گندم و سوکوت زمان گردآوری محصولات از کشتزار به انبار است. ایام ویژهٔ توبه یا روش هشانا و کیپور هم باید در محدودهٔ زمانی اوایل پاییز قرار گیرند.

برای تطبیق این دو موضوع (قمری بودن ماه‌ها و تطابق اعیاد و مناسبت‌ها با سال شمسی) چنین مقرر شد که هر ۲ یا ۳ سال یک بار، کبیسه اعلام شده و یک ماه به آن افزوده شود (سال ۱۳ ماهه) و به این ترتیب از چرخش ماه‌ها و مناسبت‌ها نسبت به سال شمسی جلوگیری می‌شود.

اعلام سال کبیسه را در ابتدا مجمع عالی روحانیان یهود و به صورت مشورتی انجام می‌داد. چنان که شروع ماه‌ها (به ویژه ماه‌هایی که اعیاد مهم در آنها می‌بود) با دیدن حلول ماه توسط همین مجمع و ارسال پیک به آگاهی مناطق یهودی نشین می‌رساندند. علما و دانشمندان یهود برای تنظیم و تثبیت تقویم عبری بسیار کوشیدند و در حدود سال ۴۱۱۰ عبری (۱۶۵۰ سال پیش) گونهٔ نهایی امروزی آن را دانشمندی به نام هیلل دوم تدوین کرد.

مبنای شمارش گاهنامهٔ عبری، آفرینش حضرت آدم در نظر گرفته شده است. طبق گفتار تورات خدا در شش مرحله، دوره یا شبانه روز جهان را آفرید و در آخرین مرحله، بشر متعقل را پدید آورد. سپس به طور دقیق، عمر آدم اول را می‌فرماید و تاریخ جهان (یهود) را با طول عمر نسل‌های پسین حضرت آدم تا حضرت نوح، ابراهیم، موسی و انبیای بعدی بنی ایسرائل تا اوایل آبادی معبد دوم بت همیقداش (بیت‌المقدس) شرح می‌دهد. با محاسبهٔ این سال‌ها از مبداء مذکور، طول تاریخ گاه شمار عبری به ۵۷۶۰ سال (در ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ هجری شمسی) می‌رسد.

این تقویم از دوره‌های ۱۹ ساله تشکیل شده است و علت گزینش این عدد، آن است که هر دورهٔ نوزده ساله که ۱۲ سال آن معمولی و ۷ سال آن کبیسه باشد، دقیقاً برای ۱۹ سال شمسی خواهد بود. دورهٔ نوزده ساله تنها یک ساعت و ۲۷ دقیقه از مجموع زمان ۱۹ سال شمسی کمتر خواهد بود که به شمار نمی‌آید که در نتیجه، ماه‌ها قمری و همهٔ سال‌ها شمسی خواهند بود.

با دانستن زمان حلول هر دوره ۱۹ ساله و افزودن ۲ روز و ۱۶ ساعت و ۳۳ دقیقه می‌توان به راحتی و با دقت، حلول دورهٔ بعدی ۱۹ ساله را حساب کرد.

سال‌های کبیسه یا ۱۳ ماهه در هر دوره عبارتند از:

سال سوم، ششم، هشتم، یازدهم، چهاردهم، هفدهم و نوزدهم.

برای تعیین سال‌هایی که کبیسه هستند، آن سال را بر ۱۹ تقسیم می‌کنیم.

اگر مانده، یکی از اعداد ۳، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷ یا ۱۹ باشد، آن سال کبیسه خواهد بود.

به طور مثال در تقسیم سال ۵۷۶۰ بر ۱۹، عدد ۳ می‌ماند که جزو سالیان کبیسه است.

ماه‌های عبری در ابتدا اسم مشخصی نداشتند و در تورات و دیگر متون مذهبی و کهن یهود با ذکر شماره (ماه اول، ماه دوم و...) نام برده شده‌اند. بعدها بر اثر حملهٔ بختنصر به سرزمین مقدس و اسارت یهودیان به بابل، با تأثیر از فرهنگ بابلی، ماه‌های عبری نام ویژه خود را یافتند.

ماه‌های عبری هر سال در محدودهٔ ۲۰ روزه‌ای نسبت به ماه‌های ایرانی در نوسان هستند ترتیب آن با توجه به این ماه‌ها همان گونه است.

چون دوران چرخش ماه به دور زمین، سی روز کامل نیست و ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه است، نمی‌توان اول ماه را در بخشی از روز اعلام کرد. چنان که در سفر بمیدبار، فصل ۱۱، آیهٔ ۲۰ آمده است و علما از این آیه نتیجه گرفته‌اند که روزها را می‌توان برای آغاز ماه برشمرد و ساعت‌ها را نه. از این رو برای کامل بودن روز، ماه‌های سال قمری را به طور متناوب، ۲۹ روزه و ۳۰ روزه تعیین کرده‌اند.

با دانستن زمان حلول ماه قبل (فعلی) و افزودن یک روز و دوازده ساعت و ۱۰۸۰ ساعت می‌توان زمان حلول ماه بعد را دریافت و با افزایش این زمان به حلول ماه بعد و ماه‌های آتی حتی تا پایان جهان را می‌توان حلول ماه‌ها را محاسبه کرد.

برابر این آیه، خداوند ماه نیسان را که خروج بنی ایسرائل از مصر در آن رخ داد، اول ماه‌های عبری نهاد و ماه‌های دیگر نسبت به این ماه شمرده می‌شوند (طبق ترتیب فوق). اما مبداء شمارش سال یا آغاز سال نو (تقویمی) در گاه شمار عبری از ماه تیشری یا هفتمین ماه است. نیز روشن است که در سال‌های ۱۳ ماهه، آدار دوم به ترتیب ماه‌ها افزوده می‌شود و مناسبت‌هایی که در ماه آدار قرار دارند (مانند جشن پوریم) در دومین آدار برگزار می‌شوند.

در تقویم عبری سه نوع «سال» از نظر تعداد روزهای آن وجود دارد. با توجه به این که سال قمری، معادل ۳۵۴ روز و ۸

ساعت و ۴۸ دقیقه است، برای آسانی در محاسبات، در هر دره سه نوع سال ناقص (۳۵۳ روز منظم، (۳۵۵ روز) و کامل ۳۵۵ روز) طبق نظم خاصی در نظر گرفته می‌شوند.

در سال‌های کبیسه، تعداد روزهای ماه سیزدهم به این روزها اضافه می‌شود.

یکی از دلایل تنظیم گاهنامه به این روش، آن است که تا حد امکان، سه روز پیاپی تعطیل مذهبی واقع نشود، زیرا در بیشتر اعیاد مذهبی، کار برای یک یا دو روز حرام اعلام شده است و قرار این ایام بلافاصله پیش یا پس از روز شنبه که در آن کار کردن منع شرعی دارد دشوار می‌سازد. از این رو دستورهای زیر دربارهٔ تقویم داده شده است:

۱ - هرگز عید پسح از روز دوشنبه، چهارشنبه یا جمعه آغاز نمی‌شود.

۲ - هرگز عید شاووعوت از روز سه‌شنبه، پنج‌شنبه یا شنبه آغاز نمی‌شود.

۳ - هرگز عید سوکوت و روش هشانا از روز یکشنبه، چهارشنبه یا جمعه آغاز نمی‌شود.

۴ - هرگز یوم کیپور در روزهای یکشنبه، سه‌شنبه یا جمعه رخ نمی‌دهد.

برای آسانی در تنظیم تقویم، دانشمندان یهودی، مانند هارامبام (موسی بن میمون) جدول‌های چند صد ساله یا حتی هزار سالهٔ تقویم عبری را فراهم کرده‌اند که با اندک تجربه و دقت در قوانین، تقویم هر سال عبری قابل محاسبه است.

هم اکنون جدول تقویم عبری تا سال ۶۰۰۰ عبری (۲۴۰ سال آینده) تنظیم شده و آماده است.

اول ماه نو عبری، روش حودِش نام دارد که در گذشته‌های دور مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شد. اما امروزه تنها یک نوبت، نماز اضافی به نام موساف با متن ویژهٔ هَلِل به معنای مدح خداوند و آیاتی از تورات خوانده می‌شود. برگزاری سوگواری یا روزه در این روز منع شده است.

در مورد ماه‌هایی که ۳۰ روزه هستند، مراسم ماه نو یا روش حودش ۲ روزه برگزار می‌شود. یعنی روز سی‌ام ماه قدیم و روز اول ماه جدید.

در یکی از شب‌های بین هفتم تا پایان چهاردهم هر ماه نیز دعایی به نام دعای ماه نو خوانده می‌شود و قدرت خداوند در تنظیم مدارات و گردش اجرام آسمانی مانند ماه ستایش می‌شوند.

به عقیدهٔ علمای یهود، هر ۲۸ سال یک بار منظومه شمسی و در مرکز آن خورشید، به نقطه و مداری که در روز آفرینش قرار داشته است، داخل می‌شود و برای همین در هر ۲۸ سال یک بار، مراسم ویژهٔ شکرگزاری به نام دعای آفتاب برگزار می‌شود. آخرین دعای آفتاب در روز چهارشنبه ۴ نیسان سال ۵۷۴۱ عبری (۱۹ فروردین ۱۳۶۰ شمسی) بود و مراسم بعدی در روز چهارشنبه ۴ نیسان سال ۵۷۶۹ عبری (فروردین ۱۳۸۸ شمسی) برگزار خواهد شد.

تاریخ مراسم شعری یهود مانند برمیصوا، میصواها زمان به تکلیف رسیدن پسر و دختر و سالگرد فوت افراد هم بر پایهٔ تقویم عبری سنجیده می‌شوند.

برای تبدیل تاریخ عبری به هجری شمسی، در شش ماه اول سال شمسی، رقم ۴۳۸۱ و در نیمه دوم، رقم ۴۳۸۲ از سال عبری کم می‌شود، برای نمونه: اردیبهشت ۵۷۶۰ با کسر ۴۳۸۱ معادل ۱۳۷۹ شمسی خواهد شد. برای تبدیل تقریبی سال عبری به میلادی باید ۳۷۶۰ سال را از تاریخ عبری کاست. □

لذت‌های دنیوی

در حالی که بعضی از فرقه‌های مذهبی پیروان خود را تبلیغ به ترک دنیا و عدم تمتع از لذایذ و خوشی‌های دنیوی و حتی تشویق به ریاضت می‌کنند، آئین یهود ضمن تکیه سخت‌گیرانه و دقیق بر اجرای اوامر الهی، لذت بردن از نعمت‌های خدادادی را ارج نهاده، تأیید و توصیه می‌کند.

در مزبور ۱۱۸ آمده است: «امروز روزی است که ساخته و پرداخته خداوند است. از آن لذت برده و شادمان خواهیم بود».

ازکتاب چکیده‌های اندیشه، تألیف: سلیم مراد

توضیح: در شماره گذشته نام آقای سلیم مراد اشتباهاً «سلیم پور» چاپ شده بود که بدینوسیله اصلاح می‌شود.

در دفتر انجمن مبارزه با «لاشون‌هارا» اتفاق افتاد

از کیوان بن داود

یکی از سازمانهای بی نام و نشان بسیار فعال ما که اکثریت افراد جامعه در آن عضویت افتخاری دارند و در راه رضای خداوقت و انرژی خود را صرف آن می‌کنند سازمانی است به نام «لاشون‌هارا». اخیراً عده‌ای از بانوان نیکوکار و خیّر برای آنکه به این سازمان سر و صورتی بدهند اقدام به تأسیس یک دفتر کار که در آن کادر اداری بتواند انجام وظیفه کند نموده‌اند. آنچه در زیر می‌خوانید گزارش اولین روزکار در این دفتر است.

در حدود ساعت یک و نیم بعدازظهر رئیس هیئت مدیره انجمن وارد دفتر می‌شود. امروز روز شنبه است و از عصر بساط عروسی‌ها و نامزدی‌ها و جشن‌های دیگر در این سوی و آن سوی شهر برقرار است. چون تصمیم گرفته شده که تا حد امکان پول انجمن صرفه‌جوئی شود اینست که دفتر انجمن را نه به طور موقت بلکه به صورت دائم در آرایشگاهِ «گل به سر عروس» تعیین کرده‌اند. این آرایشگاه در وست لس‌آنجلس بین بورلی هیلز و برنت وود و بل‌ایر قرار دارد و آنقدر - مخصوصاً روزهای شنبه - سرش شلوغ است که باید از یکی دو هفته پیش وقت گرفت. امروز اعضای هیئت مدیره انجمن آنجا را به قول قدیمی‌ها «قُرُق» کرده‌اند یعنی اختصاص به خودشان داده‌اند. از قضا همه آنها امشب به یک عروسی که در بزرگ‌ترین هتل شهر برگزار می‌شود دعوت دارند.

چیزی نمی‌گذرد که همه اعضا در آرایشگاه حضور پیدا می‌کنند. حتی آنهائی که ساعت پنج و شش قرار ملاقات دارند. سه چهار ساعت زودتر آمده‌اند. اغلب آنها صبح به کنیسا رفته‌اند. روی تورا را دیده‌اند. برای سلامتی کل «قال قادوش» ایسرائل و تون به تون شدن عرفات و دار و دسته تروریست‌ها از خدا طلب کمک کرده‌اند و حالا دور هم شده‌اند تا به امور مربوطه رسیدگی کنند.

چاق سلامتی کردن‌ها و قربان صدقه رفتن‌ها و ماچ و بوس کردن‌ها که اولین مرحله در دستور جلسه امروز است تمام می‌شود. البته اعضای انجمن برای اینکه سنت میز کنفرانس و این تشکیلات اشرافی را به هم بزنند و بر خلاف سازمان‌های دیگر به فکر ریاست کردن و رئیس بازی نباشند تصمیم گرفته‌اند همینطور که روی صندلی‌های آرایشگاه در مقابل آئینه شفاف بزرگ نشسته‌اند و یا دورادور سالن روی صندلی‌های انتظار جلوس کرده‌اند مجلس شور را برقرار کنند. و مجلس وارد شور میشود.

بیگودی خانم می‌پرسد: «بچه‌ها جوک تازه چی دارید؟» و بعد خودش شروع می‌کند تعریف یک جوک دست اوّل را که در مهمانی پریشب از یک آقای دکتر شنیده. جوک با «یارو ترکه» شروع می‌شود و ملّت بعد از شنیدن می‌زنند زیر خنده و حالا نخندکی بخند. خانمی که درست متوجه نشده می‌پرسد «زَنه چی گفت؟» و وقتی برایش توضیح می‌دهند لبش را گاز می‌گیرد و چشم‌هایش گرد می‌شود (متأسفانه به علّت عفت کلام از بازگوئی این جوک جداً معذوریم). بعد نوبت به دیگران می‌رسد. «یارو رشتیه»، «یارو همدونیه»، «یارو سیاهه»، «سارا خانوم و آقا یعقوب» و جوک‌های دیگری که گویا قرار است در مجله «پلی‌بوی» فارسی زبان در نسل پیشرفتهٔ آینده منتشر شود همینطور یکی یکی گفته می‌شود و خنده‌های مستانه ادامه پیدا می‌کند. در میان اعضا یک خانم از دیگران در جوک گوئی ورزیده‌تر است و جوک‌هایش در «درتی» بودن چنانست که روی عمله‌ای را که به عمرش حمام ندیده سفید می‌کند.

خانم دیگری که فقط می‌خندد و شنونده تیزهوشی است اشک‌هایش را پاک می‌کند و می‌گوید: خدا بگم چه کارتان کند. آرایش چشم و صورتم را به هم زدید. در این موقع صدای جیرینگ جورونگ یک سلفون به گوش می‌رسد و همه دست‌هایشان را به سمت کیف‌ها می‌بردند و داخل آنها که بعضی به گندگی یک خورجین است و بعضی دیگر مثل کیف ملاهای میلاکن می‌ماند می‌گردند و هی به هم می‌گویند «مال منه؟»، «مال توا؟»، «مال شماست؟» تا اینکه مانیکور خانم سلفون را دم گوشش می‌گذارد و سکوت محض آرایشگاه «گل به سر عروس» را تحت سلطه خود در می‌آورد. همه سراپا گوش‌اند و مانیکور خانم دارد حرف می‌زند: «قربونتون برم... خدا منو فدای اون نوهٔ خوشگلتون کنه الهی... بمیرم براش... نه بابا! (در این جا گوش‌ها تیزتر می‌شود و کسانی که در دو طرف مانیکور خانم نشسته‌اند سرهاشان را بفهمی نفهمی جلوتر می‌برند)... چی میگی؟... مرگ من؟... خوب حالا چطور میشه؟... بیچاره مادر عروس... دق میکنه بدبخت... جیگرم براش کبابه... تا برم خونه ببینم چی میشه؟

گفتگوی تلفنی که تمام میشود پدیکور خانم می‌گوید: «من هم یک چیزهائی درباره داماد شنیده بودم» همه با تعجب می‌پرسند: «چی شنیده بودید؟ بگید ترو به خدا ببینم قضیه چیه؟ همین دامادی که

امشب باید بریم عروسیش؟» پدیکور خانم می‌گوید: «آره. امّا ترو خدا پهلو خودتونه بمونه. نکنه یه دفعه پیش کسی بگید هان» و بعد از اینکه همهٔ حضار قول میدهند که در این باره لب تَر نخواهند کرد و «اسرار مگو» را هیچ جا فاش نخواهند کرد پدیکور خانم که مثل مأموران FBI و CIA حس می‌کند که رازها و اسراری را می‌داند که دیگران نمی‌دانند می‌گوید: «چه میدونم واله. گناهش پای گردن اونها که میگند. ولی اینطور که ته و توی قضیه را در آورند معلوم شده که آقا دامادگی یه».

توالت خانم می‌گوید: «ولی من شنیده بودم که هروئینی یه».

بیگودی خانم می‌گوید: «خدا میدونه. لابد هر دو تاشه؟ اصلاً از حرکاتش معلوم بود از اوّل. عین همون اوا خواهرای ایرون حرف میزنه. با یک خروار ادا اصول».

خانم سه‌شووار میزند پشت دستش و می‌گوید: پس این شوور ذلیل مردهٔ نره غول من که با این آقا داماد رفیق شده بود و شب‌ها دیر می‌آمد خونه نگو عاشق این پسره شده بود. پدری ازش در بیارم که خودش حظ کنه. هر چی میگم آخه تو کجا و این پسرهٔ قرتی کجا یه حرف بی ربط دیگه تحویلم میده.

خانم «های‌لایت» که دختر خواهرش در رشته «سکسولوژی» در یک کالج معتبر درجه هفتم تحصیل می‌کند می‌گوید: «حالاً چه اشکالی داره؟ شاید داماد بایوسکسوال باشه؟ چه عیبی داره؟ این روزها دیگه این حرفها مطرح نیست. قربون خدا برم. مگه دورهٔ حضرت موساست؟»

بیگودی خانم می‌پرسد: یابوسکسوال چیه دیگه؟

خانم «های‌لایت» که هر روز به درس‌های انگلیسی رادیو ایران گوش می‌دهد میگوید: «نور مایند!»

چند دقیقه‌ای نمی‌گذرد که یک یک اعضا جز خانمی که سرش زیر سه‌شووار باد گرم می‌خورد سلفون در دست مشغول پخش گزارش‌های دقیق خبری‌اند. بعضی نشسته‌اند. بعضی هیجان زده ایستاده‌اند. بعضی دیگر راه می‌روند و یکی دو نفر هم



طرح از: ژاک فراست

در حالی که انگشت روی گوش چپشان گذاشته‌اند بیرون از آرایشگاهِ «گل به سر عروس» توی پیاده رو دارند فعالانه افشاگری می‌کنند. جمله‌ها و عبارت‌ها تقریباً یکسان است: ترو خدا به کسی نگید هان! چی چی رو باور نمی‌کنی... این خانم بنداناز که رئیس دفتر انجمن ما است دختر خالهٔ پسر عموی دامادِه...خودش می‌گفت چیزائی شنیده...خوب تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها...عروس بدبخت رو بگو که با هزار امید و آرزو داره میره خونه بخت...آره بابا...پس چی... هم گی‌یه هم هروئینی‌یه...معلومه دیگه...سند و مدرک می‌خوای؟...همه دارند میگند. حتماً ایدز هم داره... چه دوره زمونه‌ای شده. خدا رحم به بچه‌های ما بکنه. ما توی ایرون کی از این حرفا داشتیم؟

***

غروب آن روز وقتی اعضای انجمن مبارزه با «لاشون‌هارا» با یک دنیا آرایش‌های فرد اعلا و مرغوب و لباس‌های شیک و کیف‌های کوچک که سلفون‌هاشان را در آن گذاشته‌اند تا احوال بچه‌هاشان را جویا شوند به همراه شوهرهای مهربان عزیزشان به هتل بزرگ شهر که محل عروسی است می‌روند، با تعجب می‌بینند که در مقابل در ورودی چند نفر پلیس ایستاده‌اند و اعلامیه‌ای به زبان‌های فارسی و انگلیسی به دم در چسبانده شده که می‌گوید: «از جانب خانوادهٔ عروس به علت انحراف اخلاقی (!) داماد مجلس جشن عروسی منحل شده است. بدین وسیله از کلیهٔ مدعوین محترم پوزش می‌طلبیم».

وقتی خانم «های‌لایت» از جریان با خبر می‌شود، او که در سکسولوژی اطلاعات گسترده‌ای دارد و به زبان انگلیسی مسلط است هوس نویسندگی هم به سرش می‌زند و داستان «طلاق در شب عروسی» را در مغزش می‌پروراند تا آن را به صورت کتاب منتشر کند و صاحب پول و شهرت حسابی شود.

نتیجهٔ اخلاقی:

اگر قرار است برای آقا داماد حرف در بیاورید، تا فردای شب عروسی صبر کنید وگرنه پولی که خرج سلمانی کرده‌اید به باد هوا می‌رود!! □



دنیس پرِگر، سخنران، نویسنده، برنامه‌ساز و عالم اجتماعی معروف می‌نویسد

سیستم حقوقی ما دشمن ما است

برگردان: منوچهر اسحق‌پور

بر اساس عقاید و افکاری که با آنها بزرگ شده‌ام بر این باور بوده‌ام که قانون، نگاهبان افتخارآمیز یک اجتماع عادلانه است؛ که حکومتِ قانون محک جامعه متمدّن از غیر متمدن است؛ که حقوقدانان همچون پزشکانِ با شرف باید به نحوی عمل کنند که جوانان را برای فراگیری رشته حقوق برانگیزند؛ که وضع قانون، وظیفه بزرگ قانونگذاران است؛ که مدارس حقوق از منزه‌ترین مکان‌های آموزش اجتماعی‌اند؛ که عنوان «قاضی» بالاترین عنوان در یک اجتماع است و سیستم «هیئت داوران» پاره‌ای اساسی در جامعه‌ای است که در آن عدالت حکم می‌کند.

امّا بسیاری از این باورها امروزه پوچ و مسخره شده‌اند. من اینک تقریباً از هر چیزی که با حقوق و قانون سر و کار پیدا کند وحشت دارم. هر چندکه در این حرفه آدم‌های بسیار شریفی مشغول به کارند و هر چند که قانون برای حفظ اجتماع از سقوط به هرج و مرج شرط لازم است ولی من اکنون بیم و هراسی که از حرفه حقوقی دارم خیلی بیشتر از وحشتم از ترور اسلامی است. من تنها نیستم. گروه بسیار بزرگ دیگری با مَن‌اَند. خیلی از آمریکایی‌ها به درستی، مثل من، از سیستم حقوقی آمریکا بیشتر وحشت دارند تا از تروریستهایی که ممکنست به کشتن آنها اقدام کنند.

ده‌ها میلیون آمریکایی بی گناه، و تعداد بی شماری از مؤسسات گوناگون - از مدارس گرفته تا شرکت‌ها - طعمهٔ کسانی شده‌اند که برای دزدیدن قانونیِ پول و ثروت آنها کمین گرفته‌اند و یا حتّی کار را «فاتحانه» به مراحل آخر رسانده‌اند و از تهدید تا پیروزی تمام مرحله‌ها را پشت سر گذاشته‌اند.

تعداد بی شماری از کودکان آمریکایی به کمک «وکلای خانوادگی» که جدایی و نفاق بین پدران و مادران آن‌ها را دامن می‌زنند تا کانون خانواده را در هم می‌کوبند دچار لطمات شدید روحی شده‌اند.

والدین بیم دارند که به کودکانی که به دیدار فرزندان آنها به خانه‌شان آمده‌اند اجازه دهند که در ملک آنها به بازی بپردازند، به استخر بروند و یا در زیر سقف به حرکت و جنبش مشغول شوند زیرا بیم دارند که اگر خراشی بر بدن بچه‌ها ظاهر شود مورد تعقیب قانونی قرار گیرند.

در خطوط هواپیمایی به مسافرین قرص مسکن نمی‌دهند زیرا می‌ترسند برایشان پرونده سازی کنند.

پزشکان برای یک درمان ساده معمولی، معاینات و عکسبرداری‌ها و آزمایش‌های متعدد غیر لازمی را توصیه می‌کنند زیرا از آن بیم دارند که با نوشتن یک نسخه ساده به دادگاه کشیده شوند و فراموش نکنیم که به خاطر همین شیوهٔ نامعقول مخارج پزشکی سر به فلک گذاشته است.

در آمریکای امروزه، کسانی که در هتل اقامت می‌گزینند نمی‌توانند هوای تازه را به سینه بفرستند زیرا پنجره‌ها از ترس آن که مبادا کسی از آن‌ها به پایین بیفتد چنان ساخته شده‌اند که شیشه آن‌ها پس و پیش نمی‌رود.

در محیط کار، مردان و زنان می‌ترسند در حد سادهٔ معمولی با هم صحبت کنند زیرا تر «سو شدن» بالای سرشان سایه انداخته.

از آنجاکه دعاوی قانونی و سوکردن‌ها روز افزونست آمریکاییان از آزادی‌های اساسی دورتر و دورتر می‌شوند و اکنون آمریکا بیش از هر زمان دیگری در تاریخ خود از آزادی بی بهره مانده است. همه از هر حرکت در هراسند.

قانون در آمریکا دیگر حافظ یک جامعه پاکِ منزه نیست، بلکه افزاریست کاری در دست نادرستان. هر کس که با قانون سر و کار پیدا کند رو به فساد و تباهی می‌رود.

دانشکده‌های حقوق: خیلی از دانشجویانی که به اصول اخلاقی احترام می‌گذارند درس حقوق را نیمه کاره رها می‌کنند. بیشتر دانشجویان در ابتداء با این‌عقیده وارد دانشکده حقوق می‌شوند که بتوانند بین درست و نادرست تمیز قائل گردند. امّا در طیّ تحصیل در می‌یابند که چنین چیزی مطرح نیست و فقط از «مشتریان» خود ولو دزد و خطاکار باشند باید دفاع کنند. این امر بخصوص در مورد دعاوی جنایی آنها را از ادامه کار باز می‌دارد. به آنها یاد داده می‌شود که به عنوان وکلای غیر اخلاقی نقشِ خرابسازان

را در محاکمات داشته باشند.

وکلا: معمولاً بهترین لطیفه‌ها آنهایی‌اند که بازگو کننده حقایق باشند. امروز جوک‌هایی که دربارهٔ وکلا بر سر زبان‌هاست «بهترین» جوکها بشمار می‌روند. این لطیفه‌ها گویای آنند که چطور یک قدرت زورگو و ظالم علیه فرد کم زور غالب می‌شود. در واقع جوک‌هایی که دربارهٔ سیستم قانونی آمریکا می‌شنویم یادآور جوکهایی است که در سیستم کمونیستی شوروی رایج بود.

حقوق: حقوق یک رشته قوانینی است که ساخته آدمیزاد است. این یک واقعیت است. قوانینی اخلاقی‌اند و قوانین دیگر غیر اخلاقی. حکومت‌ها چه نیکو سرشت باشند و چه بدسرشت به کار قانون سازی دست می‌زنند. هولاکاست در ابتداء با اعمال قانونی کار را شروع کرد. نازی‌ها و کمونیست‌ها قاضیان و دادگاه‌هایی داشتند که به قوانین موجود اجتماع خویش احترام می‌گذاشتند. در همین اجتماع آمریکا تا قرن نوزدهم برده‌داری و تبعیض نژادی قانونی بود. این تصور که اطاعت از قوانین جامعه همیشه «اخلاقی» است تصوری نادرست است.

داوران: بسیاری از داوران ما صلاحیت قضاوت ندارند و شغلی نامناسب به آنها داده شده. چگونه می‌توان قضاوت دادگاه عالی نیویورک را مبنی بر اینکه زنان می‌توانند همچون مردان در ملاء عام با سینه برهنه ظاهر شوند به آسانی پذیرفت و به آن گردن نهاد؟ چگونه می‌توان داوری آن کسان را که جنایتکاران و تجاوزگران به زنان را از زندانها آزاد می‌کنند تا به جنایات و تجاوزات خود ادامه دهند کاری عاقلانه دانست؟ یا چطور می‌شود به آن دسته از قضات که سعی دارند ارزش‌های فردی خود را بر اجتماع تحمیل کنند گفت کارشان غلط است؟ این گونه شیوه عمل در داوری زیربنای دموکراتیک جامعه را رو به انهدام برده و نحوه کار فاشیستی و کمونیستی را رواج بخشیده.

هیئت داوران (ژوری‌ها): در سیستم قانونی امروز، ژوری‌ها سلاح دست وکلای غیر اخلاقی‌اند. هدف وکیل برنده شدن است و نه بر کرسی نشاندن عدالت و حقیقت. و ژوری فقط بر همین اساس انتخاب می‌شود و خلاصه کلام آن که اگر روزی آمریکا منهدم شود انهدام آن «قانوناً» به عمل آمده. □

مقابلهٔ دو سند تاریخی

دربارهٔ یکی از وقایع شوم دورهٔ صفویان

(۱)

از یوسف شریفی

خوانندگان ما پیش از این با نوشته‌های محققانه آقای یوسف شریفی آشنا شده‌اند. خوشوقتیم که ایشان همکاری خود را با چشم‌انداز ادامه می‌دهند و مقالات پژوهشگرانه خویش را در اختیار این نشریه می‌گذارند.

عصر صفوی یکی از تاریک‌ترین دوران زندگی یهودیان و سایر اقلیّت‌های مذهبی در ایران است. در این عصر محدودیت‌ها و فشارها و آزارهای بسیاری بر یهودیان و دیگر اقلیت‌ها در ایران وارد آمد. یکی از اسف بارترین وقایعی که برای یهودیان در عصر صفوی اتفاق افتاده است، واقعهٔ سال ۱۰۶۶ قمری (۱۶۵۵ میلادی) است، که در زمان سلطنت شاه عباس دوم رخ داده است. در این سال شاه عباس دوم با تحریک مستقیم محمد بیک اعتمادالدوله صدر اعظم خود فرمانی صادر کرد که طی آن دستور داده شد که تمام یهودیان ایران باید تغییر دین دهند و قبول اسلام کنند، یا این که از شهرها خارج شوند.

شرح واقعه:

برای بررسی این واقعه از دو منبع مختلف استفاده شده است. این منابع دارای دیدگاه‌های متضادی می‌باشند.

منبع اول: کتاب عباسنامه تألیف محمد طاهر وحید قزوینی مورخ و وقایع نویس شاه عباس دوم است که از دیدگاه حکومتگران به رخداد نگریسته است.

منبع دوم: سرگذشت منظوم بابایی بن لطف شاعر یهودی اواخر عصر صفوی است که این حادثه را از نظر یهودیان بیان کرده است.

چون اصل نوشته‌های بابایی بن لطف در دسترس نبوده است از آنچه که دکتر حبیب لوی با استفاده از این منبع در کتاب تاریخ یهود ایران خود آورده است استفاده می‌گردد.

منبع اول کتاب عباسنامه:

معرفی کوتاه از نویسندهٔ کتاب: محمد طاهر وحید قزوینی از اهالی قزوین، در زمان سلطنت شاه عباس دوم به سِمَتِ تاریخ نویس و وقایع نگار دربار انتخاب شده بود (۱). او در زمان شاه سلیمان صفوی به وزارت اعظم رسید و در زمان شاه سلطان حسین هم سمت وزارت داشت تا اینکه از منصب وزارت استعفا داد. کتاب اصلی وی عباسنامه است که وقایع دورهٔ سلطنت شاه عباس دوم را در آن شرح داده است. او شرح وقایع اتفاق افتاده را از سال ۱۰۵۲ تا سال ۱۰۷۳ قمری در کتاب خود آورده است و شرح این واقعه با استفاده از نوشته‌های این کتاب آورده می‌شود. چون تمام جملات و کلماتی که طاهر وحید قزوینی در شرح این واقعه آورده است دارای اهمیت خاصی است، تمام نوشته‌های محمد طاهر وحید قزوینی در مورد این واقعه آورده می‌شود، فقط بخش‌هایی از تعارفات معمول آن زمان از متن نوشته حذف می‌گردد.

او در زیر وقایع اتفاق افتاده در سال ۱۰۶۶ هجری قمری این رویداد را چنین شرح می‌دهد:

مسلمان شدن جماعت یهودیان:

چون خاطر خطیر حق شناس... پیوسته متوجه ترویج شرع انور و دین مطهر می‌باشد و همگی نیت والا مصروف و معطوف بر آن است که گلستان خلدنشان شریعت مصطفوی از خار و خس و خلاف و گرد و غبار اختلاف پرداخته باشد لهذا این نیت خیرانیت... در مزاج پیر و جوان یهودیان که صلابت کفر و شدت عناد ایشان بر عالمیان ظاهر است و در زمان سلاطین سلف به سیاسات الیم و عقوبات عظیم ترک این باطل نکرده و سلک صراط مستقیم اسلام نه گشته بودند اثر نموده طالب این سعادت و ملبس به لباس ایمان و ممتاز به انعامات بیکران گردیدند. تفصیل این اجمال آنکه از بدو سکنای دارالسلطنه اصفهان منازل آن جماعت و خانه‌های مسلمانان در جوار هم واقع شده، در ملبوس علامتی که بدان نشان از اهل اسلام ممتاز گردند نداشتند، و این معنا موجب عدم اجتناب مسلمانان و سرایت نجاست ایشان می‌گردید امر فرمودند که این گروه اگر بر مذهب باطل خود ثابت و راسخ باشند مکانی در خارج شهر جهت ایشان تعیین نموده به لباسی که حسب الشرع الاقدس مقرر است ملبس گردند که از اهل اسلام ممتاز باشند، و منازل ایشان از سرکار خاصه شریفه داده شود و هر یک را که نور اسلام بر سراچه ضمیر تافته به هدایت توفیقات الهی سالک طریق اسلام گردد، از قرار نفری مبلغ دو تومان از سرکار خاصه شریفه داده و مانع نشده گزارند که در منازل سابق خود سکنی داشته باشند. لهذا جماعت مزبوره همگی اتفاق نموده و به خواهش تمام تلقی

---

۱ - تذکره حزین، شیخ محمد علی حزین، انتشارات کتابفروشی تأیید اصفهان. چاپ دوم، سال ۱۳۳۴، صفحهٔ ۴۶.

به قبول اسلام نمودند. و وجه جزیه ایشان که مبلغی خطیر و هر ساله واصل سرکار خاصه شریفه می‌شد از ایشان ساقط گشته سوای آن نیز از قرار نفری مبلغ دو تومان به انعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر ممالک محروسه نیز بعد از استماع خبر این عطیه عظمی رغبت به دین مبین نموده. قریب به بیست هزار خانوار از آن جماعت به شرف اسلام مشرف گشته از انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره‌مند گردیدند و در هر بلدی از بلاد و محلی از محال ممالک محروسه معلمی از اهل اسلام تعیین شدکه تأمین رسوخ آن جماعت در اسلام از سرکار دیوان موظف بوده تعلیم سنن ملّت بیضا به جماعت مزبوره و منع ایشان از ارتکاب امور غیر مشروعه، و احضار ایشان به مساجد نمایند و این قسم امری غریب که هیچیک از سلاطین را توفیق آن نشده بود به برکت نیت این پادشاه اسلام پناه به عرصه ظهور جلوه گرگردید امیدکه تا قیام ساعت و ساعت قیام گلشن اسلام به آبیاری اهتمام آن خسرو سپهر احتشام رشک بهارستان جنان و غیرت افزاری روضه رضوان باد. (۲)

خلاصه شرح واقعه:

در سال ۱۰۶۶ قمری برابر با ۱۶۵۵ میلادی شاه عباس دوم با تحریک مستقیم محمد بیک صدر اعظم خود دستور اخراج یهودیان را از اصفهان صادر می‌کند و دستور می‌دهد که منازل آنها مصادره گردد. علت این امر چنین بیان می‌گردد که مسلمانان اعتقاد داشتند یهودیان نجس می‌باشند و زندگی آنها در کنار مسلمانان باعث نجس شدن مسلمانان می‌گردد. یهودیانی که حاضر به قبول اسلام می‌شدند، می‌توانستند در منازل خود باقی بمانند و جزیه‌ای که از آنها برای یهودی بودن گرفته می‌شد قطع می‌گردید و به هر یک دو تومان انعام داده می‌شد. و کسانی که حاضر به قبول اسلام نمی‌شدند از خانه‌های خود اخراج می‌شدند و منازلشان مصادره می‌گشت. سپس دستور داده شد که ناظران و معلمهایی برای آنها تعیین گردد که قوانین اسلامی را به آنها تعلیم دهند و آنها را مجبور به حضور در مساجد کنند، و مواظب باشند که جدیدالاسلام‌ها در پنهان قوانین یهودی را اجرا نکنند. قریب به بیست هزار خانواده یهودی در آن زمان در ایران مجبور به قبول اسلام شدند.

۲ - عباسنامه، تألیف محمد طاهر وحید قزوینی، تصحیح ابراهیم دهگان، انتشارات کتابفروشی داوری اراک، سال ۱۳۲۹، صفحات ۲۱۹-۲۱۸.

به حال آن کس باید گریست:

که کمربند ایمنی را در حال رانندگی وقتی می‌بندد که ماشین پلیس را در نزدیکی خود می‌بیند

که وقتی با کسی یک بدو می‌کند شک ندارد که تمام و کمال حق با اوست

که خیال می‌کند همه دنیا باید عاشق سینه چاک او باشند.

لطیفه‌های کاشر

گردآورنده: میم. طناز

حفظ کشروت

قبل از جنگ جهانی دوّم، در ایامی که نازی‌ها داشتند روی کار می‌آمدند و اوضاع یهودی‌ها رو به وخامت می‌رفت همین که سرمایه‌دار پیری هوا را پس دید همهٔ دارونداراش را به طلا تبدیل کرد و داد یک دندانساز کارکشته پنج دسته دندان مصنوعی که از اوّل تا آخر و در بالا و پایین همه از طلا بود ساخت و دندانها را در یک کیف دستی ساده گذاشت و راهی آمریکا شد. در گمرک نیویورک، با تعجب از او پرسید: «برای چه پنج دسته دندان مصنوعی؟»

او گفت: «راستش را بخواهید من گلات کاشر نگه می‌دارم. یک دسته از دندان‌ها را وقتی در دهان می‌گذارم که غذای گوشتی می‌خورم و یک دسته دیگر را وقتی که غذای لبنیاتی می‌خورم».

- «عجب! چه مرد دیندار با خدایی باید باشی. ولی چرا پنج دسته».

- «آن دو تای دیگر هم مال ایام پسح است. در این روزها فقط از دو دسته دیگر استفاده می‌کنم. یکی برای غذاهای گوشتی ایام مُعد و یکی هم برای خوراکهای لبنیاتی در این ایام».

مأمور گمرک که چشمهایش گرد شده بود و ابروهایش بالای پیشانی رفته بود گفت: «به به از این مرد مذهبی! ولی آن پنجمی برای چیست؟»

و پیرمرد یهودی گفت: «از خدا که پنهان نیست از شما چرا پنهان کنم؟ پنجمین هم برای وقتی است که هوس خوردن ساندویچ ژامبون، خوراک خرچنگ و گوشت خوک و اینجور غذاهای آسور به سرم بزند».

چشم‌های کم سو!

آقای کاهن‌زاده پشت فرمان ماشین گنده کادیکلاکش با کلی ژست و غرور نشسته بود و بی توجه به دیگران از جمله به ماشین فسقلی فکسنی کوچکی که کنار او در خط خودش حرکت می‌کرد رانندگی می‌کرد که یکباره و بدون اعتنا به آن ماشین کوچک به چپ پیچید و با ماشین کوچک تصادف کرد. رانندهٔ آن ماشین پیاده شد و در حالی که از عصبانیت رنگش را باخته بود و صدایش می‌لرزید گفت: «آقا نمی‌توانستی دستت را از پنجره در بیاوری و علامت بدهی که می‌خواهی به چپ بپیچی؟»

و آقای کاهن زاده با خونسردی گفت: «این کار چه فایده‌ای داشت مومن؟ تو که ماشین به این گندگی را نمی‌بینی چطور می‌توانستی دست مرا ببینی؟»

ثروتمندتر از «بیل گیت»

معلم عبری آهی کشید و به رفیقش گفت: «اگر من بیل گیت بودم از او ثروتمندتر می‌شدم».

رفیقش با تعجب پرسید: «منظورت چیست. چطور می‌توانستی از او ثروتمندتر باشی؟»

معلم گفت: «آخر در آن موقع تدریس زبان عبری را هم ادامه می‌دادم».

چرا من؟

آقا یودا که تازه به لس‌آنجلس آمده بود و چند تا بلیط لاتاری خریده بود در روز قرعه‌کشی با کلی نذر و نیاز چند تا ۲۵ سنتی نثار آدمهای بی خانمان «اعلامیه» بدست کرد. اما وقتی برنده نشد دست اعتراض بلند کرد و فریاد زنان گفت: «آخر چرا من خدا؟ مگر من چه گناهی به درگاهت کرده بودکه برنده نشدم. من که این همه صدقه دادم!»

اعترافات یک جوان یهودی ایرانی

که دیروز معتاد بود و امروز راهنما و مشاور شفای معتادان است

همان طور که در چند شمارهٔ پیش نوشتیم می‌کوشیم که با کمک و همکاری «دارا» جوان با ایمانی که در راه خدمت به بیماران معتاد کمر همّت بسته، مواردی از وضع معتادان را در مجله به چاپ برسانیم. قصد ما از این کار دو چیز است. یکی آنکه افراد جامعه‌مان چه جوان و چه بزرگسال و چه زن و چه مرد به این بیماری مبتلا نشوند و دیگر آن که مبتلایان به جای پنهانکاری و در خفا به سوی فلاکت پیشتر رفتن آن شجاعت و شهامت را پیداکنند که برای درمان خود پا پیش بگذارند و با سازمان سیامک برای راهنمائی تماس بگیرند. و اینک در این شماره خلاصه‌ای از گفتگوی خود را با بنجامین (بیژن) جوان شیرازی تبار را نقل می‌کنیم.



بیژن (بنجامین) که تا چند سال پیش معتاد بود و اینک مشاور درمان معتادان است

دارا: پیش از گفتگو با بنجامین من می‌خواهم توضیحی دربارهٔ این جوان عزیز بدهم. نزدیک به چهار سال و نیم قبل برادر او به ما اطلاع داد که وی معتاد است و برای نجاتش باید اقدام شود. در ملاقات با او معلوم شد که نه تنها برادر و پدر مادرش در رهائی او بی تب و تابند بلکه خود او هم با همه احوال نامناسبی که اعتیاد برایش به وجود آورده تصمیم دارد معالجه شود. همان روز اقدام کردیم و به «خباد» در خیابان «رابینسون» رفتیم. گفتند باید در نوبت باشد. دیدیم چند ماهی باید صبر کند، نمی‌شود. پرسیدیم اگر زودتر تخت بخواهیم چاره چیست؟ گفتند یک مؤسسه باید کتباً مخارج را تقبل کند. ساعت ۹/۵ بود که با سازمان سیامک تماس گرفتیم و کمتر از دو ساعت بعد نامه این سازمان حاضر شد که ما آن را به خباد بردیم و بنجامین یا بیژن خان در آنجا بستری شد و درمان شد. تصمیم این جوان و شجاعت او برای درمانش واقعاً قابل تقدیر است و بالاتر از آن اینکه بیژن بعد از درمان کامل به کمک معتادان دیگر آمده و حالا در همان مؤسسه خباد یک مشاور یا counselor فعال است.

چشم‌انداز: بیژن خان حالا از شما می‌خواهیم شرح کوتاهی بدهید در این باره که چه شد به درد اعتیاد مبتلا شدید، کجا بودید؟

بیژن: قبل از هر چیز بگویم که مواد مخدر هیچگونه تمایزی بین آدمها نمی‌گذارد. تعصب نیست. سیاه و سفید و دارا و نادار و پیر و جوان همه را به یک چشم نگاه می‌کند. همه آدمی معتاد می‌شود. من موقعی که معتاد شدم سی سالم بود. تا سی سالگی نه سیگار می‌کشیدم، نه مشروب می‌خوردم و نه مواد می‌زدم. هر کسی که مواد می‌زند برای خودش یک علت و دلیلی دارد. من در کالیفرنیا به خاطر اینکه از دوستها عقب نمانم به اصرار رفقا کار تریاک کشیدن را شروع کردم. الان چهل ساله‌ام. پنج سال اوّل را تریاک می‌کشیدم.

چشم‌انداز: در ایران معتاد نبودید؟

بیژن: خیر من شانزده سالم بود که از ایران آمدم. وقتی رفقا گفتند بیا تریاک بکش رویَم نمی‌آمد بگویم نه. فکر می‌کردم اگر بگویم «نه» مسخره‌ام می‌کنند. هر دو هفته یک مرتبه تریاک می‌کشیدم. بعد شد هر هفته. بعد شد دو روز در هفته و بعد رسید به هر روز. تریاک را از قاچاقچی‌های تریاک می‌گرفتیم. اغلبشان ایرانی بودند.

چشم‌انداز: کجا دور هم جمع می‌شدید. جای بخصوصی می‌رفتید.

بیژن: نه. توی خانه. رفقا دور هم جمع می‌شدیم و تریاک می‌زدیم. کم‌کم رسید به جائی که روزی دو مرتبه و بعد روزی سه مرتبه تریاک می‌کشیدم و خلاصه اینکه هر موقع در روز فرصتی دست می‌داد می‌رفتیم خانه رفقا مواد می‌زدیم و برمی‌گشتیم سر کار. بعد از یک سال و نیمی که گذشت دیدم از ایرانی تریاک خریدن ممکنست اسم و رسم خانوادگی مرا خراب کند این بود که تریاک را کنار گذاشتم و رفتم سراغ هروئین (!). از دلالهای مکزیکی هروئین می‌خریدم.

چشم‌انداز: در این مدت چه می‌کردید. کار و شغلتان چه بود؟

بیژن: گاز استیشن داشتم و هر چه در می‌آوردم خرج مواد می‌کردم. بعد از هروئین به مواد دیگر که هر کدام اسم خاصی داشت رو بردم. خلاصه کنم ظرف پنج سال نزدیک به دو میلیون دلار به خودم و خانواده‌ام ضرر رساندم. حتی ماشینم را هم از دست دادم. نزدیکی‌های اعتیاد من در پنج سالگی بود که خانواده شک بردند من مواد می‌زنم و آنچه از پدر و برادر به اسم کسب و کار و رونق بیزینس می‌گیرم به راه دیگر مصرف می‌کنم. دیگر خجالت می‌کشیدم پیش خانواده‌ام باشم. رفتم توی خیابان زندگی می‌کردم. به این و آن مواد می‌فروختم و حق دلالی می‌گرفتم. کسی نمی‌دانست من زنده‌ام یا مرده‌ام و اگر زنده‌ام کجا هستم. بعد با پلیس درگیر شدم. مرا دستگیر کردند و گفتند یا باید بروم یک مرکز درمانی یا برای پنج سال بروم زندان. شش ماهی رفتم مرکز درمانی ولی بعدش از مواد دست بر نداشتم. دادگاه مرا محکوم به پنج سال زندان کرد. در همان موقع بود که برادر و پدر مادرم با «دارا» تماس گرفتند و او را در جریان گذاشتند. همینطور که «دارا» در مقدمه گفت بعد از اینکه یکبار دیگر به من امکان دادند که به جای زندانی شدن خودم را معالجه کنم با کمک «دارا» و «سازمان سیامک» با خباد تماس گرفتیم و من آنجا تحت درمان قرار گرفتم.

در خباد بود که به هوش آمدم و متوجه شدم که چه راه وحشت‌آوری را در زندگی گذرانده‌ام و مواد مخدر چه بلائی بسر من و خانواده‌ام آورده است. پنج سال زندگی‌ام را به کلی از دست دادم و بعلاوه سرمایه‌ای که خانواده به من اعتماد کرده بود و برای توسعه کار و منبع درآمد سالم در اختیارم گذاشته بود همه را فنا کردم. موقعی که تحت درمان قرار گرفتم متوجه شدم که عملاً در آن پنج سال اعتیاد مرده بودم و اگر اعتیادم ادامه می‌یافت که یک موجود زنده نمی‌بایست به حساب بیایم. من زندگی دوباره‌ام را به «دارا» و «سازمان سیامک» مدیونم. چون اگر به خاطر آنها نبود رفته بودم زندان و در آنجا دیگر زندگی‌ام تباهِ تباه شده بود. کسی که زندان می‌رود بهتر نمی‌شود هیچ، بدتر هم می‌شود.

چشم‌انداز: درمان شما که به نتیجه رسید چه هدف مهمی را برای خودتان انتخاب کردید؟

بیژن: شفا که پیدا کردم به فکر جوانهای دیگر افتادم. دیدم بهترین خدمتی که می‌توانم به اجتماعم بکنم اینست که در درمان آدمهائی که گرفتار اعتیاد می‌شوند می‌توانم مؤثر واقع بشوم. مشاور آنها باشم. در خباد که مرا درمان کرد خدمت کنم. الان مدت چهار سال و نیم است که در خباد به عنوان «مشاور» کار می‌کنم. در خباد زندگی می‌کنم. خواب و خوراکم هم در خباد است. آنهائی را که برای درمان به آنجا می‌آورند مدت شش ماه در همین سازمان می‌مانند. الان قریب سی و پنج نفر زیر نظر من هستند و بعد از تجربیات و تعلیماتی که دیده‌ام با آنها کار می‌کنم.

چشم‌انداز: همه ایرانی‌اند؟

بیژن: خیر. ایرانی، آمریکائی، سیاه، سفید. من از کاری که دارم خیلی لذت می‌برم. بیست و چهار ساعته آنجا هستم و به این حرف ایمان دارم که اگر جان یک نفر را نجات بدهی دنیا را نجات داده‌ای. تلفنم ۲۴ ساعت باز است. در هر ساعت شبانه روز هر کس تلفن کند برای کمک به او شروع به اقدام می‌کنم. بعضی‌ها به آسانی برای درمان حاضر به همکاری نمی‌شوند ولی همین قدر که من از وضع آنها مطلع بشوم برای درمانشان آنها را تنها نمی‌گذارم. همین چندی پیش که آقای فولادی یک جوان نوزده ساله را برای درمان معرفی کردند، حاضر نبود آن جوان که زیر نظر خباد باشد. ماهها با او در گفتگو و تماس بودم تا اینکه بالاخره راضی شد و الان چهار ماه است که در خباد است.

چشم‌انداز: شما ازدواج نکرده‌اید؟

بیژن: خیر. برای یک «دراگی» ولو آنکه آنرا به کلی ترک کرده باشد و از ترک اعتیادش سالها گذشته باشد ازدواج کار ساده‌ای نیست. من در آن پنج سال معتاد بودن زندگی خود را، زندگی خانواده‌ام را و حتی زندگی دوستانم را خراب کردم. آدم وقتی مواد می‌زند وجودش تبدیل به یک توفان خانه برانداز می‌شود. آنچه را اطراف اوست خراب می‌کند. وسوسه بازگشت به اعتیاد هم هرگز به کلی از بین نمی‌رود. در برنامهٔ ترک اعتیاد است که معتاد یاد می‌گیرد چطور تمایل به بازگشت را در وجودش از بین ببرد.

چشم‌انداز: تحصیلات شما در چه حدیست؟

بیژن: بعد از اینکه دیپلم شدم دو سال هم در کالج درس خواندم. در تکزاس تحصیل کردم.

چشم‌انداز: در آن مدت پنج سال که

بیژن می‌گوید:
گاهی اوقات عشق زیادی باعث بدبختی می‌شود. خانواده‌ها باید بدانند به جای عشق و محبت زیاد باید در پی چاره کار باشند. در عشق و دوست داشتن باید خشونت هم بخرج داد.

اواخرش در کوچه، خیابان سرگردان بودید چطور خانواده شما را فراموش کردند؟

بیژن: آنها مرا فراموش نکردند. من آنها را از یاد بردم. در آن پنج سال، مواد مخدر برای من خدا بود. خانواده بود. پدر و مادر و برادر و خویش و آشنا بود. همه چیز بود.

دارا: همان طور که مسعود خان در مصاحبه قبلی گفت عشق یک معتاد به مواد مخدر خیلی قوی‌تر از عشق یک مادر به فرزندش است. بله. بیژن درست می‌گوید. من هیچ وقت علاقه و توجه خانواده بیژن را نسبت به او از یاد نمی‌برم و امیدوارم که به همین زودی‌ها شاهد ازدواج بیژن باشیم و او را زیر «خوپا» ببینیم. این حرفها را که اینجا می‌زنیم برای اینست که پدر مادرها بدانند و نگویند که نه. بچه من هرگز مواد مخدر مصرف نمی‌کند. پنهان کردن بیماری موجب درمان بیماری نمی‌شود.

بیژن: **فراموش نکنیم که گاهی اوقات عشق زیادی باعث بدبختی می‌شود.** در مورد خود من وقتی مرا اوّل بردند زندان برادرم آمد ضمانت داد و من آمدم بیرون. بعد از یک هفته ماشین برادرم را دزدیدم و بردم مواد بزنم و زدم. دوباره که زندان رفتم همین کار تکرار شد. دوباره ضمانت داد و یک هفته بعد گذاشتم در رفتم. **خانواده‌ها باید بدانند به جای عشق و محبت زیاد باید در پی چاره کار باشند.** آزاد شدن من که به خاطر عشق و علاقه خانواده‌ام نسبت به من بود باید مراحل جدی دیگر را طی می‌کرد و همان جا مرا دست و پا بسته هم شده به یک مرکز درمانی می‌بردند. عشق زیاد خوب نیست. **گاهی در عشق و دوست داشتن باید خشونت هم به خرج داد.** وقتی برادرم مرا آزاد می‌کرد، به من پول می‌داد و در درمانم کاری نمی‌کرد عملاً نقش یک دلال مواد را برای من بازی می‌کرد. بعضی کمکها و عشقها نتیجه عکس دارد. من وقتی نجات پیدا کردم که آنها جدی برای درمان من اقدام کردند و «دارا» را در جریان گذاشتند.

چشم‌انداز: چه حرف بزرگِ عمیقی زدید. پیام شما را به خانواده‌ها خواهیم رساند که گاه در زندگی «عشق همراه خشونت» خیلی پُر ارزش‌تر از عشق و محبت‌های زیاد از حد است. □

صدقه بدهید

از: آثار منظوم ویکتور هوگو ——— ترجمهٔ: تقی حمیدی

اغنیا! صدقه بدهید، صدقه و نماز خواهران یکدیگرند.

افسوس! وقتی که پیر مردی در برابر آستان باشکوه شما، در حالی که سراپا از نهیب زمستان خشکیده است، بیهوده به زانو می‌افتد،

وقتی که اطفال بینوا، در حالی که دست‌هایشان از سرما قرمز شده است، تکه‌های نان خشکیده را از زیر پاهای شما برمی‌چینند،

در آن حال خدا از شما رو بر می‌گرداند.

صدقه بدهید، تا خدائی که عظمت و جلال را بر فامیل‌ها نثار می‌کند، پسرانتان را نیرو و دخترانتان را دلربائی بخشد.

برای اینکه تاکستانهایتان همیشه از انگورهای شیرین گرانبار گردد.

برای اینکه آینده‌های شما از گذشته‌ها لذت بخش‌تر باشد.

برای اینکه شب هنگام عبور فرشتگان را در رؤیاهای خویش مشاهده کنید.

صدقه بدهید، زیرا روزی خواهد رسد که زمین ما را ترک خواهد گفت، در آن روز صدقه‌های شما در آسمان سرمایهٔ شما خواهد بود.

صدقه بدهید، تا بگویند: «او به ما ترحم کرده است.»

تا بینوائی که از شدت سرما منجمد شده است،

تا تهی دستی که در حواشی محفل‌های سرور شما جان می‌کند،

کمتر به چشم حسادت به قصرهای شما بنگرند!

صدقه بدهید، برای اینکه محبوب خدائی شوید که بشر را خلقت کرده است،

برای اینکه حتی اشخاص خبیث هم نام شما را با احترام یاد کنند،

برای اینکه کانون خانوادگیتان همیشه از محبت و مهر سرشار باشد.

صدقه بدهید برای اینکه یک روز در آخرین ساعات زندگی علی‌رغم تمام گناهانی که مرتکب شده‌اید، دعای مؤثر گدائی را بدرقهٔ راه خود داشته باشید. □

افرادی انگشت شمار، سرفراز و یهودی

از: میخائیل اِکشترت (جوئیش جورنال)
برگردان: آلبرت دانش‌راد

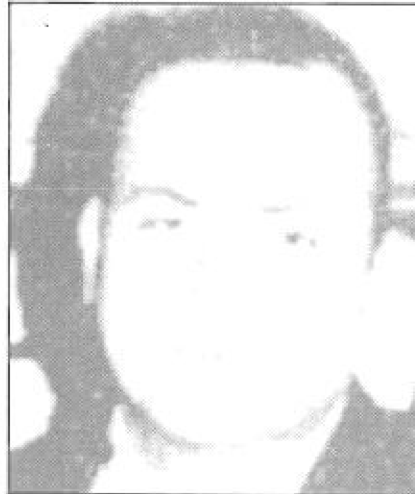
در تمامی نیروهای نظامی آمریکا حدود ۵۰ نفر یهودی ارتدکس وجود دارند - و من یکی از آنها هستم. چرا این را به شما می‌گویم؟

من در شهر «کی‌اِف» در کشور اوکرانی متولد شده‌ام. در سال ۱۹۷۶ زمانی که ۵ ساله بودم به اتفاق پدر و مادر و خواهرم به آمریکا مهاجرت کردیم و در شهر سیاتل اقامت گزیدیم. من بدون رعایت اصول دینی پرورش یافتم ولی در تابستانها هنگامی که به کامپ روزانه خباد می‌رفتم تا اندازه‌ای رابطه با یهودیت را حفظ می‌کردم. خانواده‌ام و خودم همچنین در مواقع تعطیلی گاهی اوقات به مرکز خباد می‌رفتیم. ولی بیشتر به خاطر غذای مجانی و ودکای به حدّ وفور.

در دوران طفولیت همیشه می‌خواستم به کشورم خدمت کنم. طبیعت من طوری بود که سختگیر و دقیق بودم و هیچ گاه کاری را از روی بی میلی انجام نمی‌دادم و بدین ترتیب تصمیم گرفتم به بهترین نیروی رزمنده در جهان، یعنی تفنگداران دریائی آمریکا بپیوندم. عکس‌العمل معمولی نزدیکان این بود: «یک پسر یهودیِ دوست داشتنی را به تفنگداران دریائی چه؟!»

پدر و مادر من که از اتحاد جماهیر شوروی فرار کرده بودند تا مانع خدمت من در نیروهای آن کشور بشوند، فکر می‌کردند من دیوانه شده بودم. در هشتم فوریه سال ۱۹۸۹، چهار روز بعد از هجدهمین سالگرد تولدم، با کشتی به قرارگاه سربازگیری تفنگداران دریائی در سان‌دیاگو فرستاده شدم. در سومین روز، در حالت نظم نظامی نشسته بودیم که یک مربی تمرین بطرف ما آمد و به صدای بلند گفت «تمام افراد یهودی گروه من، بر پا!»

من به خود گفتم: «دوباره آزار و اذیت یهودیها دارد شروع می‌شود». در آن گروه



۸۷ نفری تنها کسی که بر پا ایستاد من بودم. مربی دستور داد که به سرگردی که در فاصله‌ای نه چندان دور، ایستاده بود خودم را معرفی کنم و من با ترس و لرز این کار را انجام دادم.

پس از ادای سلام نظامی گفتم «سرباز وظیفه اکشترت گزارش می‌دهد، سرور من!» هیچ گاه اولین چیزی را که او به من گفت از یاد نمی‌برم: «تو می‌دانی که یک دهم یک درصد از جمع تمام تفنگداران دریائی هستی؟!»

بعد خودش را سرهنگ گلدبرگ یا چیزی شبیه یک نام یهودی معرفی کرد و توضیح داد از هر هزار تفنگدار یک نفر یهودی است. سپس مرا برای مراسم شب شبات در نمازخانهٔ کوچک نیروی دریائی آنجا دعوت کرد. قبول کردم.

من در دوران خدمت به ماوراء بحار به مناطقی مانند اوکنیاوا، کره، فیلیپین و بنگلادش رفتم. در جنگ اوّل خلیج فارس به مدت هفت ماه در روی یک کشتی نیروی دریائی در منطقهٔ خاورمیانه انجام وظیفه کردم. در آن زمستان من در وسط خلیج فارس شمع‌های حنوکا را روشن کردم.

پس از چهار سال انجام وظیفهٔ مسلحانه، یک بار در هر ماه در تعطیلات آخر هفته و دو هفته در یک سال خدمت خودم را در نیروی تفنگدارانِ ذخیره ادامه دادم.

پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشتهٔ مهندسی شهرسازی چند ماهی را در اسرائیل گذراندم و در آن جا تصمیم گرفتم دربارهٔ معنای یهودی بودن آموزش بیشتری بدست آورم.

بعد از آموزش چند ساله هر روز شبات به کنیسا می‌رفتم. هر روز صبح تفیلین می‌بستم و کوشش می‌کردم کاشر باشم. تنها مواقعی که در آخر هفتهٔ هر ماه در خدمت نیروی ذخیره بودم نمی‌توانستم کاشر باشم. نه اینکه اجازه نداشتم، بلکه هر چه بیشتر مراسم را نگه می‌داشتم، همه کس بیشتر از حمایت من برمی‌خواست. شمع‌های شب شبات را در سربازخانه روشن می‌کردم و دعا می‌خواندم. دوستان من حتی کارهائی را که در شبات از اجرای آنها منع شده بودم به جای من انجام می‌دادند. در نیروهای ذخیره شبات روز اصلیِ کارآموزی و تمرین است.

برای من وقت آن رسیده بود که تصمیم بگیرم که آیا نیروی تفنگداران دریائی مورد علاقه‌ام را ترک کنم یا اینکه در آنجا بمانم و همیشه نگران خدمت یک هفته در ماه در نیروی ذخیره باشم. بعد از ۱۳ سال خدمت، ارتش را ترک کردم تا شبات را نگهدارم.

آنچه را من در تفنگداران دریائی آموختم از من یهودی بهتری می‌ساخت. نگهداری مراسم یهودیت شبیه کارآموزی نظامی است با این تفاوت که لزومی ندارید

خیس عرق شوید و یا در گِل و لای سینه‌خیز کنید.

بودن در تفنگداران دریائی به من احساس مسئولیت و انضباط شخصی آموخت. به من یاد داد چگونه ارزش کار دسته جمعی، خانواده و جامعه، مباهات و مناعت را به یک «مرجع بالاتر» پاسخگو باشم. به دستور فرمانده کلّ حقیقی، یعنی خداوند، هر روز صبح زود به مینیان بروم، تفیلین بگذارم و روزی سه بار مناجات بگویم. کاشر را مراعات کنم و در جامعهٔ یهودی زندگی کنم و بعضی از صفاتی را که ارتش می‌آموزد کسب نمایم.

برای من در آمدن در غالب یک یهودیِ رعایت کنندهٔ مراسم، یک انتقال سرراستی بود. هیچ چیز دیگری بسنده نبود. من رشد به سبک یهودی را ادامه می‌دهم و حتی در حال حاضر عضو هیأت مدیرهٔ کنیسای خودم می‌باشم.

از خود می‌پرسم: آیا وقتی خداوند به من پسری عطا فرماید می‌خواهم پسرم به ارتش بپیوندد؟ اگر در رابطه با آئین‌های یهودیت و ارتش به این مرحله برسم از پل عبور خواهم کرد. هدف فوری من در حال حاضر یافتن همسر می‌باشد ولی می‌دانم که پسر آیندهٔ من اگر در ارتش خدمت کند، به خاطر آن مردی بهتر و خدمتگذار صادق‌تری برای خداوند خواهد بود. □

کلسیم تنها برای تقویت استخوانها کافی نیست

به قلم: دکتر بابک افرائیم

اگر شما هم جزء میلیون‌ها نفری هستید که هر روز برای تقویت‌استخوان‌های بدن خود قرص‌های کلسیم میل می‌کنید کار درستی انجام می‌دهید. زیرا کلسیم یکی از بهترین درمان‌ها برای پوکی استخوان‌هاست که هر سال هزارها نفر به آن مبتلا می‌شوند. ولی آنچه ممکنست به آن توجه نداشته باشید و احتمال قوی می‌رود که توجه ندارید آنست که اگر با کلسیم به حد کافی ویتامین D نخورید -که احتمالاً این کار را نمی‌کنید - کلسیم، آن تأثیری را که شما گمان می‌کنید در تقویت استخوان‌های شما دارد، نخواهد داشت.

دانشمندان علوم پزشکی سالهاست که به این نکته پی برده‌اند که استخوان برای قوی شدن نیاز به کلسیم دارد. به خاطر همین یافتهٔ علمی است که بسیاری از مردم هر روز شیر و ماست می‌خورند و یا قرص‌های کلسیم را روانه معده می‌کنند.

پژوهشهای پزشکان اخیراً این امر را به اثبات رسانده که کلسیم به کمک ویتامین D است که می‌تواند نقش واقعی خود را ایفا کند و جذب بدن شود. ویتامین D موجب می‌گردد که کلسیم در دیواره درونی شرائین به حرکت در آید و کار قوی کردن استخوان‌ها را به انجام برساند. در تحقیقی که نتیجه آن در سال جاری در مجله «آمریکن کالج» که مطالب مربوط به تغذیه را منتشر می‌کند درج گردید تأثیر ویتامین D در جذب کلسیم محرز گردد. در این تحقیق ۳۴ زن یائسه مورد امتحان قرار گرفتند. برای مدت سه هفته به نیمی از آنها روزانه فقط کلسیم داده می‌شد و به نیمی دیگر قبل از کلسیم قرص ویتامین D تجویز می‌گردید. با امتحانی که پس از سه هفته از خون آن‌ها شد معلوم گردید زنانی که کلسیم و ویتامین D را با هم خورده‌اند، کلسیم به طور کامل جذب استخوانهایشان شده در حالی که در نیم دیگر نتایج قابل توجهی عاید نگردیده بود. باید توجه داشت که خوردن ویتامین D باید به همراه استفاده از کلسیم باشد. مثلاً اگر کلسیم تزریق می‌شود این کار پس از خوردن ویتامین D انجام گیرد و نه آنکه بین آن دو فاصله زمانی ممتدی باشد. تحقیق دیگری که در انگلستان بعمل آمد این امر را تأیید می‌کند.

در این تحقیق معلوم گردید که افراد بین سنین ۶۵ تا ۸۵ سالگی که کلسیم را به همراه ویتامین D مصرف می‌کنند خیلی کمتر از کسانی که کلسیم را به تنهائی وارد بدن می‌نمایند دچار شکستگی استخوان می‌شوند.

چنین تحقیقاتی از آن جهت که پوکی استخوان یکی از امراض رایج به ویژه میان سالخوردگان و زنان یائسه است دارای اهمیت بسیارند. تنها در آمریکا بیش از ده میلیون نفر دچار پوکی استخوانند و ۱۸ میلیون دیگر به خاطر ضعف استخوان در آستانه این بیماری قرار دارند. تأسف آنست که خیلی از این افراد که می‌توانند از طریق ویتامین D و کلسیم با چنین دردی مبارزه کنند از پیشگیری آن غفلت می‌نمایند.

علاوه بر دو پژوهشی که در بالا ذکر آن‌ها رفت، پزشکان دیگر با تجربیاتی که اندوخته‌اند پی برده‌اند که آمیزه ویتامین D و کلسیم موجب تراکم یاخته‌های استخوانی می‌شود و حال آن که کلسیم به تنهائی چنین نتیجه‌ای را به بار نمی‌آورد. اغلب پزشکان مصرف کافی ویتامین D را جداً توصیه می‌کنند تا به کمک آن بتوان کلسیم را جذب بدن نمود. فراموش نشود که ویتامین D فقط به صورت قرص در اختیار ما نیست بلکه بسیاری از مواد غذائی مثل شیر و تخم‌مرغ هم ویتامین D دارند. شیر یکی از بهترین موادیست که کلسیم و ویتامین D هر دو را دارد.

آب پرتقال دارای کلسیم است ولی ویتامین D ندارد. این نکته را نیز اضافه کنیم که کسانی که ویتامین D بیشتری مصرف می‌کنند کمتر مورد تهدید سرطان قرار می‌گیرند و از اینرو این ویتامین را چیزی بالاتر از کمک در رفع پوکی استخوان باید شناخت.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

General Questionnaire

Full Name ____________ Nick Name ____________

Address ________________________

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ________________________

Male/Female (circle) Age ______ Height ______ Weight ______

Hair Color ____________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ______ Keep Kosher ______

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________ Occupation ____________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________

What turns you off in a companion ____________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته (۳۱۰) ۵۳۵ - ۶۷۱۹
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه (۳۱۰) ۸۴۳ - ۹۸۴۶

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

national homeland.

Generally speaking, with the independence of Israel, anti-Semitism extended beyond national boundaries and covered much larger areas, particularly in the Arab world. The wars, terrors, bloodsheds, false accusations and conspiracies against the Jews did not end with the emergence of Israel. Enmity was growing. With these conditions "the Jewish people all over the world" were warned that they had to avoid creating an universal "ghetto" by all living in Israel. Such a place would be highly vulnerable and the enemies, whoever they might be, could destroy it in a horrible war.

In the meantime it is absolutely wrong to think that the independence of Israel was fruitless for world Jewry. Israel is the core of the greatest hopes of all Jews. It is our strongest shelter. Israel is the national manifestation of Moses' nation. It represents our immortal love of our faith and religion. Israel is everything for us, but it is also inaccurate to accept that with its freedom, we have reached our final goal; we have not. Let us emphasize that we are in the middle of our way. We will achieve our final objective when Judaism is free from all ties to the Diaspora. The hope that anti-Semitism would be defeated by land of Israel only needs to be revised.



And now let us review briefly the effect of Israel's independence on Judaism. The most significant result was that it unveiled the severe religious conflicts developed through the Diaspora. The pains were known but no action was taken as remedy. The political leaders of Israel thought that by separating politics from religion, they would be able to make their decisions freely. But the various branches of Judaism played their influential roles in administration. The conflicts between Sepharadics and Ashkenazis were just the starting point. Numerous parties and groups at the two opposite poles and in between, religious or anti-religious, kept the social situation of Israel in disarray.

The heterogeneity of political representatives gradually became clear, and coalition with religious parties - the golden key of the majority power - demonstrated how religion plays in politics. Finally, secular and religious peoples stood against each other. The Jews were alive, active and proud of their homeland, but Judaism was heading toward bankruptcy. So far the disintegration of Judaism was unknown but now it became known to all. To some extent the Knesset, the Israeli parliament, seemed to be a small United Nations of a small population! Judaism had disintegrated and was overshadowed by different ideas and beliefs. It was entangled in many knots.

Today's Judaism is a colorful phenomenon with many artificial ornaments. One group believes that Judaism is a matter of fulfilling local rules and overemphasizing prayers. Another group, under the name of modernism, turns its back to all traditions and prayers. The essence of Judaism, the commandments on the relationship of man to man, either Jews to Jews or Jews to non-Jews, is lost. The government of Israel, in a few cases such as taking actions against racism, helping Moslems overtaken by disaster, providing freedom for the followers of all religions, and following an absolute justice in courts, has tried to show the meaning of Judaism to the world. However the results have not been great mainly because of the opposition of some Israelis who think they are still living in the age of the Diaspora.

It has already been said that when Moses and his nation reached the border of Canaan after a journey that lasted four decades, Judaism was free and independent but the land of Israel was not. Also as mentioned earlier, today Israel is independent and free but Judaism is not. To elaborate these statements, we have to look at the periods behind both cases. In general, the bondage of the Jews refers to ancient Egypt. Considering that the lack of freedom is the basis of bondage, the Diaspora can be considered the second period of Jewish bondage-the major one.

Captivity in the Diaspora was more horrible than servitude to the Pharaohs. The former lasted more than twenty-seven centuries, but the latter lasted a few years beyond four centuries. There was slavery in Egypt but not Jewish massacre or the isolated jail called the ghetto. The slaves in Egypt were whipped, but they were not the victims of pogroms and Holocaust. God was not known then, but there was not forced conversion, brutal torture, or deprivation from natural either. All during the Diaspora, the Jews were captives in the hands of merciless masters. They wished to be workers, maybe in construction, but were not permitted to have the same jobs their ancestors had in the house of bondage. The only common factor in these two periods was the absence of laws for enforcing justice, liberty and equality needed for the establishment of an ideal human society. In ancient Egypt there were no such laws, and in Galut Mosaic laws in these areas were not practiced forcefully.

The end of captivity in Egypt brought Judaism to the world before the Israelites entered the land of Israel. The end of the Diaspora began with the independence of Israel, but Judaism was not free from bondage.

There is still a long way to go. Now we have to understand thoroughly the nature of Judaism and then, armed with powerful knowledge, we must let the world know what true Judaism means.

Summary (Chapter 17)

The independence of Israel, contrary to the beliefs of Zionist leaders, did not put an end to anti-Semitism. Worse than that, the Jewish homeland brought new dimensions of enmity to the Jews. The freedom of Israel showed also that in the lengthy period of the Diaspora, the teachings of Judaism about the creation of an ideal society were lost.

INDEPENDENT JUDAISM

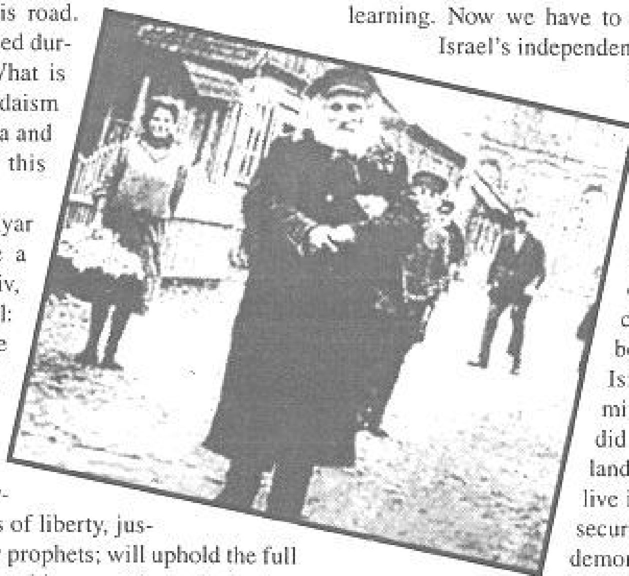
The Need For Another Theodor Herzl

An essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time Seventeen

JUDAISM AND THE LAND OF ISRAEL

The independence of Israel is quite different from the independence of Judaism. Today's Judaism has not achieved its freedom yet. It is still under the dark shadow of the Diaspora. To make Judaism free from bondage, the freedom of Israel was necessary but not enough. In the path of independence and freedom, Judaism is along midway and far from its destination. There is no need for any kind of ammunition - light, heavy, old or modern - for the combat in this road. Any thought about war and bloodshed during the struggle is also useless. What is needed most by the warriors of Judaism is a thorough survey of the Diaspora and an unbiased knowledge about this lengthy period.



On May 14, 1948 (5th of Iyar 5708), David Ben Gurion, before a group of Jewish leaders in Tel Aviv, declared the independence of Israel: "... It is the self-evident right of the Jewish people to be a nation, as all other nations, in its own sovereign State... The State of Israel will be open to the immigration of Jews from all countries of their dispersion... will be based on the percepts of liberty, justice and peace taught by the Hebrew prophets; will uphold the full social and political equality of all its citizens, without distinction of race, creed or sex; will guarantee full freedom of conscience, worship, education and culture; will safeguard the sanctity and inviolability of the shrines and Holy places of all religions; and will dedicate itself to the principles of the Charter of the United Nations...Our call goes out to the Jewish people all over the world to rally to our side in the task of immigration and development and to stand by us in the great struggle for the fulfillment of the dream of generations-the redemption of Israel"

We all know that "the Jewish people all over the world" did not immigrate to Israel. More than half of them continue to live in "countries of their dispersion." However, the independence of Israel in 1948 may be considered the end of the Diaspora, because since then the gates of the ancient land belonging to the children of Israel are open to them and any Jew living outside its borders can become its permanent resident the day he or she intends to.

In this essay, there has been an emphasis on the fact that being a Jew is based on heredity, while Judaism is acquired by learning. Now we have to see in brief what was the effect of Israel's independence on (1) the Jews and (2) Judaism.

Since the birth of the Zionist movement, the great goal has been protection of the Jews from anti-Semites by having a Jewish homeland. Every Jew throughout the world felt the need for a national home, and there was a burning desire for a land where the Jews could enjoy the security that they had been deprived of in past generations. Israel achieved its independence miraculously, but all Jews in the world did not immigrate to their ancestor's land. Moreover the Jews who chose to live in Israel did not enjoy the safety and security they wished for. Not only was the demonic book of anti-Semitism not closed but its new volume, under the title of anti-Zionism, came into being. The present history of Israel confirms that these accounts are hardly deniable.

Amazingly enough, almost three decades after Israel's freedom, many Israelis left their homeland and became residents of other countries, particularly in Europe and America. The heavy waves of Exodus began to return. Since 1948, in some parts of the world, especially in Islamic countries, there have been revolts against Jews who had to leave the lands where they had been born and raised. They left, but only a small portion of them chose the holy land of Israel. There were other places safer than their

the Jews who chose to live in Israel did not enjoy the safety and security they wished for. Not only was the demonic book of anti-Semitism not closed but its new volume, under the title of anti-Zionism, came into being

ATTITUDE

The 92-year-old, petite, well-poised and proud lady, who is fully dressed each morning by eight o'clock, with her hair fashionably coifed and makeup perfectly applied, even though she is legally blind, moved to a nursing home today. Her husband of 70 years recently passed away, making the move necessary. After many hours of waiting patiently in the lobby of the nursing home, she smiled sweetly when told her room was ready. As she maneuvered her walker to the elevator, I provided a visual description of her tiny room, including the eyelet sheets that had been hung on her window. "I love it," she stated with the enthusiasm of an eight-year-old having just been presented with a new puppy.

"Mrs. Jones, you haven't seen the room .... just wait."

"That doesn't have anything to do with it," she replied. "Happiness is something you decide on ahead of time. Whether I like my room or not doesn't depend on how the furniture is arranged...it's how I arrange my mind. I already decided to love it .. It's a decision I make every morning when I wake up. I have a choice; I can spend the day in bed recounting the difficulty I have with the parts of my body that no longer work, or get out of bed and be thankful for the ones that do. Each day is a gift, and as long as my eyes open I'll focus on the new day and all the happy memories I've stored away ... just for this time in my life. Old age is like a bank account ... you withdraw from what you've put in. So, my advice to you would be to deposit a lot of happiness in the bank account of memories . Thank you for your part in filling my Memory bank. I am still depositing."

Remember the five simple rules to be happy:

1. Free your heart from hatred.
2. Free your mind from worries.
3. Live simply.
4. Give more.
5. Expect less.

Sent by Minoo Koutal

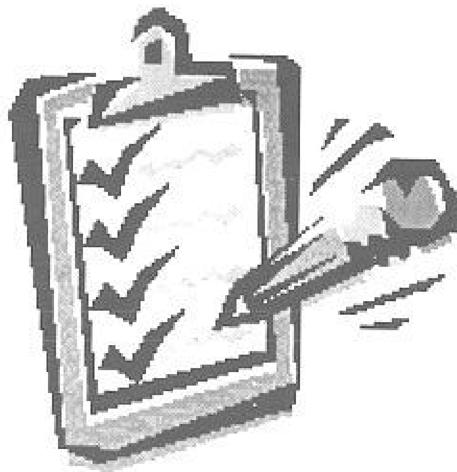
FORMER US HOSTAGE BARRY ROSEN MEETS HIS IRANIAN CAPTOR, ABBAS ABDI

Described by Time magazine as "a dramatic meeting ... and a powerful symbol of reconciliation", this encounter took place in July '98 at the headquarters of UNESCO in Paris. In November 1979 Barry Rosen was working as the press attachÈ at the United States embassy in Tehran. Abbas Abdi was one of three student leaders who organised the takeover of the embassy. The event contributed more than any other to the mutual fear and mistrust that have dogged subsequent relations between the United States and Iran and has determined the pattern of relations between the two countries to this day. The public meeting in Paris organised by the Centre for World Dialogue gave both men their first opportunity to face one another again in calmer circumstances, to express their views on the political and personal significance of the US embassy hostage crisis, and to discuss the future direction of relations between their two countries. The meeting ended with both men agreeing on the importance of putting the past behind them and looking to the future. Paris, France, July 1998: Barry Rosen (left) with Abbas Abdi



Paris, France, July 1998: Barry Rosen (left) with Abbas Abdi

Sent bY Elham Yaghoubian



Evaluate Your Date

By Mitra Kahen

The other night I was having coffee with a few of my girlfriends and the conversation turned into, "Oh did you know so and so got a divorce a month ago?" and the other continued "Yes, and did you hear about so and so", and on it went.

I was really disturbed because young Persian Jewish girls have become desensitized to divorce. Have we assimilated so deeply into mainstream American media that a tragedy like divorce does not effect our emotions? I think the main reason that couples end up in divorce is that they are not evaluating themselves or their partner sufficiently before marriage.

Once a couple goes on a date it is crucial to speculate the other's goal in dating as soon as possible. It is possible that your date's goal may be to not let you find out who he or she really is! Furthermore, he or she may only be interested in showing you everything except the person he or she really is. Unfortunately, it has become a challenge to really get to the truth of someone's personality.

This idea is very important for people who go on dates thinking the relationship will work out because soon enough they will enter a world of fantasies and misperceptions. It is very important to note that dating is not a relationship, it is an assessment of whether you want to be in a lifelong relationship with the other person. For those of you who think that the only way to evaluate the potential for marriages you must invest in intense dating relationships, is simply not true. Although it is norms to meet someone, begin dating, test for compatibility for a whole year and then finally decide to get married, but it isn't necessary. The fact is having a 'boy/girlfriend' doesn't bring you closer to marriage. In fact it might even deter you from marriage because Mr. or Mrs. Right may be available, but you are in a relationship.

Evaluating your date's character traits is a good place to start. According to the Torah, every person's genuine character trait is consistent. Meaning if your date is kind on the first date it does not mean he or she is a kind person. On the other hand, if he or she is constantly kind, then there is consistency and that person can be labeled as kind.

I don't mean to say that people never slip and are always kind, but what's important is consistency. A kind person should express kindness when they are tired, in a rush or just having a bad hair day.

A kind person should be kind to all those around him or her, whether it is his or her boss, mother, employee, relative or waiter. Although the nature of kindness may vary according to whom he or she is interacting with, the consistency in nature is still there.

Before anyone goes and labels people as having character X, they should make sure to see repetition of the character and behavior so that they will not be disappointed in the future.

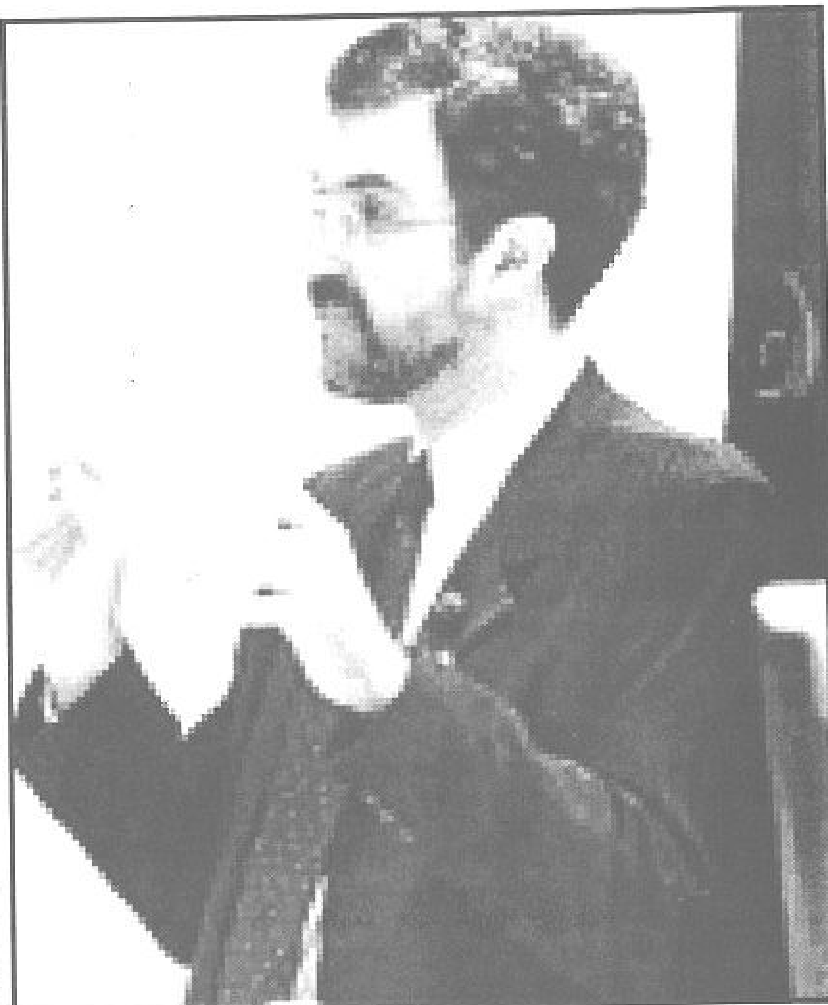
The fact is having a 'boy/girlfriend' doesn't bring you closer to marriage. In fact it might even deter you from marriage because Mr. or Mrs. Right may be available, but you are in a relationship.

which are meant for the civilized people. We do not realize that our misdirected sense of compassion for underdeveloped and primitive minds empowers those who have no appreciation for our values. In fact they consider our compassion for human beings as our weakness. They have been indoctrinated into believing that our faith in human greatness is a ploy to colonize their natural resources and corrupt their "righteous" way of life. They look at our Operation Iraqi freedom as an operation Iraqi Occupation. If we have to survive as civilized people, we will have to correct misdirected sense of passion.

In his history of World War II, Winston Churchill wrote that the war's moral was that the Western democracies, because of their reluctance to fight, had allowed the wicked to rearm themselves. Showing compassion to those who seek to hurt you isn't compassion at all. It's stupidity. Islamists in the US are taking advantage of our compassion's - the US constitution. Daniel Pipes and people like him, many of them in the Islamic world, have taken upon themselves the unpleasant responsibility of warning the civilized world against ignoring the threat of radical Islam and indulging in misdirected compassion.

It is obvious to the most dumb that the Islamist organizations who are actively engaged in activities aimed at destroying our freedoms, know that Daniel Pipes is a threat to their long term agenda of bringing down this great bastion of freedoms from within. The conduct and activities of these so called advocacy groups is aimed at only one thing, to convince the Muslims that the US is against them. They have already achieved a remarkable success in this direction. A majority of American Muslims do believe that their lives, properties and civil rights are not safe in the US. Such a vast scared section of American nation cannot bring harmony and homogeneity to the principal of "One nation under One God."

The campaign against Daniel Pipes is another front of the same war against the free world that is killing our sons in Iraq, Israelis in Israel, Muslims in Pakistan, Indonesia, Christians in Sudan and Philippines, moderates in Iran, Bangladesh, Algeria, Morocco and Turkey. American Muslims before lining up behind the Wahhabi pied pipers, must understand one thing. Is the US an anti - Islam power? Are the decisions of the US government aimed at hurting Muslims? I am sure that any one who is not a devout follower of Wahhabi ideology, will find that the US is the only place on this earth where Muslims, irrespective of their sect, school of thought and national origin find the freedom of worship.



Daniel Pipes

Wahhabis want to change all this. They want to impose Saudi Shriah (religious laws) that consider all the non Wahhabi Muslims an infidel. Daniel Pipes is nominated by the US government which is not faith based. It is government of the American people and Muslims are an important segment of this equation. Daniel Pipes by virtue of his nomination by the US government is the nominee of all of us. If Daniel Pipes's voice is muzzled by those who have been influenced by Wahhabi Money, those who, being too kind, feel obliged by fund-raisers for Congressmen and Senators with an objective to win support for radical Islam in the US and those who are misguided by the rhetoric's of civil liberties, racial profiling and civil rights, another holocaust will be not very far. Only this time, the victims will not be just Jews.

(The writer is editor-in-chief of Pakistan Today, a California-based weekly newspaper, and president of Council for Democracy and Tolerance.)

Pakistan Today August 15, 2003

ISLAMIST HYDRA

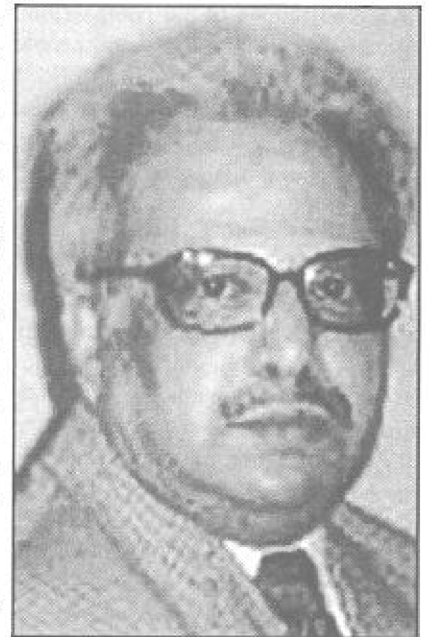
The problem is that we are the prisoners of our own civic faith. We accord the same rights to the enemies of civilization which are meant for the civilized people.

By: Tashbih Sayyed

Two more American sons died in Iraq, two more mothers lost their sons in Israel to Palestinian terrorism. 53 more Muslims were slaughtered by Wahhabis in a mosque in Quetta, Pakistan. Maher Hawash, an Intel software engineer whose detention in Oregon, USA, prompted high-profile protests about civil rights abuse, pleaded guilty to a federal charge of conspiring to help the Taliban in Afghanistan. And taking advantage of our democratic traditions, religious radicals, disguised as Islamic advocacy groups have launched a campaign of intimidation to stop President George W. Bush from going ahead with his appointment of foremost Islamic scholar Dr. Daniel Pipes on the board of United States Institute of Peace. They claim that Daniel Pipes's appointment will confirm the Islamist assertion that US war on terror is in fact a new phase of crusades. Is there a connection between these seemingly separate and unconnected events? Yes there is! Those who are following the bloody Islamist trail all over the world will have no difficulty in connecting the dots of these events. Behind all these murderous activities, there is only one mind - radical Islam's determination to overwhelm the open societies. They are the different heads of the same Wahhabi Hydra.

When President George W. Bush, echoing the pain and hurt of the civilized world, in the aftermath of September 11, 2001, declared a war on terrorism, he neither forgot the American ideals nor ignored the fact that's ours is a nation that is neither racist nor an exclusivist - we are to our very core, humanists. That's why Bush took pains to discourage those who might have taken advantage of the tragedy by acting in revenge against American Muslim. He emphasized that Islam is a peaceful faith and our war is not against Islam.

Since Islamists have always perpetrated their crimes against humanity in the name of Islam, they are using President Bush's declaration of American faith as a tool to demoralize Americans from taking steps to protects their values. The world is a witness and the history will chronicle it that Islamism is not Islam and the neo-Nazi ideology being spread in the Muslim communities has nothing to do with the message of peace.



It is time for us to recognize the threat to our way of life that has set up its bases in our midst. The civilized world has come a long way from the dark days of holocaust. And we cannot permit the same mind to take root in our lands now. The post renaissance West has suffered many a tragedies, just because, it failed to act in time in thwarting the rising threats of totalitarian ideologies - Fascism, Nazism and Communism. Western governments, compelled by their cold war needs and post cold war commercial dependencies have allowed an ideology, radical Islam - that has potential to be much more lethal - to assume a size and stature that is, now, not so easy to restrain.

The problem is that we are the prisoners of our own civic faith. We accord the same rights to the enemies of civilization

IRANIANS BEHIND ARGENTINA AMIA BOMBING TO BE ARRESTED

By Gary Fitleberg

A court in Argentina on ordered the arrest of eight Iranian officials suspected of involvement in the 1994 terrorist attack against the AMIA Jewish community center that killed 85 people and wounded 200, Reuters reported.

Federal Judge Juan Jose Galeano demanded that Interpol arrest the Iranian officials, including Hadi Soleimanpour, Iran's ambassador to Argentina at the time of the car bomb attack- after seeking the capture and extradition of five other diplomats earlier this year.

Argentina is using an investigation of the 1994 bombing of a Jewish center for political gain, the Iran Foreign Ministry said.

"The sentence of the Argentine judge is a political sentence and we condemn it," stated Foreign Ministry spokesman Hamid Reza Asefi. "Unfortunately it was clear from the beginning that the only thing that the Argentine judicial system was not paying attention to was the judicial aspects of the case, and it merely wants to implement Israel's orders," Iran said in a statement faxed to Reuters.

The Iranian Embassy also made an official statement. "Iran objects to and rejects these declarations and believes they result from international Zionism's plan to manipulate Argentina."

The comments were made immediately after an Argentine ordered the arrest of the eight Iranian officials believed to have been involved in the bombing at the AMIA Jewish community center.

Argentine Jewish leaders have criticized their country for dragging its feet in the investigation. But they have applauded Argentina's new president, Nestor Kirchner, who has ordered the release of secret files connected to the case.

The State Department lists Iran as the number one state sponsor of terror for its support for terrorist attacks similar to the AMIA bombing. Palestinian terrorist groups and the Lebanon-based Hizballah. On Tuesday, Secretary of State Colin Powell called on Iran and Syria to "stop supporting Hizballah interactions, stop serving as trans-shipments points for weapons going to Hizballah, and contain, constrain, stop Hizballah activity."

Israel and the United States have always said they suspected Iranian-backed guerrillas were behind the 1994 attack Iran has repeatedlydenied any involvement and says no evidence has ever been presented to link it with the attack. Tehran insists the accusations have been orchestrated by its arch-enemies in Israel and the United States.

Iran withdrew its ambassador from Buenos Aires shortly after the attack in protest after being implicated by the Argentine government, but retains a diplomatic mission in Buenos Aires. "While this [international arrest warrant] is a very important step, Iran's refusal to cooperate with the investigation makes it very unlikely these officials will actually come here to testify," said JosÈ Hercman, head of the Delegation of Israeli-Argentine Associations. Judge Galeano accused Iran of hindering the inquiry. All eight officials were in Argentina when the explosion shook Buenos Aires, and Soleimanpour may now be living in Britain, court documents said. Iran withdrew its ambassador from Argentina after being implicated by the Argentine government shortly after the bombing, but Tehran still retains a mission in Buenos Aires.

Last year The New York Times reported that Iran paid Argentina's then-President Carlos Menem a $10 million bribe to cover up the Iranian role in the bombing. Menem and Iran denied the allegation. Menem's government at first blamed Iranian-backed Muslim extremists from the Lebanese militant group Hezbollah for the bombing. But the Iran lead got lost in a slow investigation plagued by disappearing witnesses and unexplained delays. In June, newly elected President Nestor Kirchner ordered the release of secret files of the intelligence services related to the bombing, which was hailed as a breakthrough in the case. Argentina's 300,000-strong Jewish community is the biggest in Latin America and the seventh largest in the world. Two years before the AMIA attack, the Israeli Embassy in Buenos Aires was bombed, killing 29 people.

Moshav Kfar Yabetz which killed Mazal Afari, a 64-year-old mother of eight. Despite the Road Map, despite Israel's good faith actions, so once again the Arab Nazis are making the Jewish State the most dangerous place for Jews to live!

The Arab World must separate politics and religion. Unless and until democracy replaces the theocracies and thugocracies that characterize all Arab/Muslim governing systems (with the possible exception of Turkey), "Peace in the Middle East" will remain a chimera.

But Arab/Muslim governments show no sign whatsoever of separating Islam and politics any time soon. Religion and politics are joined at the hip... no, joined at the head! Militant Islam and radical Arabism are here to stay for the foreseeable future.

The 1993 Oslo Accords, the Aqaba Summit, the so-called "Road Map" and the endless interim agreements in between are merely pit-stops along a circular track that loops endlessly and predictably. Perpetual failure is assured unless and until the Arab/Muslim World steps forward, and seeks true reconciliation with both Israel and the West in general.

Therefore, the only way to bring about any semblance of peace in the Middle East is for President Bush to implement a thorough geographical separation between Arabs and Jews.

The best way to do this would be to create a second Palestinian state anywhere in the mostly vacant 13.5 million sq. km. of the 22 existing Arab countries, including the already-existing Arab-Palestinian country called Jordan! (Israel is about 20 thousands sq. km.,which include Judea, Samaria/West Bank and Gaza)

President Bush should steadfastly insist on the principles he outlined on 6/24/02 and again at the 6/4/03 Palestinian/Israeli Aqaba Summit -- namely, that peace can be achieved only with victory over terrorism, transformation to democracy in the Arab World, and a clear and unequivocal acceptance of Israel as a Jewish democratic state.



Fascinated by New Technology

The first prerequisite for peace between Israel and the Palestinians Arab is to demand that Arab nations stop funding and supporting Palestinians Arab terrorists.

bombers).

It is simply not feasible to implement peace with ANY Palestinian Arab entity -- certainly not the PLO/PA, a terrorist organization from its very inception. Its founding covenant still retains the passage about destroying Israel!

Arafat and Abu Abbas together have led the PLO/PA for over 45 years. United States Ambassador to Israel Daniel Kurtzer has called Arafat-appointed Palestinian Prime Minister Mahmoud Abbas (aka Abu Mazen) a "relatively weak man" who tends to "run away from problems."

Kurtzer also added, "It's not easy to change behavior patterns after that many years."

Once again, Kurtzer has minimized a serious situation. Kurtzer should have said, "Abu Mazen, just as his handler, Arafat, is determined to wipe Israel off the map, albeit somewhat slower!"

The PLO/PA entity has proven again and again that it honors no agreements, constantly resorts to violence and terror, and simply cannot stop murdering Jews.

And don't let what the PLO/PA's leaders say in English fool you. The PLO/PA deceives Westerners by making pronouncements in English that sound conciliatory, but its Arabic statements are what really matter and these have consistently been bellicose and hostile.

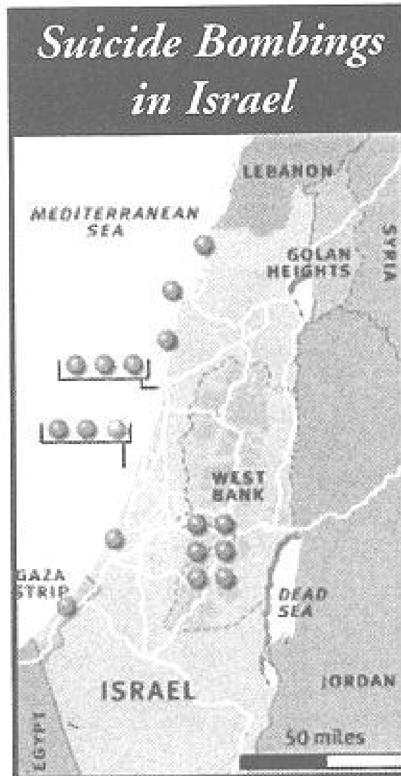
Hamas, one of the more "active" Jew-killing factions, reiterated on June 2003 what has been written in their charter since 1987: "Israel will exist and will continue to exist [only] until Islam obliterates it, just as it obliterated others before it."

The leaders of Hamas may be Nazi-like but at least they are honest!

The first prerequisite for peace between Israel and the Palestinians Arab is to demand that Arab nations stop funding and supporting Palestinians Arab terrorists.

On June 14, 2003, Adul al-Jubeir, advisor to Saudi Crown Prince Abdullah, condemned terrorism but refused to condemn Hamas directly and reasoned that, since its "political wing" runs social institutions, Saudi financing of Hamas is really a form of humanitarian aid!

Similarly, again defying all logic, he argued that funding the families of suicide bombers is not really "funding" terrorism. He neglected to address the issue of whether or not it encouraged suicide-homicide bombings.



On July 3, 2003, Middle East Newsline reported that Assistant Secretary of State William Burns was traveling through Gulf Cooperation Council countries urging them to halt the $100 million/year funding for Hamas. At least three of these countries refused his request. Middle East Newsline identified the states as Kuwait, Qatar, and Saudi Arabia -- called "our friends" and "Arab moderates" by G.W. Bush.

Bush also once famously said, "You are either with us or with the terrorists!"

The second step to eradicating the Arab/Muslim/Islamic terror organizations is to acknowledge that their tentacles can be found in all five continents and that, as President Bush said, you cannot negotiate ANYTHING with them -- you must destroy them.

They certainly must not have any say whatsoever in any possible resolution to the Arab-Palestinian/Israeli conflict. Only reasonable, levelheaded Palestinian Arabs who truly denounce terrorism and sincerely want a peaceful settlement should be involved in any negotiations.

Yes, unfortunately, today there are precious few Palestinian Arabs who realize, and are willing to say, that the misery brought upon them is a direct consequence of their own actions and those of their leadership. Recent polls reveal that fully 75+% of them both condone the attacks on Israelis and want them to continue!

And continue they have and continue they will. Sa'adi's Jenin terror cell, an offshoot of Palestinian Islamic Jihad, claimed responsibility for the July 7th suicide bombing at

The Prerequisite to Peace

By Rachel Neuwirth

Pursuing peace through a mechanism like the Quartet's "Road Map" is doomed to failure. The Middle East conflict will only be resolved when all terrorist Islamist factions in the Arab states and elsewhere are expunged, and when the Arab World embraces democracy and accepts Israel as a Jewish, democratic state.

The Quartet's attempt to negotiate with terrorist factions (as defined by the US State Department) is a mockery of the American-led war on terrorism. This is because the Palestinian Arab terrorist factions are directly linked to the umbrella of global Islamist terrorism, which includes Al Qaeda, the PLO, Tanzim, Hamas, Hizb'Allah, Abu Sayyaf, and others.



They are all, in fact, one and the same entity and are supported by Saudi Arabia and dominated by the Wahabbi brand of Islam.

Even today, after all the American diplomatic efforts to convince the Saudis to change the status quo, Saudi Arabia remains the main financial supporter of these terrorist groups. Other significant support comes from a variety of countries supported by the United States including Egypt, the United Arab Emirates, and Pakistan. Other countries that harbor terrorists and support radical anti-Western groups are Syria, Iran, and Libya. The Arab Muslim nations will never accept any non-Muslim countries (especially a Jewish state) because they believe:

(1) They have historic, patrimonial rights to ALL the land in the Middle East and
(2) Islam is destined to rule the world!

They hold that the land extending from the Jordan River to the Mediterranean Sea (in other words, all of Israel) is Arab-Muslim land by right. Their textbooks, websites, and official government publications substantiate this. (See http://www.gaza.net for just one example.)

They deny that the Jews are indigenous to the Middle East and that they have maintained a continuous presence there since 2000 years before the rise of Islam and the Arab nation.

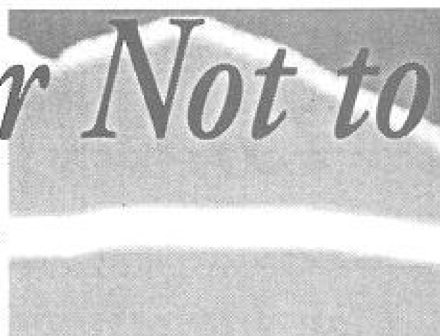
Most Arab political groups, whether Islamist, pan-Arabist, or monarchies, have mobilized around this belief since the 1920s. This denial of Jewish legitimacy comes mostly from the Wahabbi sect of Islam but there are more mundane and immediate reasons for this hateful scapegoating. The only way for Arab despots to stay in power is by deflecting blame for their legacy of abominable social conditions onto 'the Zionists.'

On July 3, 2003, the Middle East Media Research Institute (www.memri.com) reported that the Saudi royal family's financial support of Palestinian "mujahideen fighters" and "families of martyrs" during the 1998-2003 intifada came to more than US$4 billion.

There are no precise figures but it is clear that massive financial support also came from Iran, Syria and other sources.

The real tragedy is that this money could have been invested in a decent education system, health care and economic progress for the Arab-Palestinian societies. But instead, this money finances the indoctrination of children about the glories of becoming "Shaheeds" ("martyrs" or suicide

To Kiss or Not to Kiss



By Shabnam Besimanto

I remember my first time. I vividly recall the setting, the people, the music. It was a sizeable family function and I was being initiated into adulthood, it was my coming out. It was at some ripe age long before my Bat-mistvah that I was introduced to the convention of the Persian double-kiss, a ritual that all kids dreaded upon with a passion. To be inducted into full-on Persianhood, I was expected to kiss every single person at the onset of the night and whoever that was left by the time we left. My poor lips, I had sulked, having to kiss close to 60 people, on both sides of their faces. That's 60 times 2. I don't remember if I had learned the multiplication table far enough to compute that daunting arithmetic.

And to my dismay, I soon realized that I had to develop my own style. I wasn't so crazy about the trail-blazing, lipstick imprinting technique. Sure it helped to keep track of what land I had already marked, tagging them with my unmistakable trademark. But it was draining to maintain the staining procedure. I was somewhat disenchanted by this rite of passage that I was encumbered with, especially after experiencing the horrors of the 'smack daddy slobber'.

Lips are coming at you at 90 degree perpendicular angles and planted smack-dad in the middle of your cheek, almost always complimented with a damp spongy feeling. I didn't think it could get worse. That is until I had my first 'hit or miss, almost got your nose kiss'. At all costs I wanted to avoid being the target of those darts. One learns the hard way to take precautions. The wise ones, aware of the dangers, keep one eye open while diving in order to make a safe and smooth landing. Another rule of thumb that I picked up is that you must always keep your eyes on the ball, the ball of the nose that is.

Later in life I came across the 'germ freak kiss' which is quite insulting when I think about it. It was a combination of an air kiss with recoiled arms and the neck tweaked back to avoid any physical contact. Personally, I settled on the 'side-sweep' approach. It's clean and gets the job done with minimal residue, just a brushing of the cheeks.

I did some serious musing over the ritualistic exchange of the double-kiss, and I came upon a profound revelation. You would think that a kiss is merely a kiss, but in fact there is more to it than meets the smooch. Actually, it dates back to the ancient Persian custom of proskynesis which was later adopted by Alexander in 327 B.C. Back in the day, men of equal social rank would kiss each other on the lips accompanied by a bow. Any gradation of status was reflected in the depth of the bow, the more inferior you were, the lower you bowed. It went to the extent that those extremely inferior in social status were required to grovel.

The custom has undergone a transformation over the last couple thousand years, thank heaven. Yet, a vestige of the custom is still in existence. Persians still have a habit of bowing to each other out of respect, but it is no longer a physical act. With words and expressions they humble themselves and revere one another.

Although more familiar with the commoners of Iran, expressions such as *chakeretam*, *mokhlesetam* and *nokaretam* put one self down to elevate the person being addressed. Along the same lines, we are constantly offering to sacrifice ourselves on behalf of friends and even mere acquaintances. *Ghorboonet* beram, literally 'I will die for you'. If these were true professions, it would be a sign of real statesmanship and camaraderie.

Needless to say, many of these are formalities and yet, such cultural touches further the all-for-one and one-for-all attitude of the community. We share in one another's simchas, and pray as a community for the well-being of those among us who are ill. The double-kiss is a byproduct and exemplification of the Persian brotherly loving, the warmth, and affection that are trademarks of the culture. It is this nature and demeanor of Persians that make them such a unified group of people.

Drawing on my musings on the question of to kiss or not to kiss, my conclusion was that well, it all depends. It is worthwhile if we go about it with some oomph and sincerity, giving the exchange the meaning that it was meant to have. None of that germ freak business, it defeats the whole purpose. And aside from the occasional bloopers, once you get the hang of things, it's not all too bad. So from a seasoned double-kisser to the rookies on the verge of disowning their Persian title, I have a simple piece of advice: the lack of sensation will soon come to pass, so just keep those lips puckered up.

Forward comments to yekshab@ucla.edu

Jewish Humor

The Jewish Mother



Four Jewish brothers left home for college. They became successful doctors and lawyers, and prospered.

Some years later, they chatted after having dinner together. They discussed the gifts that they were able to give to their elderly mother who lived far away in another city.

The first said, "I had a big house built for Mama."

The second said, "I had a hundred thousand dollar theater built in the house."

The third said, "I had my Mercedes dealer deliver her an SL600 with chauffeur."

The fourth said, "Listen to this. You know how Mama loved reading theTorah. And you know, too, she can't read anymore because she can't see very well. I met this Rabbi who told me about a parrot that can recite the entire Torah. It took twenty rabbis 12 years to teach him. I had to pledge to contribute $100,000 a year for twenty years to the temple. Let me tell you...it was worth it. All Mama has to do is name a chapter and verse and the parrot will recite it."

The other brothers were impressed.

After the holidays Mom sent out her Thank You notes. She wrote:

"Allen, The house you built is so huge. I live in only one room, but I have to clean the whole house. Thanks anyway. Joshua, I am too old to travel. I stay home, I have my groceries delivered, so I never use the Mercedes...and the driver you hired is a Nazi. The thought was good. Thanks."

"Elliot, You give me an expensive theatre with Dolby sound, it could hold 50 people, but all my friends are dead, I've lost my hearing and I'm nearly blind. I'll never use it. Thank you for the gesture just the same."

"Dearest David, You were the only son to have the good sense to give a little thought to your gift. The chicken was delicious. Thank you. "

The Bill

A doctor and a lawyer were talking at a party. Their conversation was constantly interrupted by people describing their ailments and asking the doctor for free medical advice.

After an hour of this, the exasperated doctor asked the lawyer, "What do you do to stop people from asking you for legal advice when you're out of the office?""I give it to them," replied the lawyer, "and then I send them a bill."

The doctor was shocked, but agreed to give it a try. The next day, still feeling slightly guilty, the doctor prepared the bills. When he went to place them in his mailbox, he found a bill from the lawyer.



Poems by Teenagers

Love

By Sherry Younesi, 14 Years Old



Love is pure and gentle
It comes in different ways
It's what every mom
Has for her child
It can be as simple as the feelings
A little girl, has for her puppy
The affection a man has for a women
It gives everyone a tingling feeling inside
It's like a girl being kissed by the guy that she
Completely adores
Everyone should be loved and
Should give love
Love is simply everywhere

The Rabbi's Tale

By Farzan Edalat, 16 Years Old



In a small town, lived Joseph
the worker.
He worked so hard, some
might call it torture.
He worked in the field all
night and all day,
for a cruel man who gave him
little pay.
On weekdays all he ate was
salt and bread,
sometimes his children went to bed unfed.
But every Sabbath he had a big roast,
with fish and veal, "le'chaim" they would toast.
One night his cruel boss had an awful dream,
about an old man with a violent scream.
The man said "You are treating Joseph wrong"
and that Joseph has worked too hard and long,
He claimed "All you have is from Joseph"
"He has worked, cleaned, and also been your chef"
The cruel man woke, aware of his bad deeds,
he saw that he should fulfill Joseph's needs.
He went into town, on his horse he rode,
he did something which was rather bold.
He gathered his belongings and sold them,
and bought Joseph a nice big shiny gem.
He put this precious stone in his jacket,
he knew this was a safe place to pack it.
On his way home he thought it would be cool
to take a short rest on the river's stool.
When he reached into his pocket for food,
something happened that was not very good.
Up and down his spine went a cold shiver,
as he saw his gem fall in the river.
He began to cry because of his loss,
all through the night he would turn and
toss.
The next say Joseph's wife went to market,
to buy a Shabbat fish was her target.
A nice big fish in her basket she put,
she took the fish home to scale and to gut.
When she opened it up she was surprised,
to find a Giant gem before her eyes.
She then exclaimed "We are rich, We are
rich!"
"This is the answer to our every wish"
And this is the story that the rabbi told,
About a fish and a man that was very bold



An Attorney's Advice

Read this and make a copy for your files in case you need to refer to it some day. Maybe we should all take some of his advice!

A corporate attorney sent the following out to the employees in his company.

The next time you order checks have only your initials (instead of first name) and last name put on them. If someone takes your checkbook they will not know if you sign your checks with just your initials or your first name but your bank will know how you sign your checks.

* When you are writing checks to pay on your credit card accounts, DO NOT put the complete account number on the "For" line. Instead, just put the last four numbers. The credit card company knows the rest of the number and anyone who might be handling your check as it passes through all the check processing channels won't have access to it.

* Put your work phone # on your checks instead of your home phone. If you have a PO Box use that instead of your home address. If you do not have a PO Box, use your work address. Never have your SS# printed on your checks. (DUH!) You can add it if it is necessary. But if you have it printed, anyone can get it.

* Place the contents of your wallet on a photocopy machine, do both sides of each license, credit card, etc. You will know what you had in your wallet and all of the account numbers and phone numbers to call and cancel. Keep the photocopy in a safe place.

I also carry a photocopy of my passport when I travel either here or abroad. We've all heard horror stories about fraud that's committed on us in stealing a name, address, Social Security number, credit cards, etc..Unfortunately I, an attorney, have firsthand knowledge because my wallet was stolen last month. Within a week, the thieve(s) ordered an expensive monthly cell phone package, applied for a VISA credit card, had a credit line approved to buy a Gateway computer, received a PIN number from DMV to change my driving record information online, and more.

But here's some critical information to limit the damage in case this happens to you or someone you know:

* We have been told we should cancel our credit cards immediately. But the key is having the toll free numbers and your card numbers handy so you know whom to call. Keep those where you can find them easily.

* File a police report immediately in the jurisdiction where it was stolen, this proves to credit providers you were diligent, and is a first step toward an investigation (if there ever is one). But here's what is perhaps most important: (I never even thought to do this).



* Call the three national credit reporting organizations immediately to place a fraud alert on your name and Social Security number. I had never heard of doing that until advised by a bank that called to tell me anapplication for credit was made over the Internet in my name. The alert means any company that checks your credit knows your information was stolen and they have to contact you by phone to authorize new credit.

By the time I was advised to do this, almost two weeks after the theft, all the damage had been done. There are records of all the credit checks initiated by the thieves' purchases, none of which I knew about before placing the alert. Since then, no additional damage has been done, and the thieves threw my wallet away this weekend (someone turned it in). It seems to have stopped them in their tracks.

The numbers are: Equifax: 1-800-525-6285;

Experian (formerly TRW): 1-888-397-3742;

Trans Union: 1-800-680-7289

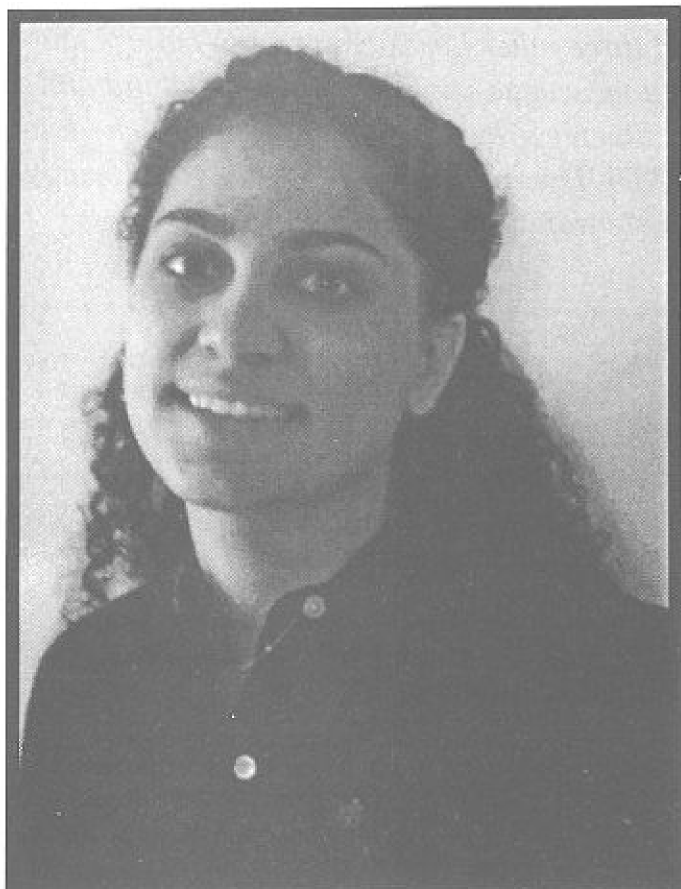
Social Security Administration (fraud line): 1-800-269-0271

We pass along jokes on the Internet; we pass along just about everything. Pass this information along. It could really help someone you care about.

Sent by Minoo Koutal

tation — they approached him. The three of them stood before us all sobbing, hugging, and healing.

After what I had seen that week, especially that day, I could not have asked for a better source of closure or hope. I realized that moment was what the whole trip was about. One person changed. He could take what he learned and share it with his family and friends and possibly initiate changes in them. As a group, we vowed never to forget and, more importantly, never to let others forget. The only way to do this is through education — by sharing the painful truth of what we experienced.



"Our last day in Poland was by far the most painful of my life. ... It was too much for me, and I spent nearly an hour sitting in a field crying...Both my mind and my body were flooded with different emotions: pain,fear, anger,hatred, longing, sadness, resentment, guilt."

First Person

By Tanaz Farzan

Tanaz Farzan, 19, is a junior at USC. She and three other Los Angeles-area college students recently returned from an Anti-Defamation League-sponsored trip to Poland and Israel for a racially, ethnically and religiously diverse group of college students. The four LA-area students had all participated in the ADL Dream Dialogue program that brings diverse young people together to celebrate inter-group relations.

A few weeks ago I arrived home after the most incredible experience of my life. I came back matured, wiser, and with memories that I will cherish for the rest of my life. I spent a week studying the Holocaust in Poland with the March of Remembrance and Hope and the Anti-Defamation League, and then a week traveling Israel with my group of 15 from the ADL. I don't think I could ever explain to anyone how tremendous this opportunity was or how much I learned, but I can try by sharing a few of my experiences.

Early in the trip was one of the best days of my life. We spent the day in Warsaw visiting important sites, each of which taught me a different lesson. At the Janusz Korczak Orphanage I learned the true meaning of compassion as I heard the story of how Dr. Korczak refused to abandon "his" children when the Nazis came for them. He stayed with them until the end when he and 200 children were gassed at Treblinka. Mila 18 was a source of hope and an example of the power of courage and determination. This is the site of the house and bunker where the last fighters in the Warsaw Ghetto resistance were hiding. Unwilling to surrender to the Nazis, the final 100 heroes took their own lives as the uprising came to an end.

As we were visiting the last remnants of the ghetto walls, we met an old Polish man who taught me the meaning of remembrance. As we were visiting the site, he came out of his home and told us that he had also lived there as a youth. He shared with us stories about his efforts to maintain this last part of the wall and to make people aware of it. Later on in the day we met Jerzy Kozminski, a 79-year-old Polish man who truly is courageous and selfless. At the age of 19 he risked his life to save 25 Jews living in the ghetto. He was later captured and taken to Auschwitz where he was liberated after the war. As I watched him tell his story, I could see light radiating from his eyes and I understood the value of a selfless act. We ended the day in Waszenki Park where we sat around in a small circle and listened as Sylvia Gutman and Judy Steel told us how they survived and were reunited nearly 50 years later. They were such a source of light and strength for me.

However, one of the most rewarding aspects of the trip was that we were an interfaith group. This is where I gained true hope. Our last day in Poland was by far the most painful of my life. We were visiting Majdanek, the most well kept of the concentration camps we had seen. It was too much for me, and I spent nearly an hour sitting in a field crying. On my right was a barbed-wire fence; on my left, endless rows of barracks. Both my mind and my body were flooded with different emotions: pain, fear, anger, hatred, longing, sadness, resentment, guilt.

At the end of the day, we gathered to share some thoughts and prayers before we left the camp. One of the few Muslim students on the trip went in the middle of our circle and began to share. Earlier in the week, during an argument about the Israeli-Palestinian conflict, he had said about two of the participants (former Israeli soldiers) that it would be justified if they were killed by a suicide bomber because they were soldiers. Now, he stood before all of us, sobbing, and apologized. He admitted that he had tried to deny what happened, he tried to rationalize, he had tried to approach it only as a scholar. But he shared with us that he couldn't do that any longer. He apologized to the guys for what he had said and — without hesi-

rity was overseen by Saddam Hussein before he became the dictator. One such example occurred in 1968 when 11 Iraqi Jews were hung in public for supposedly "spying for Israel" and in 1969 when other Jews in the Iraqi city of Basra were also hung. Ultimately the Iraqi government's persecution of its Jewish population forced hundreds of thousands from their homes and left them penniless. According to Israeli immigration reports, Iraq's once thriving Jewish population was left with 37 people in 2001 due to the nefarious crimes the Jews in Iraq had experienced.

Today in the 21st century, while the world is focused on the supposed "forced exile" of the Palestinians, the international community has refused to acknowledge the tragic calamity that the Jews in the Arab countries encountered. Since Israel's establishment 55 years ago, not once has Israel's government used the persecution of the Jews in the Arab world as an excuse to achieve political objectives. To the contrary, the Palestinian leadership has since the 1993 Oslo Accords kept the Palestinian population hungry and in rundown refugee camps in order to use them as propaganda pawns to gain international sympathy for their sick terrorist cause of trying to eliminate Israel. Again and again, we in the American Jewish community must question the news media and our elected officials to look at the real menaces to the Palestinian people; Yassir Arafat, the Palestinian leadership, and the Arab world.

Primarily, why has the Palestinian leadership failed to use a penny from international aid to feed, cloth, and house their own people? Why has the Palestinian leadership rather used international aid to buy lavish homes in Europe and fund terrorist campaigns against Israel?

More importantly why haven't the oil-rich Arab nations such as Saudi Arabia and Iran spent their petro-dollars to fund Palestinian terrorist groups rather than providing the Palestinian people with funding for real homes and schools? Ultimately Western democracies and news media outlets must address these real crimes perpetrated by the Palestinian leadership against the Palestinian people rather than using Israel as a scapegoat.

We in the Jewish community outside Israel must engage in a counter public relations war against the endless lies spewed by the Arab and Islamic world. In this day and age of information technology, the real wars, are the war of words and ideas that are fought to win the hearts and minds of the general public.

Therefore by educating ourselves about issues such as the crimes the Arab nations committed against the Jews in the last century, can we successfully launch our own campaigns to set the records straight. Only then can we pressure the media to give a fair portrayal of Israel and the Arab world.

Bias media coverage of Israel and the Jews which the Arab world has feed to the mainstream media must not go unchecked and news outlets must be informed of their inaccurate coverage. Every telephone call, letter, and e-mail to news media services makes a significant impact as these companies do not want to loose viewers, listeners, or readers.

Those interested in taking up this campaign of reminding media outlets to give balanced coverage to Middle East stories can begin by e-mailing and voicing their concern to the below news services about their lack of proper coverage of the Iraqi Jews story.





One is left wondering why the A.P. reporter left out the reasons for the Jews escaping Iraq...

ulations.

With the coverage of the U.S. war in Iraq at the forefront of many newspaper, radio, and television news reports, during the last week of July the various famous world media outlets reported on the story of six elderly Iraqi Jews— the last of the Iraq's Jewish community to leave their homes and immigrate to Israel. While the stories were full of emotion, they failed to accurately give the most important historical facts behind the tragedy Iraqi Jews encountered which forced them to leave Iraq in the first place.

One prime example of this media failure was in a July 27th report from the Associated Press that stated "Iraq once had a community of 130,000 Jews but about 120,000 made their way to Israel between 1949 and 1952 with smaller numbers of Jews leaving the country in subsequent years". One is left wondering why the A.P. reporter left out the reasons for the Jews escaping Iraq? Or why did the A.P. reporter not mention the public beatings and hangings of Iraqi Jews by the larger Iraqi Muslim majority?

Another bias news report was from Reuters on July 25th that only reported the fact that "more than 129,000 Iraqi Jews immigrated to Israel after it's establishment". Again, where are Reuters' personal stories from Iraqi Jews of the terror, rapes, home and business destruction which they encountered in Iraq that forced them to leave the country? Finally a July 25th article in the New York Times likewise failed to retell the persecution of the Iraqi Jews when it merely indicated "Friday's charter was believed to have been the first direct flight between the two countries since an airlift in 1950-1951 that brought thousands of Iraqi Jews to Israel".

Are the reporters and editors at these news agencies so lazy as not to retell the significant human stories and historical facts regarding the forced expulsion of the Jews from Iraq? Or are they just too ignorant and biased against Israel to reveal the whole truth behind the story of the Iraqi Jews? Perhaps the real answer to both questions is "yes".

Yet the only way to combat this media failure to communicate the truth about Iraq's Jews is to first educate ourselves and then make sure news outlets remind the world of the tragedies Jews from the Arab world encountered in the later part of the last century.

The Iraqi Jewish community was formed nearly 2,700 years ago after the ancient Israelites were conquered and enslaved by the Babylonians in 586 B.C.E. The Israelites were forced to live in the area known today as Iraq and many remained there after being freed nearly 70 years later by the Persian King Cyrus. While Iraqi Jews grew and prospered over the centuries, the 20th century brought about the worse era of religious intolerance and persecution of Iraq's Jews in history.

According to Carole Basri, adjunct professor at Pennsylvania Law School, anti-Semitism surged in Iraq during the late 1930's and 1940's after Nazi propaganda was spread into Iraqi society. Violent outbreaks against Iraqi Jews followed with the worse incident occurring in June 1941 when a group lead by the Islamic cleric "Rashid Ali" murdered a few hundred Jews, injured thousands of other Jews and left their properties destroyed, said Basri in an interview with a Denver newspaper.

After the establishment of the state of Israel, the noose was literally tightening for nearly 150,000 Jews in Iraq who had their rights, property, and citizenship stripped away from them by Iraqi legislation. According to Mitchell Bard, author of "Myths and Facts, A Guide to the Arab-Israeli Conflict", in 1950 and 1951 laws were passed in Iraq preventing Jews from attending universities, selling land, teaching their children Judaism, restricting their travel, restricting Jewish businesses, removing Jews from government positions, and finally stripping Jews of all their properties. Bard states that between 1949 and 1951, close to 104,000 Jews were evacuated from Iraq and resettled in Israel after the Iraqi government left them with no homes and no money. Another 20,000 Iraqi Jews were smuggled into Iran during that same period.

During the 1960's, the remaining Iraqi Jews faced intensified persecution under the Ba'ath regime in Iraq whose secu-

NEWS MEDIA IGNORES PLIGHT OF IRAQI JEWS



By: Karmel Melamed

During the course of the year, international media outlets repeatedly relay the lies spread by the Arab world that Israel has always been the aggressor and supposedly "threw out the Palestinian people from their lands and took away their properties". This supposed aggression of Israel against the "innocent" Palestinians has been printed and broadcasted so often that the Jews and Israel have almost permanently been demonized.

While newspapers, radio programming, and television news shows worldwide have endlessly harped on the Palestinian refugee story, they have failed to give the same amount of coverage to the heinous pogroms, murders, confiscations of property, and forced exiles of the Jews in the Arab and Islamic countries in the last 55 years. News reports have failed again and again to mention the crimes committed against the Jews in Syria, Iraq, Yemen, Egypt, Tunisia, Libya, Algeria, and Morocco that began after the establishment of the state of Israel.

Even today in this new millennium, the news media has failed to give proper coverage to the crimes committed against Iraqi Jews more than 50 years ago. While many of us in the American Jewish community live in peaceful surroundings and significant stability, we cannot and must not allow the world to forget what happened to our people 55 plus years ago in Iraq and in the other Arab nations. Likewise we must not allow the Arab and Islamic world to spin their false stories about Israel in the media and escape accountability for the unspeakable crimes they perpetrated against their Jewish pop-

Leaders are not born overnight, nor can they represent a community without experience, knowledge or connections.

drawing from the experience and wisdom of our leaders is the only way we can be prepared for the future. We are thankful to Dar and Siamak for all they have invested in our success!

WHAT has One Degree done?

Founded only in October of 2002, One Degree has already held a series of very successful events. The unique attribute of our group is that we are very diverse and well-rounded in our activities and interests. The events that we hold are in line with our mission statement, which is both aggressive and multi-lateral. One Degree of Separation aims to unite our community, preserve and promote our heritage, both as Iranians as well as Jews, support the state of Israel, and assist those who are less fortunate. The executive board of our group reflects this idealism. We are composed of active, bright, and enthusiastic people who like to be involved in a wide spectrum of activities, however, have the passion to lead and conduct a specific type of program. One Degree harbors and supports the individualism within our group members and encourages each leader to initiate, plan and conduct events of their interest. The group then supports and gets behind each of our events or ideas.

In the area of uniting our community and preserving our heritage as Iranians, and understanding that there are several pressures we, the young adults face from our community in terms of careers, marriage and status, we held a series of events to discuss these issues. Most notably, was the event we held together with Sinai Temple's ATID program which drew over 300 young Persian Jews. The event included hilarious skits, followed by a panel discussion headed by Rabbi Wolpe, along with Dr. Morgan Hakimi, and two representatives of the twenty-something age group.

In terms of supporting the state of Israel, One Degree has been involved with AIPAC - The American Israeli Public Affairs Committee (The Pro-Israel Lobby). Every year, AIPAC holds a Policy Conference in Washington DC that draws over 3000 Jewish leaders from all over the United States, as well as 1/2 of Congress and 1/2 of the House of Representatives. One Degree sent a delegation of 14 young professionals to Washington for this past conference...and we are planning on taking many more next year! Also, we held a join event with AIPAC's young leadership group in Los Angeles which featured a film about terrorism along with a top-notch speaker. This event drew over 200 young professionals and re-affirmed our commitment to pro-Israel activism.

To further support Israeli artists, One Degree worked together with the Israeli Film Festival to offer a private screening to our members.

In the realm of Judaism, we sent a Hanukkah mailer to our members with a quick overview of the holiday story, origins and traditions. With the upcoming holiday season, One Degree is hoping to hold holiday-related events to both educate ourselves on the traditions, as well as celebrate together, as a community.

For community service, on Christmas Day we collected several volunteers and took presents and cheers to a retirement home that houses several Jewish and Persian patrons. Efforts have also been made to collect medical supplies to be sent to the Argentinean Jews.

To bring our community members together, One Degree puts together social activities. One of our board members took the initiative to plan a very successful bowling night where we took over nearly an entire bowling alley, and just hung out together. Another one of our board members is planning a group sky-diving trip for us. In August, we will host a huge, themed, and most importantly fun party.

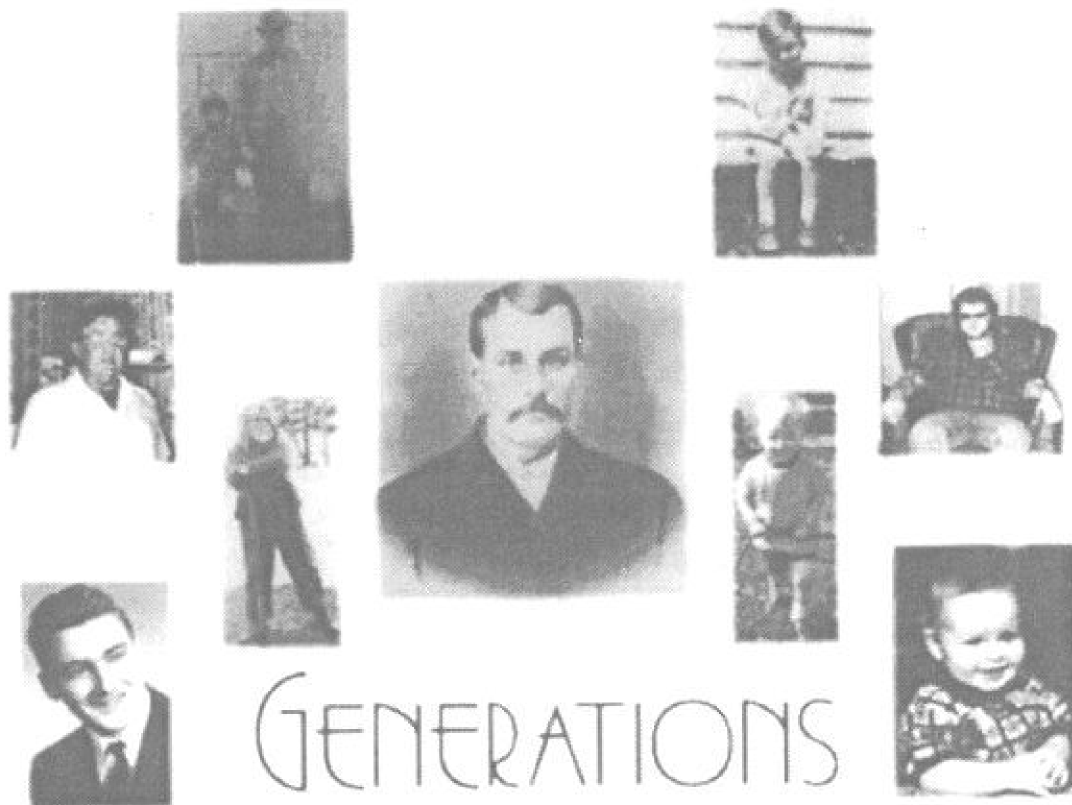
WHY join One Degree?

To join One Degree means to join a movement. We don't have official membership, but all people who come to and participate in our events are an integral part in our success. To come and participate in a cultural event and learn about our heritage, religion and community, to come and support Israel, or just to come and feel your part in our community is what it means to be with One Degree. We have touched many people to date, but we have yet to get started.

HOW to join us

Come to our next event! In December we will have another event in our "Issues Facing Young Persian Jews" series with funny skits and another conversation with Dr. Hakimi. For more details or to be added to our mailing list, please contact us. Also - if you have an idea for an event or activity that you would like suggest to us, or better yet, lead it - we would love to work with you! Send a note to email1degree@yahoo.com.

One Degree of Separation



By Lida Tabibian

WHAT is One Degree of Separation?

The notion starts from the "Small World Phenomenon." This is the idea that everyone in the world can be reached through a short chain of social acquaintances. This claim has led to the famous phrase "Six Degrees of Separation." But, in the Persian Jewish Community of Los Angeles, it is a MUCH smaller world. One can safely say that we are all separated by one another by far less than six degrees - in fact it feels like we all already know each other....or related to each other....or know somehow who knows everyone else.

One Degree of Separation is a new group founded by a team of twenty-something youths who cherish this closeness in our community and strive to maintain and strengthen it. We attempt to harness this closeness in order to strengthen the individual and increase the community activism of our generation.

WHY has this group emerged?

Our generation will soon become the leadership and the voice of our community. It is the vision and foresight of the existing leadership, Daryush Fakheri and the Siamak organization to develop and embrace the next generation of leaders. It is their vision, encouragement and support that has guided the birth and development of One Degree. Leaders are not born overnight, nor can they represent a community without experience, knowledge or connections. Working together and



Table of Contents











IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Editor-in- Chief: Dariush Fakheri
Managing Editor: Hooshang Ebrami, Ph.D.

Contributing Writers (English Section):

Karmel Melamed
Shabnam Besimato
Lida Tabibian
Tanaz Farzan
Rachel Neuwirth
Mitra Kahen
Gary Fitleberg
Tashbih Sayyad

Graphic Designer (English): Claudia and Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: Lily Kahen
Public Relations: Asher Aramnia

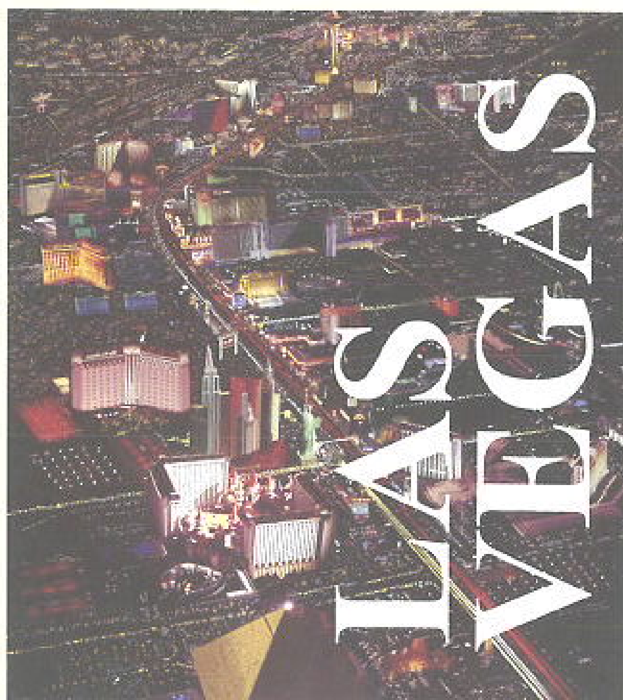
With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi.

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.



از رحیم

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را
با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه
این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه گذارانی که
میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من
سرمایه گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

Roya & Dariush Fakheri
4114 Green Meadow Ct
Encino, CA 91316-442114



PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013